



جمهوری اسلامی ایران
وزارت آموزش و پرورش
معاونت آموزش ابتدایی
«تزکیه مقدم بر تعلیم است»



آموزش آداب و مهارت های زندگی اسلامی پایه سوم ابتدایی



دفتر آموزش دبستان

بسم الله الرحمن الرحيم

واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا
(آل عمران آیه ۱۰۳)



در این خاک
در این مزرعه پاک
بجز عشق
بجز مهر ولایت
دگر هیچ نکاریم.

حضرت امام خمینی (رحمه الله علیه):

((باید تربیت صحیح در تمام مدارس به طور جدی اجرا شود تا کشور از آسیب مصون گردد.))

مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای:

((ما می خواهیم آن کسی که از آموزش و پرورش خارج می شود، بعد از ۱۳ سال انسانی باشد

با برجستگی های اخلاقی، فکری، مغزی و با تدین.))

سال همت مضاعف و کار مضاعف بر امت اسلامی مبارک باد.



آموزش آداب و مهارت های زندگی اسلامی

(طرح کرامت)

کتاب راهنمای معلم

((پایه سوم ابتدایی))



دفتر آموزش دبستان

۱۳۸۹-۱۳۹۰

عنوان و نام پدیدآور	: آموزش و آداب مهارت‌های زندگی اسلامی (طرح کرامت) کتاب راهنمای معلم ((سومر)) / گروه تالیف اسماعیل کریمزاده... [و دیگران] : [به سفارش] دفتر آموزش دبستان، معاونت تبلیغ و آموزش‌های کاربردی حوزه علمیه قم .
مشخصات نشر	: تهران: یادمان هنر اندیشه، ۱۳۸۹
مشخصات ظاهری	: ۲۷۲ ص.، مصور، جدول
شابک	: 978-964-330-425-6
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: گروه تالیف اسماعیل کریمزاده، مرتضی شکوهی، مهرداد سیاه‌پشت، سیاوش روحانیان، ربیع سجادی، ملیحه پیغمبرزاده.
یادداشت	: عنوان دیگر: راهنمای معلم: آموزش آداب و مهارت‌های زندگی اسلامی (طرح کرامت)
عنوان دیگر	: راهنمای معلم: آموزش آداب و مهارت‌های زندگی اسلامی (طرح کرامت)
موضوع	: اخلاق اسلامی -- راهنمای آموزشی (دبستان)
موضوع	: شاگردان -- ایران -- راهنمای مهارت‌های زندگی
موضوع	: آموزش دبستان -- فعالیت‌های فوق برنامه
شناسه افزوده	: کریمزاده، اسماعیل، ۱۳۸۸ -
شناسه افزوده	: حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، معاونت تبلیغ و آموزش‌های کاربردی
شناسه افزوده	: ایران، وزارت آموزش و پرورش، دفتر آموزشی دبستان
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ۷۷۶ / ۸ / ۷۷۶ B۲۲۴۷
رده بندی دیوبی	: ۲۹۷ / ۶۰۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۸۸۲۴۲۱

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار)

عنوان کتاب :

آموزش آداب و مهارت‌های زندگی اسلامی (طرح کرامت) پایه سوم

تغییر ساختار و تدوین : اسماعیل کریمزاده، مرتضی شکوهی، مهرداد سیاه‌پشت، سیاوش روحانیان

ربیع سجادی و ملیحه پیغمبرزاده

ناشر : یادمان هنر اندیشه

چاپ دوم : ۱۳۸۹

طراح روی جلد : محمدرضا نایب

شمارگان : ۲۰۰۰۰

ناظر علمی : علیرضا رحیمی

حروفچینی : خانم سویزی

لیتوگرافی : البرز نوین

ناظر چاپ : محمدرضا نایب

چاپ : ماهان گستر

صحافی : کویر مهر جان

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۰-۴۲۵-۶

ISBN : 978-964-330-425-6

خیابان فاطمی - خیابان جهانمهر - کوچه ۴/۱ - پلاک ۶۰ - واحد ۲

تلفن : ۸۸۹۹۳۵۹۲-۴

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۶	بخش اول: کلیات
۷	- پیش گفتار
۹	- مقدمه
۱۰	- ضرورت
۱۱	- اهداف کلی
۱۴	- تعاریف، جدول مفاهیم
۱۵	- شیوه ها
۲۰	- دستورالعمل اجرایی
۲۴	بخش دوم: واحد کار
۲۵	- خیر خواهی
۴۷	- امانت داری
۷۳	- حسن ظن
۱۰۱	- حیا
۱۲۹	- دوستی
۱۶۵	- مدارا
۱۸۵	- مشارکت
۲۲۱۳	- مسؤلیت پذیری
۲۳۹	- مناعت طبع
۲۶۱	بخش سوم: ضمائم
۲۷۲	- فهرست منابع

بخش اول

کلیات



بسمه تعالی

پیش‌گفتار:

آموزش و پرورش به عنوان نهادی با کارکردهای جامعه‌پذیری، فرهنگ‌پذیری، آموزش علوم و فنون با بهره‌گیری از موارث دینی و فرهنگی در کنار یافته‌های علمی اندیشمندان و صاحب‌نظران بیشترین مسئولیت را در قبال ایجاد مهارت‌ها و توانمندیها، انتقال ارزشهای دینی و ملی به دانش‌آموزان برعهده دارد، این نهاد به منظور رفع کاستی‌ها و خلاءهای موجود برنامه‌های درسی در طول یک دهه گذشته طرح‌ها و برنامه‌های متنوعی را در مدارس بویژه دوره ابتدایی که به باور صاحب‌نظران و اندیشمندان، دوره شکل‌گیری شخصیت و مناسب‌ترین زمان برای ایجاد و تقویت مهارت‌های لازم برای زندگی است اجرا نموده است، بعضی از طرح‌ها و برنامه‌ها به لحاظ اثر بخشی مورد استقبال واقع گردید که از جمله می‌توان به طرح‌های «کرامت» و «آموزش مهارت‌های زندگی» اشاره نمود.

طرح کرامت، به دنبال ایجاد زمینه‌ای برای رشد فضائل اخلاقی و تقویت بینش و مهارت دانش‌آموزان و توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی شخصیت، متناسب با آموزه‌های دینی و پویایی فرآیند یاددهی و یادگیری و طرح مهارت‌های زندگی در صدد ایجاد توانایی در دانش‌آموزان در خصوص سازگاری و رفتار مثبت و پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی و همچنین روبرو شدن با مسائل و مشکلات و حل آن می‌باشد و از آنجائیکه «طرح مهارت‌های زندگی» در اهداف و محتوا، دارای شباهت و همپوشانی با «طرح کرامت»

بوده ، صاحب نظران، کارشناسان، معلمان بر ضرورت بازنگری، همسان سازی آن با نظام اعتقادی، ارزشی، اخلاقی و فرهنگی جامعه اسلامی و توجه به آموزه های دینی تأکید دارند. لذا این دو طرح با هم تلفیق گردیده و در قالب کتاب حاضر تحت عنوان «آموزش آداب و مهارت های زندگی اسلامی (طرح کرامت)» که با بهره گیری از نقطه نظرات عزیزان در حوزه علمیه قم تدوین شده است تقدیم می گردد. رجای واثق دارد، این مجموعه می تواند گامی هر چند کوچک در راستای «تحقق منویات مقام معظم رهبری» در آموزش و پرورش مبتنی بر توسعه و تعمیق تربیت دینی و اخلاقی دانش آموزان دوره ابتدایی بردارد. انتظار می رود با حمایت جدی مسئولین، مدیران و مجریان محترم، نسبت به اجرای مطلوب آن همت گمارده تان شاء الله اهداف مورد نظر محقق گردد.

فاطمه قربان

معاون آموزش ابتدایی

مقدمه

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...»^۱

«ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم.»

انسان موجودی «گرامی داشته شده» است، زیرا خداوند تبارک و تعالی در خلقت او چنین اراده کرده و با توجه به آیات قرآن روح الهی منشاء کرامت انسان به شمار می‌رود:

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۲

«پس آنگاه که آنرا به خلقت کامل بیاراستم و از روح خود بر او بدمیدم بر او به سجده در افتید.»
از این رو انسان به لحاظ داشتن این گوهر الهی «واجب التکریم» است و در وهله نخست، خالق هستی خود به اکرام او پرداخته است و همگان نیز موظف به تکریم او شده‌اند:

پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **فرموده است:**

«کسی که برادر خود را گرامی دارد، در حقیقت خدا را گرامی داشته است»^۳.
و تمامی انسان‌ها در قبال «کرامت خود» مسئولند:

امیرمؤمنان علی عَلِيٌّ **می‌فرمایند:**

«بنده‌ی دیگری مباش، که خدا تو را آزاد آفریده است.»

از این رو هر انسانی مکلف است مایه‌های «کرامت» خود را پاس بدارد تا بتواند مورد تکریم خدا و بندگان باقی بماند و هم خود را به سرمنزل مقصود خلقت یعنی «خلیفه الهی» برساند.
برای این منظور لازم است هر انسانی در دو جهت به تلاش و مجاهده بپردازد:

۱ سوره اسراء آیه ۷۰

۲ سوره ص آیه ۷۲

۳ کنزالمعال: حکمت ۲۰۴۸۸

۱- با دوری از لثامت‌ها و ذلالت‌ها، روح خود را از گزند هر نوع پستی مصون داشته و خویشتن را از آلوده شدن به آفت‌های ضد کرامت مبرا سازد.

۲- با پرداختن به فضایل و رفتارهای مطلوب و ایجاد فرصت‌های مناسب، برای یادگیری آداب و مهارت‌های زندگی مناسب با ارزشهای دینی، دامنه‌ی «کرامت» خود را توسعه داده و آن را به همه‌ی روابط و رفتارهای خود گسترش دهد.

بنابراین برای ایجاد زمینه‌های کسب و ارتقاء کرامت انسانی، نظام آموزشی باید با تدارک برنامه‌های مناسب مهارت‌ها و توانمندی‌های مورد نیاز را در دانش‌آموزان فراهم نماید. با عنایت به اینکه از منظر بسیاری از صاحب‌نظران مهارت‌های زندگی دارای تعاریف متفاوتی بوده و دسته‌بندی‌های مختلفی ارائه شده است (نظیر مهارت‌های مربوط به امر معاش، مهارت‌های مراقبت از خود، مهارت‌هایی برای پرداختن به موقعیت‌های پرخطر زندگی و سایر مهارت‌هایی نظیر خودآگاهی، همدلی، ارتباط بین فردی، حل مسأله و...) نظام‌های مختلف آموزشی در سایر کشورها هر یک متناسب با شرایط و موقعیت‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و... برنامه‌ها و فعالیت‌های خاصی را طراحی و اجرا می‌نمایند. فلذا در این برنامه تلاش شده تا ضمن بهره‌گیری از تجارب مفید سایر ملل با توجه به جهت‌گیری‌های ارزشی و آموزه‌های دینی و اسلامی به آداب و مهارت‌های مورد نیاز یک فرد ایرانی مسلمان پرداخته شود.

ضرورت:

«کرامت و ارزش‌های والای انسانی» به خاطر فطری بودن، در همه‌ی ادیان و مذاهب دارای اهمیت به سزایی است. نظام جمهوری اسلامی که مبنای حاکمیت و تعلیم و تربیت خود را مبتنی بر آموزه‌های وحیانی قرار داده است، «کرامت انسانی» را مبنای تعلیمات خود قرار داده و در اصل دوم قانون اساسی آمده که:

جمهوری اسلامی، نظامی است برپایه‌ی ایمان به:

۱- خدای یکتا «لااله الاالله» و اختصاص حاکمیت و تشریح به او، لزوم تعظیم در برابر او.

۲- وحی الهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین.

۳- معاد و نقش سازنده‌ی آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا.

۴- عدل خدا در خلقت و تشریح.

۵- امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی.

۶- «کرامت و ارزش‌های والای انسانی» و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود از «کرامت و ارزش‌های انسانی» بعد از احصای «پنج اصل اعتقادی» به عنوان ششمین پایه‌ی ایمانی سخن به میان آمده است. بنابراین به لحاظ اهمیت موضوع کرامت انسانی و ارزش‌های مربوط به آن، باید در سیستم آموزش و پرورش جایگاه ویژه‌ای را جهت کسب ارزش‌ها و مهارت‌ها و ارتقاء توانمندی‌ها به نحویکه دانش‌آموزان احساس شایستگی نمایند فراهم نمود.

اهداف کلی:

- ۱- زمینه‌سازی برای تقویت بینش و مهارت دانش‌آموزان جهت رشد و توسعه کرامت خویش و بروز قابلیت‌های کرامتی.
- ۲- تقویت روحیه‌ی دانش‌آموز، مبنی بر تکریم دیگران.
- ۳- زمینه‌سازی برای تکریم دانش‌آموزان در محیط‌های خانه و مدرسه.
- ۴- ارتقاء توانمندی‌های دانش‌آموزان برای زندگی فردی و اجتماعی متناسب با ارزش‌های اسلامی.

تعاریف:

از آنجائیکه «کرامت انسانی» یک مفهوم کلی است و ارایه‌میزانی از توضیحات درباره‌ی این مفهوم کلی نمی‌تواند برای نیل به اهداف طرح کافی باشد و از طرفی مقرر است برنامه به مثابه‌ی یک فعالیت آموزشی در مدارس به مرحله‌ی اجرا در بیاید، فلذا لازم است کلیه‌ی استانداردهای مربوط به یک برنامه آموزشی را به صورت کامل داشته باشد.

از اینرو تعدادی از مفاهیم مرتبط با کرامت انسانی که یادگیری آن موجب ارتقاء مهارت‌های اساسی برای زندگی در جامعه را فراهم می‌نماید از طریق مطالعات کارشناسی با بهره‌گیری از منابع و متون اسلامی، مفاهیم رایج و مورد توافق در عرف بین‌الملل و تأکیدات و نقطه‌نظرات اندیشمندان و صاحب‌نظران متناسب با امکانات و منابع و ظرفیت‌های موجود، پس از تطبیق با

اهداف دوره ابتدایی و محتوای کتب درسی، انتخاب و در قالب مجموعه آموزشی آداب و مهارت‌های زندگی اسلامی تهیه و برای ۵ سال تحصیلی ارائه گردید.

ملاک‌های انتخاب مفاهیم:

۱- مفاهیمی که در اهداف دوره تحصیلی آمده ولی در محتوای دروس کمتر به آن پرداخته شده است.

۲- مفاهیمی که در اهداف دوره تحصیلی و محتوای دروس آمده ولی در آنها به حیطه‌های مهارتی و نگرشی کمتر توجه شده است.

۳- مفاهیمی که براساس نیازهای جدید شکل گرفته‌اند، لکن امکان قرار دادن آن در برنامه درسی در کوتاه مدت میسر نیست.

کرامت چیست؟

کرامت را در کتب و منابع اسلامی به سخاوت، شرافت، کثیرالخیر، جواد، بسیار بخشنده، نعمت‌دهنده، عزیز، ارجمند معنی کرده‌اند ولی کتاب ارزشمند «کرامت در قرآن» این مفهوم را چنین تعریف نموده است:

«کرامت» نحوه‌ی «وجود و هستی» خاصی است که کامل‌ترین مصداق آن برای خدای سبحان ثابت است.

«... فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ.»

«... پروردگار من بی‌نیاز و کریم است.»

و آن‌جا که این مفهوم برانسان اطلاق می‌گردد، می‌توان دو معنی از آن دریافت کرد:

۱- کرامت مانند ولایت، غنا، شهادت و غیره «وصف نفسی» است که لازمه آن افاضه به

دیگران نیست. به عنوان مثال در زیارت اربعین درباره‌ی امام حسین علیه السلام آمده است:

«أَشْهَدُ أَنَّهُ وَلِيٌّ... الْفَائِزُ بِكَرَامَتِكَ أَكْرَمَتُهُ أَكْرَمَتُهُ بِأَشْهَادِهِ...»

«خدایا من شهادت می‌دهم که او ولی توست... که به کرامت تو فائز است و او را به شهادت

گرامی داشتی.»

۲- اما اگر «کرامت» لازمه‌اش افاضه به دیگران باشد مانند: سخا، جود، عطا و هبه «وصف نسبی» گفته می‌شد.

مهارتهای زندگی

به مجموعه‌ای از توانایی‌هایی گفته می‌شود که زمینه سازگاری، رفتار مثبت و مفید را فراهم آورد» و این توانایی، فرد را قادر می‌سازد که ضمن پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی خود، بدون لطمه زدن به خود و دیگران بتواند به شکل مؤثری با خواست، انتظارات و مشکلات روزانه در روابط بین فردی روبه‌رو گردد.

آداب و مهارتهای زندگی اسلامی

مجموعه‌ای از توانایی‌های مورد نیاز برای زندگی در جامعه اسلامی است تا افراد براساس آن بتوانند ضمن رعایت ارزشها و هنجارهای جامعه به نیازها و خواسته‌های فردی و اجتماعی خود پاسخ داده و بتوانند با بهره‌گیری از آموزه‌های دینی با مسائل و مشکلات روبه‌رو شده و درصدد حل آن برآیند.

جدول مفاهیم

این جدول مفاهیم منتخب و توزیع آن را در ۵ پایه ابتدایی نشان می‌دهد و از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول مفاهیم کلی هستند که تحت عنوان مهارت‌ها از آن یاد شده و شامل ۱۱ مهارت اساسی می‌باشد. بخش دوم مفاهیم جزئی تحت عنوان واحد کار می‌باشد که برای یادگیری هر مهارت در نظر گرفته شده است و به عبارتی این جدول در یک نمایه کلی مجموعه مهارتها و واحدهای کار و نحوه ارتباط مفاهیم واحد کار با مهارت‌ها را در طول ۵ سال در اختیار آموزگاران قرار می‌دهد.

مثال: برای تقویت مهارت روابط بین فردی در آموزه‌های دینی تأکید به خوشرویی، ادب، مهرورزی، حسن ظن و عفو شده است که ویژگی‌های رفتاری انسانهای کریم است با یادگیری این رفتارها در قالب واحدهای کار در طول ۵ سال انتظار می‌رود روابط بین فردی افراد بهبود یابد.

جدول مفاهیم منتخب آموزش آداب و مهارتهای زندگی اسلامی (طرح کرامت) در پنج‌بایه دوره ابتدایی

واحدکار / مهارت	اول	دوم	سوم	چهارم	پنجم
ارتباط با خدا	یاد خدا	—	—	تقوی، اخلاص	توبه، امیدواری
ارتباط مؤثر	تشکر، صداقت	وفای به عهد	خیرخواهی، امانت‌داری	رازداری	—
روابط بین فردی	خوشرویی	ادب، مهرورزی	حسن ظن	عفو	—
شرافت	—	شجاعت	حیا	عفت و غیرتمندی	آبروداری
همدلی	خانواده	احسان، صله‌رحم	دوستی، مدارا	—	—
مدیریت هیجانات	مدیریت شادی	مدیریت غم، مدیریت خشم	—	چشم‌پوشی، صبر	—
تصمیم‌گیری	مشورت	—	—	دوراندیشی	حل مسأله، توکل
انضباط اجتماعی	نظم	قانون‌مداری	مشارکت، مسئولیت‌پذیری	—	انصاف، امر به معروف
عزت نفس	قناعت	—	مناعت‌طبع	رضایت‌مندی	آزادگی
تفکر	—	—	—	تفکر خلاق	تفکر نقاد
خودآگاهی	—	—	—	—	من کیستم

واحد کار:

برای کلاسهای چندپایه تعدادی مفهوم در نظر گرفته شده است که به آن واحد کار می‌گویند و شامل:

(۱) عنوان

برای دستیابی به مهارتهای اساسی واحدهای کار در نظر گرفته شده است.

(۲) هدف

هدف، سطح مطلوبی است که انتظار داریم، دانش آموز پس از اجرای هر واحد کار به آن سطح مطلوب ارتقاء پیدا کند و صفت مدنظر در واحد کار را واجد گردد.

(۳) مبانی

توضیحات لازم درباره‌ی جایگاه موضوع واحد کار در منابع دینی، علمی و ارتباط آن با کرامت انسانی می‌باشد که مجری پس از مطالعه آن می‌تواند با آگاهی و توانایی بیشتری از عهده‌ی اجرای آن واحد کابر برآید. لذا مرور کامل مبانی هریک از واحدهای کار به صورت انفرادی یا دوره‌ها و کلاس‌های آموزشی مورد تأکید است.

۴- شیوه‌های کار با دانش آموز (فعالیت‌ها)

قبل از معرفی شیوه‌های اجرایی لازم است با ابزاری به نام «دفتر کار» دانش آموزان آشنا شویم: این دفتر در واقع کتابی است که مطالب آن توسط دانش آموز با همکاری «مجری»، «دیگر دانش آموزان»، «پدر و مادر» و سایر افراد مؤثر در اجرای طرح در طول سال تحصیلی تولید (تألیف) خواهد شد.

لذا بهتر است برای شکل‌یابی مناسب آن پوشه یا کلاسوری در نظر گرفته شود که اوراق آن به مرور اضافه شود. در ضمن دانش آموزان به صورت انفرادی و یا به صورت کلاسی می‌توانند نام مناسبی برای این کتاب یا دفتر خود انتخاب نمایند، مانند: «کتاب کرامتی، نکته‌های کرامتی»، «یادداشت‌های کرامتی من» و ...

بنابراین مطالب این دفتر یا کتاب نتایج حاصل از فعالیت‌های دانش‌آموزان در اجرای طرح خواهد بود و بدین جهت بعد از اجرای هر شیوه‌مطالبی را که «مجری» تعیین می‌کند و یا خود دانش‌آموز آن را مناسب می‌داند، در دفتر کار خود می‌نویسند. برای هر واحد کار یک فعالیت عملی پیشنهاد شده که تحت عنوان برگ شکوفه می‌باشد. آموزگار محترم می‌تواند متناسب با توان دانش‌آموزان هر پایه، کار عملی مناسبی جهت اجرا پیش‌بینی نماید. مثال: اگر برگ شکوفه واحد کار توکل برای پایه اول انجام آن ممکن نباشد فعالیت آسان‌تری برای آنها در نظر گرفته شود.

«شیوه‌های اجرایی»، شامل انواع فعالیت‌هایی هستند که دانش‌آموز با هدایت غیرمستقیم و یا مستقیم مجری انجام می‌دهد و در حقیقت، اصلی‌ترین مرحله‌ی اجرایی طرح، اجرای شیوه‌هاست و در فرایند اجرای شیوه‌ها، ضمن آشنایی دانش‌آموزان با مفاهیم و موضوعات، مایه‌های کرامتی آنان شکل می‌گیرد و در ذیل به شیوه‌های مناسب اجرایی این طرح اشاره می‌گردد:

۱-۴- قصه‌خوانی

اولین و مهمترین شیوه، در اجرای طرح کرامت قصه‌خوانی است، زیرا که قصه جایگاهی ویژه در یادگیری کودکان و نوجوانان و حتی سایر سنین دارد. قصه‌ای که در هر واحد کار آمده، در واقع مبانی واحد کار، به زبان دانش‌آموزان است و مؤلفین با ساختن یا انتخاب این قصه‌ها خواسته‌اند، مفاهیم (یابخشی از مفاهیم) و مطالب مربوط به موضوع واحد کارها را در این قالب به دانش‌آموزان ارایه نمایند. لذا مجری محترم پس از مطالعه کامل مبانی، قصه‌ی هر واحد کار را با فضاسازی لازم و ایجاد رغبت و انگیزه‌ی مناسب، برای دانش‌آموزان می‌خواند. با عنایت به اینکه در بعضی از واحد کارها سطوح بعضی از قصه‌ها در حد درک و فهم دانش‌آموزان پایه‌های چهارم و پنجم می‌باشد هنگام خواندن قصه، مجری با ابتکار خود قصه را به گونه‌ای نقل نماید که برای دانش‌آموزان پایه‌های پایین‌تر نیز قابل درک و فهم باشد.

۲-۴- بحث و گفتگو

پس از اتمام قصه، بحث و گفت‌وگویی را درباره‌ی مفاهیم و مطالب مندرج در بخش مبانی و همچنین پیام‌های قصه‌ی واحد کار، با دانش‌آموزان آغاز می‌نماید و زمینه‌ای را فراهم می‌سازد که همه‌ی دانش‌آموزان اعتقادات و آرای خود را درباره‌ی مطالب عنوان‌شده بیان نمایند و بعد از این که مجری و دانش‌آموزان به نکات روشنی از مسایل دست پیدا کردند، از دانش‌آموزان تقاضا می‌شود نکات مهم حاصل از بحث و گفت‌وگو را

تحت عناوین:

- نظر من درباره قصه.

- جمع‌بندی نظر مجری و دانش‌آموزان درباره‌ی قصه.

در دفتر کار خود یادداشت نمایند.

توجه:

از آنجائیکه دانش‌آموزان در پایه‌های اول و دوم از تسلط لازم برای نوشتن برخوردار نمی‌باشند، آموزگار محترم می‌تواند نتایج بحث را بطور خلاصه در چند سطر در دفتر دانش‌آموزان بنویسد.

۳-۴- شعرخوانی

در هر واحد کار، یک یا چند قطعه شعر درباره موضوع واحد کار از اشعار شعرای معاصر انتخاب گردیده است، خواندن این اشعار به صورت انفرادی یا دسته‌جمعی (و گاهی آهنگین) به غنای انتقال مفاهیم خواهد افزود.

۴-۴- تکمیل برگ شکوفه

در هر واحد کار، برگه‌ای طراحی و تعبیه شده است که در هر یک از آنها متناسب با مفهوم واحد کار فعالیت‌ها برای دانش‌آموزان در نظر گرفته شده است. بدین جهت از آنان می‌خواهیم فعالیت مربوط را انجام دهند و بعد از تشکیل نمایشگاه در کلاس (تعداد کثیری

از این برگ‌های شکوفه قابلیت برگزاری نمایشگاه را دارند) در کلاسور (دفتر کار) خود بایگانی نمایند.

توجه:

الف) دقت شود که هیچ‌یک از برگ‌های شکوفه قبل از اجرای هر واحد کار در اختیار دانش‌آموزان قرار نگیرد بلکه به مرور و در زمان اجرای آن واحد کار ارایه گردد، تا تازگی و شادابی آن تا هنگام اجرای واحد کار باقی بماند.

ب) در توزیع برگ‌های شکوفه به یکی از دو شیوه زیر عمل گردد:

۱- کتاب کار دانش‌آموزان را که حاوی برگ‌های شکوفه در هر پایه می‌باشد، در اختیار اولیاء آنها قرار داده شود تا به مرور، هم‌زمان با اجرای واحد کارها تحویل دانش‌آموزان گردیده و فعالیت مربوط انجام گیرد.

۲- با این که کتاب کار دانش‌آموزان در مدرسه نگهداری شده و در موعد مقرر توسط مجری در اختیار دانش‌آموزان قرار گیرد.

۳- برگ شکوفه‌های در نظر گرفته شده برای هر واحد کار پیشنهادی می‌باشد، چنانچه شما آموزگار محترم احساس نمودید که بعضی از فعالیت‌های مورد نظر قابلیت اجرایی برای پایه‌های چهارم و پنجم را ندارد، می‌توانید فعالیت‌هایی در حد فهم آن پایه در راستای اهداف آن واحد کار پیش‌بینی و اجرا نمایید.

۴-۵- نقل خاطره

به طور یقین بعد از اجرای شیوه‌های مذکور خاطراتی مرتبط با موضوع واحد کار در اذهان دانش‌آموزان زنده خواهد شد. این خاطرات شامل خاطراتی خواهد بود که یا در طول زندگی برای خودشان اتفاق افتاده و یا در زندگی خانواده و اطرافیان مشاهده کرده‌اند و یا خاطراتی است که در این زمینه از دیگران شنیده‌اند. از این رو مجری محترم از دانش‌آموزان درخواست می‌نماید که خاطرات خود را در آن زمینه بیان نمایند. در این راستا برای تشویق دانش‌آموزان می‌توان جوایزی را برای تعریف بهترین خاطره در نظر گرفت.

در ضمن:

- خاطره‌ی من درباره‌ی ... (موضوع واحد کار)
- خاطره‌ی منتخب کلاس درباره‌ی ... (موضوع واحد کار)
- دو مطلبی است که می‌توان از این شیوه در دفتر کار دانش‌آموزان ثبت کرد.

۴-۶- اجرای مسابقه و بازی

همان‌طور که در محتوای واحد کارها ملاحظه خواهید فرمود به تناسب موضوع واحد کارها و نیز در آن موضوعاتی که امکان اجرای این شیوه وجود داشته، مسابقه و بازی‌هایی طراحی و ارائه شده است. شما مجریان ارجمند نیز می‌توانید متناسب با اوقاتی که به هر یک از واحد کار اختصاص می‌دهید مسابقه و بازی‌های دیگری به طور خلاقانه و بدیع به وسیله‌ی خود یا دانش‌آموزان طراحی و به مرحله‌ی اجرا درآورده و نکات مهم و جالب این مسابقات و بازی‌ها را در دفتر کار دانش‌آموزان ثبت نمایید.

۴-۷- فعالیت‌های هنری

مجریان محترم و دانش‌آموزان می‌توانند به تناسب موضوعات واحد کارها: کارنمایشی اعم از فیلم، تئاتر، پانتومیم، عکس، طراحی و خوشنویسی، هنرهای تجسمی، معرق و... انواع دست‌سازه، روزنامه‌ی دیواری، جدول کلمات متقاطع و... تهیه و ارائه نمایند و در این زمینه نیز از جاذبه تشویق و درج آن در دفتر کار استفاده نمایند.

۴-۸- مطالعه و پژوهش

با توجه به موضوعات واحد کار از دانش‌آموزان علاقه‌مند تقاضا می‌شود که در زمینه‌هایی که تمایل دارند تحقیق و پژوهش به عمل آورند.

۴-۹- زنگ تفریح

در هر یک از واحد کارها برای جذاب شدن محتوای آنها مطالبی تحت عنوان «زنگ تفریح» آمده است که گاهی مطالب آنها با موضوع واحد کار مرتبط بوده و گاهی نیز ارتباط کاملی وجود نداشته و صرفاً برای رفع خستگی و ایجاد فضایی شاد و مفرح می‌باشد.

مجریان محترم نیز می‌توانند با انتخاب مطالبی زیبا و نشاط‌انگیز به وسیله‌ی خود و دانش‌آموزان به غنای بیشتر این بخش از واحد کار بپردازند.

۱۰-۴- ایجاد نمایشگاه

بعد از انجام هر یک از فعالیت‌ها و حاصل شدن تعداد قابل توجهی از تولیدات دانش‌آموزان در هر یک از زمینه‌ها و شیوه‌های واحد کار، مخصوصاً در پایان هر نوبت و به ویژه به هنگام برگزاری جشن پایان سال تحصیلی، نمایشگاهی از تولیدات دانش‌آموزان برگزار نموده تا در معرض دید سایر دانش‌آموزان، اولیای محترم و مسئولان گرامی قرار گیرد. لازم به یادآوری است که در کلیه فعالیت‌ها و عملی‌الخصوص در برگزاری این نمایشگاه‌ها در مراحل مختلف کار، از وجود دانش‌آموزان استفاده شده و مسئولیت انجام این فعالیت به عهده‌ی این عزیزان گذاشته شود.

دستورالعمل اجرایی

۱- مجریان محترم توجه داشته باشند هر واحد کار از دو بخش تشکیل شده است. بخش نخست شامل، اهداف و مبانی می‌باشد که به منظور افزایش آگاهی و دانش همکاران در خصوص مفهوم و ارتباط آن با مهارت مورد نظر در نظر گرفته شده که صرفاً برای مطالعه همکاران می‌باشد و بخش دوم شامل شیوه کار با دانش‌آموز است که معلم می‌تواند متناسب با زمان در طول هفته در لابه‌لای برنامه درسی یا سایر اوقات اجرا نماید.

۲- از جمله عوامل موفقیت اجرای هر طرحی در مدرسه، وجود هماهنگی لازم بین عوامل انسانی مدارس می‌باشد، وقتی مباحث تئوریک «کرامت» در دستور کار مدرسه‌ای قرار می‌گیرد، دانش‌آموزان انتظار دارند، نمونه و الگوی مناسب «نفس کریم» را در محیط آموزشی خود در وجود معلمان و سایر مسئولان مدرسه مشاهده نمایند و هرگز شاهد مناظر ضد کرامتی در روابط بین آنان با دانش‌آموزان و اولیاء و حتی خودشان نباشند، لذا انتظار می‌رود در مدارس مجری طرح، موضوع در جلسات شورای معلمان و انجمن اولیاء و مربیان

و... مطرح گردیده و از آنان تقاضا شود که در مواقع مناسب و حساس به ایفای نقش پرداخته و دانش آموزان را در نیل به اهداف طرح به صورت عینی، یاری نمایند.

۳- لازمی اجرای موفق هر فعالیت آموزشی، آمادگی ذهنی دانش آموزان برای پذیرش موضوع و مشارکت فعال او در فرآیند یادگیری می باشد و اگر چنانچه آمادگی روحی و روانی مناسب و رغبت و انگیزه‌ی کافی در متریان وجود نداشته باشد، تلاش مرییان راه به جایی نخواهد برد. بنابراین، لازم است در به کارگیری شیوه‌ها و طرح مباحث، حالات دانش آموزان، آمادگی روانی و روحیه‌ی پذیرش آنان از نظر ذهنی و عاطفی و شرایط مناسب زمانی و مکانی، مورد توجه قرار گیرد.

۴- امروزه به کارگیری شیوه‌های «فعالیت محور»، «دانش آموز محور» و مشارکت دانش آموزان در فرآیند یاددهی، یادگیری از بدیهیات امر تعلیم و تربیت به شمار می رود و همان طور هم که در محتوای واحد کار ملاحظه خواهید فرمود، تاحد مقدور در کلیه‌ی شیوه‌های اجرایی، این روش‌ها به انحاء مختلف مورد عنایت بوده است. لذا از همکاران گرامی انتظار می رود به هنگام اجرای فعالیت‌ها به این نکته توجه نموده، و هر کار و فعالیت که انجام آن، به صورت فردی و گروهی از عهده‌ی دانش آموزان برمی آید، مسئولیت آن را به دانش آموزان واگذار نمایند و خود به طور غیرمستقیم و یا مستقیم به راهنمایی و هدایت آنان پردازند و با عنایت به چند پایه بودن، کلاس تربیتی اتخاذ نماید که کلیه دانش آموزان کلاس از پایه‌های مختلف متناسب با توان خود در فعالیت‌ها نقش فعال داشته باشند.

۵- توجه به انتقادات و پیشنهادات دانش آموزان، اولیای محترم، همکاران بزرگوار و جمیع کسانی که نظریات تعیین کننده‌ای را در راستای تقویت مبانی و شیوه‌های اجرایی ارائه می نمایند، می تواند ما را در اجرای موفق طرح کمک نماید، لذا با به کارگیری ابزار مناسبی در جمع آوری نظریات سازنده افراد مؤثر اقدام شود.

۶- همکاران عزیز توجه داشته باشند که ترتیب قرار گرفتن واحد کار در این کتاب نشان دهنده‌ی نوعی اولویت در اجرا نمی باشد و اگر چنانچه با تشخیص مجری محترم شرایط

لازم برای اجرای یک واحد کار در زمان مشخص شده فراهم شود می توان واحد کارها را بدون رعایت ترتیب آنها به اجرا درآورد.

۷- برای اجرای هر واحد کار تعدادی فعالیت ارایه شده است، شما می توانید متناسب با شرایط کلاس و پذیرش و درک دانش آموزان و زمان یک یا چند فعالیت را در طول هفته اجرا نمایید. (تنوع فعالیتها در هر واحد به منظور انعطاف پذیری در برنامه و پربودن دست معلم می باشد و به معنای اجرای همه فعالیتها نمی باشد).

۸- از آنجا که همکاری اولیای دانش آموزان و هماهنگی آنان در اجرای طرح نقش تعیین کننده ای دارد، لازم است در یکی از جلسات اولیه سال تحصیلی، انتظارات مربوط به اجرای طرح با آنان در میان گذاشته شده و نسبت به مسایل توجیه شوند، لذا به اولیای محترم دانش آموزان باید حداقل درباره ی موارد زیر اطلاع رسانی کرد:

- اهداف کلی طرح و هدف از اجرای هر یک از واحد کارها

- نوع و شکل همکاری مادی و معنوی اولیاء در ارتباط با اجرای طرح (نه فرزند خویش)

۹- آشنایی و تسلط مجریان عزیز با مبانی و اهداف طرح و غنی سازی شناخت و آگاهی

خود از معارف مربوطه و هم چنین عمل به توصیه ها به ویژه پای بندی محکم و دقیق به

صفات و دستوراتی که در جریان اجرای طرح درصدد ایجاد آن در رفتار دانش آموزان

هستیم، از لوازم و فرایض این طرح می باشد و در یک جمله اگر می خواهیم متربی ما واجد

«نفس کریم» باشد، نخست، همه ی ما در سطوح مختلف اعم از برنامه ریزان و مسئولان و

مجریان باید به زیرو «کرامت نفس» آراسته باشیم و بنابه فرمایش امام علی علیه السلام :

« وَ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ اِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَاوِيْبُهُ بِسِيْرَتِهِ قَبْلَ تَاوِيْبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا اَحَقُّ بِالْاِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ ».

« کسی که خود را رهبر (معلم) مردم ساخته، باید پیش از آن که به تعلیم دیگران پردازد،

خود را بسازد و پیش از آن که به گفتار، (دیگران را) تربیت کند با کردار خود تعلیم دهد. زیرا

آن کس که خود را تعلیم دهد و ادب کند سزاوارتر به تعظیم است تا آن کسی که دیگری را تعلیم دهد و ادب آموزد».

تذکر چند نکته مهم:

- ۱- اجرای این برنامه نباید لطمه‌ای به اجرای برنامه‌ی درسی مصوب وارد نماید، بلکه باید در راستای اهداف مفاهیم کتب درسی قرار گرفته و مکمل و تقویت کننده آن باشد.
- ۲- مجری محترم با مدیریت مطلوب زمان، فرصت لازم برای اجرای طرح در خلال تدریس موضوعات درسی فراهم نماید.
- ۳- فرصت‌های یک سال تحصیلی بایستی به نحوه‌ی برنامه‌ریزی گردد تا بتوان همه‌ی واحد کارها را به مرحله‌ی اجرا درآورد.
- ۴- همکار گرامی باید قبل از اجرای طرح، دستورالعمل اجرایی محتوای واحد کارها را در حد تسلط مطالعه نموده و مهارت‌های لازم را برای اجرا کسب نماید.
- ۵- مجری محترم برای هم‌سوسازی مفاهیم مشترک بین طرح کرامت و کتب درسی تمهیدی بیاندهد که از مفاهیم و مطالب و فعالیت مربوط هر کدام در بخش خود مطرح گردد و از تکرار مسایل به صورت موازی خودداری گردد.
- ۶- در ارزشیابی «واحد‌های کار» به موارد زیر توجه شود:
 - الف) انتظار واقعی از اجرای واحد کارها مشاهده‌ی تغییرات مطلوب در عملکرد واقعی دانش‌آموزان، است لذا باید در بررسی تأثیر اجرای طرح در عملکرد دانش‌آموزان در شرایط طبیعی مورد توجه قرار گیرد.
 - ب) ارزشیابی با مشارکت خود دانش‌آموزان در ارزیابی از خود انجام پذیرد و در این فرآیند با ارایه توضیحاتی آنان با علل و عوامل توفیق یا موانع موفقیت آشنا گردند.
 - ج) در ارزیابی از عملکرد دانش‌آموزان، نمره به صورت ویژه به آنان تعلق نمی‌گیرد، اما می‌توان از سنجش و ارزیابی از فعالیت‌ها، تلاش‌ها و موفقیت‌ها آنان را در نمرات مستمر منظور نمود.

بخش دوم

واحدهای کار





مهارت: ارتباط مؤثر
واحد کار: خیرخواهی

بخش اول: آن چه که باید درباره‌ی «خیرخواهی» بدانیم.

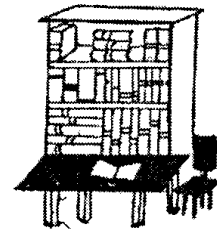
هدف:



۱- دانش آموز با انواع خیرخواهی آشنا می‌گردد.

۲- دانش آموز در عمل خیرخواه دیگران می‌شود.

مبانی:



خیرخواهی در مقابل «حقد» و «حسادت» قرار دارد و مراد از آن این است که انسان نسبت به بهره‌مندی دیگران از نعمت‌های الهی خشنود بوده و رسیدن بلا و شر به آنان برایش ناخوشایند باشد. لازمه‌ی این خیرخواهی آن است که آدمی دیگران را نسبت به آن چه خیر و صلاحشان در آن است سوق دهد. امام صادق علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند: «با منزلت‌ترین مردم نزد خداوند در روز قیامت کسی است که در راه خیرخواهی برای خلق او بیش از دیگران قدم بردارد.» (۱)

همان‌طور که روشن است خیرخواهی دیگران در انسان به دو صورت قولی و فعلی تجلی پیدا می‌کند که از خیرخواهی قولی، نصیحت‌گری و از خیرخواهی فعلی انجام خیرات نامبرده می‌شود. ذیلاً به توضیح هر یک از آنها می‌پردازیم:

الف) نصیحت کردن

نصیحت به معنای پند و اندرز خیرخواهانه است. به هر گفتار یا عملی که در آن خیر طرف، منظور شده باشد، نصیحت اطلاق می‌شود. ریشه‌ی این واژه در زبان عربی از «نصحت العسل» به معنای تصفیه و خالص کردن عسل گرفته شده است. مناسبت این ماده با کاری که ناصح انجام می‌دهد از آن جهت است که ناصح نیز کلام و عمل خود را از غش و ناخالصی پاک می‌کند و هیچ انگیزه‌ای جز خیرخواهی در لوح و جان خود باقی نمی‌گذارد.

برخی از عالمان، ریشه‌ی این واژه را از «نصحت الثوب» به معنای دوختن لباس دانسته‌اند؛ به این مناسبت که خیاط با کار خود مواضع فرسوده جامه را که در معرض پاره شدن قرار گرفته، ترمیم و از پیشرفت آن جلوگیری می‌کند. ناصح نیز با نصیحت خویش به ترمیم نقاط ضعف و کاستی‌های نصیحت شده می‌پردازد. از این رو نقش ناصح در اصلاح فرد، نقش خیاطی است که لباس کهنه، به دست او جلوه‌ی تازه‌ای پیدا می‌کند و نواقص آن برطرف می‌گردد.

در قرآن کریم به دعوت و تبلیغ انبیای الهی به عنوان نصیحت یاد شده و از خود پیامبران به عنوان ناصحان معرفی شده‌اند. قرآن مجید از زبان حضرت نوح علیه السلام چنین نقل کرده است:

«أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ...» (اعراف: ۶۲)

«پیام‌های پروردگaram را به شما می‌رسانم و اندرزتان می‌دهم.»

حضرت هود علیه السلام نیز اعلام کرده است:

«أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ» (اعراف: ۶۸)

«پیام‌های پروردگaram را به شما می‌رسانم و برای شما خیرخواهی امین هستم.»

با تأمل در معنای این واژه و کاربرد آن به نکات زیر دست می‌یابیم:

۱- قوام نصیحت به انگیزه خیرخواهانه آن است. با توجه به معنای نصیحت، تنها کاری

زیبنده چنین عنوانی است که از کمال خیرخواهی و سوز دل و نوع دوستی برخاسته و از

آلودگی‌های گوناگون پاک باشد و هیچ انگیزه‌ای جز خیرخواهی در آن دخالت نداشته باشد.

۲- نصیحت شعاع وسیعی دارد و هر نوع گفتار خیرخواهانه را در برمی گیرد. بدین معنی که نصیحت، زبان خاصی نمی‌شناسد و ناصح در جهت خیر و صلاح طرف تلاش می‌کند. گاه با زبان تعریف و تمجید و گاه با زبان انتقاد و گفتن عیب و ایراد با شرایط خاص خود. امیرمؤمنان علی علیه السلام، انتقادهای صریح خود را از عثمان «نصیحت» قلمداد کرده و در نامه به معاویه نوشته است: «قَدْ يَسْتَفِيدُ الظَّنُّ الْمُتَنَصِّحُ» یعنی و گاه شود که اندرزگو در معرض بدگمانی است.^۱

۳- نصیحت، غیر از اطاعت است، هر چند اطاعت و پیروی، گاه خیرخواهی تلقی می‌شود؛ زیرا در اطاعت، تبعیت مطرح است؛ یعنی به دنبال دیگری رفتن و بر طبق میل او حرکت کردن و حتی از رأی و نظر خود صرف نظر نمودن. ولی در نصیحت، چنین قیودی وجود ندارد. ناصح تابع و مطیع نیست، او بر طبق درک و تشخیص خود در جهت خیر نصیحت شده نظر می‌دهد و چه بسا نظر او برای نصیحت شونده خوشایند نباشد. امام علی علیه السلام در وصیت خود به امام حسن مجتبی علیه السلام فرموده است: «برای برادرت نصیحت را خالص گردان چه او خوشش آید و چه بدش آید».^۲

در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نشانه‌ی ناصح چهار چیز معرفی شده است: «به حق قضاوت کند، از خود به دیگران حق دهد، برای مردم همان را پسندد که برای خود می‌پسندد و به (حق) هیچکس دست دراز نکند».^۳

درواقع می‌توان هر چهار نشانه را در مورد سوم خلاصه کرد. بر همین اساس امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«در خیرخواهی انسان همین بس که از آنچه برای خود نمی‌پسندد (دیگران را نیز) نهی می‌کند»^۴

۱- نهج البلاغه: نامه ۲۸

۲- نهج البلاغه (شرح ابن میثم) ج ۵ ص ۵۴

۳- تحف العقول: ص ۲۰

۴- کشف الغمه. ج ۳ ص ۱۷۳

۴- در سخنان معصومان علیهم السلام سفارش زیادی به نصیحت شده و فضایل زیادی برای آن ذکر شده است:

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«روز قیامت منزلت و مقام انسانی بزرگتر است که در راه نصیحت و خیرخواهی مردم گام برداشته باشد.»^۵

امام صادق علیه السلام نیز فرموده‌اند:

«بر شما باد که برای خدا خیرخواه مردم باشید و آنان را نصیحت کنید. هرگز به عملی بهتر از آن رو به رو نخواهید شد.»^۶

ب) احسان و نیکی

اسلام در شیوه‌های خاص خود در زمینه‌ی تعلیم و تربیت می‌کوشد که انسان‌ها در یک سطح عالی از اندیشه و عمل قرار گیرند. برنامه‌ی اسلام آن است که هر کس سعی کند تا قدرتمند و توانا باشد و هر کس از هر نظر، اعم از فکری، علمی و مالی مستقل باشد ولی در عین حال افراد توانمند جامعه را به احسان و نیکوکاری در ابعاد مختلف ترغیب و تشویق می‌کند.

بدیهی است که این شیوه، انسان‌ها و جامعه را به صورت فعال و پویا و مبتکر درمی‌آورد. یعنی در جامعه‌ی اسلامی هر فردی درصدد آن است که استعداد خدادادش را به کار گیرد و ابتکار و خلاقیت نشان دهد و ضمن توانمند ساختن خویش مشکلات و سایل هم‌نوعان خود را در جمیع جهات از جمله جبران کسری‌های زندگی محرومان بکوشد.

از نظر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم احسان و نیکوکاری جمال و زینت علم و دانش است و نیکی و خیرخواهی مردم، انسان را از برخوردارهای بد و نامطلوب حفظ می‌کند. هر احسان و نیکی در حکم صدقه است و آن کس که مردم را به انجام کارهای خیر راهنمایی می‌کند، همانند کسی است که آن کارها را انجام می‌دهد.

۵- اصول کافی، جلد ۲ ص ۲۰۸

۶- همان

به فرموده‌ی آن بزرگوار هر کس شب را سحر کند و در اندیشه‌ی کارسازی و رفع مشکلات و مهمات مردم مسلمان نباشد مسلمان واقعی نیست و خداوند مددکار و یاور مؤمن است مادامی که او کمک کار برادر ایمانی خویش است.

امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس حاجت خود را نزد من آورد من فوراً آن را برآورده می‌سازم تا مبدا موقیعت از دست برود و من توفیق انجام خدمت مجدد دربارهی او را به دست نیآورم و از چنین ثواب و پاداش عظیم محروم گردم.^۷

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«مؤمنی که به قصد خدمت و قضای حاجت برادر دینی‌اش، قدم برمی‌دارد، خداوند در برابر هر قدمی، یک حسنه و ثواب برایش می‌نویسد و یک گناه از گناهانش را محو می‌سازد، چه موفق به انجام آن حاجت باشد یا نه. اما اگر فرد مسلمان و مؤمنی، خیرخواه برادرش نباشد و در صدد خدمت به او و قضای حاجتش برنیاید، به خدا و رسول خیانت کرده و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در روز قیامت دشمن او خواهد بود.^۸

همچنین از قول معصوم در روایت آمده است:

هیچ مؤمنی از وجهه و آبروی خود برای برادر دینی‌اش خرج نکرد الا این که خداوند روی او را برای آتش دوزخ حرام گرداند و هرگز در روز قیامت مزه‌ی ذلت و خواری را نخواهد چشید و هم‌چنین هر مؤمنی که از بذل آبرو و شخصیتش برای مؤمنان، مضایقه کند در همین دنیا مزه ذلت و خواری را خواهد چشید و در روز قیامت نیز شعله‌های آتش صورتش را می‌سوزاند یا باری همیشه در میان آتش می‌ماند و یا سرانجام آمرزیده می‌شود و نجات پیدا می‌کند.^۹

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

ای شیعیان! دیر یا زود شما داخل بهشت خواهید شد، پس سعی کنید که درجات و مقامات بالاتری به دست آورید و بدانید آن کسی که مقامش برتر و درجه‌اش عالی‌تر است

۷- بحار الانوار، جلد ۷۴ ص ۲۸۶

۸- همان ص ۳۱۱

۹- امالی شیخ طوسی جلد ۲ ص ۲۸۳

که در دنیا برای برادران ایمانی‌اش و به فقرا و مستمندان کمک مالی نماید، خداوند برخی از شما را به واسطه‌ی حتی یک کلمه سخن گفتن با یک مؤمن تهیدست، به اندازه‌ی بیش از ره صد ساله، به بهشت نزدیک می‌کند اگرچه او در میان آتش گرفتار باشد. پس احسان و خوبی به برادران را فراموش نکنید که در روز قیامت برایتان سودمند خواهد بود.^{۱۰}

در حساسیت و اهمیت این مسأله همین قدر کافی است که قول امداد و تعهد کمک به برادران دینی در صورت امکان از نظر اخلاقی الزام‌آور است و مسؤولیت اخلاقی ایجاد می‌کند. رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر کس در انجام نیازها و حاجت‌های مردم ضمانت کند خداوند نیازهای خود او را برآورده نمی‌سازد تا این که آن کس در انجام تعهد و عمل به ضمانتش وفا کند و حاجت برادرش را برآورد.^{۱۱}

حضرت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام طی حدیثی به بعد دیگر این موضوع پرداخته و می‌فرماید:

ای رفاعه (از یاران آن حضرت) به خدا و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَام ایمان نیاورده است، کسی که هرگاه برادر مؤمن او برای رفع حاجتی نزد وی برود بیاید، با چهره‌ی باز با او برخورد نکند، اگر بتواند خود حاجت او را برآورد، باید در این باره به سرعت اقدام کند و اگر نمی‌تواند، نزد دیگران برود تا حاجت او را برآورده سازد و اگر کسی غیر از این باشد که برایت وصف کردم، هیچ‌گونه ولایت و رابطه‌ای بین ما و او نیست»^{۱۲}

اخلاص در خیرخواهی

ثواب‌ها و فضایل و آثار فراوانی که برای خیرخواهی به مردم نقل شده در صورتی است که خدمت و احسان برای خدا و در راه خدا و با انگیزه نزدیکی به او باشد نه با انگیزه‌های پست مادی و حیوانی. یکی از نشانه‌های اخلاص در خدمت این است که انسان بدون چشم‌داشت و انتظار پاداش و سپاسی از مردم، درصدد رفع نیازمندی‌ها و حل مشکلات آنان برآید و در انجام خدمت، آشنا و بیگانه نشناسد.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

۱۰- بحارالانوار ج ۷۴ ص ۳۸۰

۱۱- همان ص ۳۱۶

۱۲- بحارالانوار، جد ۷۲، ص ۹۴

«کسی که در برآوردن حاجت برادر مسلمانش تلاش کند و انگیزه‌اش فقط خدا باشد، خداوند هزار هزار حسنه برایش می‌نویسد.»^{۱۳}

خدمت بدون منت

نیکی و خدمت به مردم در صورتی ارزشمند، ماندگار و ثمربخش است که علاوه بر نیت کسب رضای الهی بدون هیچ منت و چشم‌داشتی انجام گیرد. اگر خدمت به مردم همراه با منت و یا آزار و خودنمایی و لگدمال کردن شخصیت دیگران باشد، بی‌ثمر، ناپایدار و بی‌ارزش است خداوند متعال این حقیقت را در موضوع کمک مالی به نیازمندان ضمن مثال جالبی بیان می‌فرماید:

«داستان کسی که بخشش‌هایش را با منت و آزار و خودنمایی باطل می‌کند هم‌چون قطعه سنگ صافی است که بر آن قشر نازکی از خاک باشد و بذرهایی در آن افشانده شود و رگبار شدیدی به آن برسد و همه‌ی خاک‌ها و بذرها را بشوید و آن را صاف و خالی از خاک و بذرها کند.^{۱۴} در نتیجه چنین شخصی از بخشش خود هیچ سودی نمی‌برد.

امام علی علیه السلام در فرمان معروفش به مالک اشتر می‌فرماید:

«با خدمت‌هایت به مردم بر آنان منت منه و در عملکردهایت گزافه مگو و از وعده‌هایی که به جا آوردن‌شان را نتوانی دوری‌گزین که منت، خدمت را باطل می‌کند»^{۱۵، ۱۶}.



از بزرگان دین بیاموزیم:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

– خدای عزوجل فرمود: محبوب‌ترین چیزی که بنده‌ام به وسیله‌ی آن مرا عبادت کرد،

۱۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۹۷

۱۴- بقره، ۲۶۴

۱۵- نهج البلاغه: نامه ۵۳

۱۶- منبع: اخلاق پیامبران- مرکز مطالعات و تحقیقات- حوزه‌ی نمایندگی ولی فقیه در وزارت جهاد سازندگی

(الف) این گونه معاشرت کنیم- سید ابراهیم سیدعلوی

(ب) اخلاق کارکنان- یعقوب علی برجی

(ج) اخلاق اسلامی- احمد دیلمی و مسعود آذربایجانی

خیرخواهی (و خلوص) برای من است. میزان الحکمه: ۲۰۱۳۱

- چه کسی پنج چیز را به من تضمین می‌دهد تا من بهشت را برای او تضمین کنم؟ خیرخواهی برای خدای عزوجل، خیرخواهی برای رسول او، خیرخواهی برای کتاب خدا، خیرخواهی برای دین خدا و خیرخواهی برای جامعه‌ی مسلمانان. میزان الحکمه: ۲۰۱۳۵

امام علی علیه السلام:

- کسی که خیرخواهی نکند، دوستی را خالص نگردانیده است. میزان الحکمه: ۲۰۱۳۷

- خیرخواهی (و خلوص) دوستی به بار می‌فشاند. میزان الحکمه: ۲۰۱۴۳

- خیرخواهی (و یکرنگی) از خصلت‌های بزرگواران است. میزان الحکمه: ۲۰۱۴۵

- کسی که تو را نصیحت می‌کند، دلسوز توست، به تو خوبی می‌کند، به عواقب کار تو می‌اندیشد و کاستی‌هایت را جبران می‌کند، بنابراین، اطاعت از او موجب هدایت توست و مخالفت با او مایه‌ی تباهی و زیانت.

میزان الحکمه: ۲۰۱۵۳

- انسان فرومایه هیچ کس را نصیحت نمی‌کند مگر از روی طمع یا ترس و هرگاه طمع و ترس او از بین برود به ماهیت خودش برمی‌گردد. میزان الحکمه: ۲۰۱۵۸

- از موعظه‌های خداوند پند بگیرید و نصیحت خدا را بپذیرید، بدانید که این قرآن نصیحت‌کننده‌ای است که خیانت روا نمی‌دارد.... میزان الحکمه: ۲۰۱۷۱

- تلخی نصیحت سودمندتر از شیرینی غلّ و غش است. میزان الحکمه: ۲۰۱۸۷

امام محمد باقر علیه السلام:

- از کسی که تو را می‌گریاند اما خیرخواه توست، پیروی کن و از کسی که تو را می‌خنداند اما نسبت به تو غلّ و غش دارد پیروی مکن. میزان الحکمه: ۲۰۱۹۰

- بنده‌ای خیرخواه برای خدای عزوجل بود و خداوند هم خیرخواه او شد و خدای عزوجل را دوست می‌داشت و خدا هم دوستدار او گردید. میزان الحکمه: ۲۰۱۳۰

امام صادق علیه السلام:

- مؤمن، برادر مؤمن است، حق دارد او را نصیحت کند. میزان الحکمه: ۲۰۱۴۷



بخش دوم: شیوه کار با دانش آموزان (فعالیت‌ها)



فعالیت شماره ۱: قصه خوانی

چرا سکه‌ها در آتش می‌افتادند

یکی بود یکی نبود. غیر از خدا هیچکس نبود.

سالها پیش، پدری پیر و زحمتکش، پسرش را خواست و گفت: «پسرم! دیگر وقت آن رسیده است که خانه و زندگی و دارایی‌ام را به تو بسپارم؛ ولی از یک چیز نگرانم.»

پسر گفت: «من فقط تنها فرزند تو هستم پدر؛ عاقبت روزی باید صاحب خانه و زندگی تو بشوم. پس برای چه نگرانی؟»

پدر آهی کشید و گفت: «برای این نگرانم که نمی‌دانم می‌توانی به خانه و زندگی برسی یا نه؟ قدر زندگی و آنچه را به تو می‌سپارم. می‌دانی یا نه؟»

پسر با غرور گفت: «بله پدر! من قدر این زندگی را می‌دانم. اگر باور نمی‌کنی. مرا امتحان کن!»

پدر پیر خوشحال شد و گفت: «بسیار خوب! از فردا مشغول کاری شو و با زحمت و تلاش خودت یک سکه برای من بیاور. آن وقت خانه و زندگی و هر آنچه که دارم به تو می‌سپارم.»

فردای آن روز پسر آماده شد تا مشغول کار شود؛ ولی پیش از آنکه از خانه بیرون برود. مادرش یک سکه کف دست او گذاشت.

پسر از خانه بیرون رفت. او که تا آن زمان کار نکرده بود. در شهر برای خودش گردش و تفریح کرد و شب به خانه بازگشت. پدر از او پرسید: پسرم! امروز چه کردی؟»

پسر، سکه‌ای را که از مادر گرفته بود. کف دست پدر گذاشت و گفت: «بیا پدر! این هم یک سکه.»

پدر سکه را گرفت. نگاهی به آن کرد و بعد آن را در آتش انداخت. پسر با خونسردی

پرسید: «چه شد پدر؟»

پدر گفت: «سکه ناخواسته از دست من در آتش افتاد.»

پسر آرام گفت: «نگران نباش! فردا به جای آن سکه‌ی دیگری برای تو می‌آورم.»

روزی دیگر از راه رسید. باز هم وقتی پسر خواست از خانه بیرون برود، مادرش سکه‌ای به او داد. پسر، آن روز را نیز در شهر گردش و تفریح کرد.

شب که به خانه برگشت. سکه را به پدرش داد و گفت: «بیا پدر! این هم یک سکه‌ی دیگر. حالا حاضری خانه و دارایی‌ات را به من بسپاری؟»

پدر نگاهی به اطراف کرد. لحظه‌ای بعد، سکه را در دستش سبک و سنگین کرد و ناگاه در شعله‌های آتش انداخت.

پسر با چشم افتادن سکه در آتش را دنبال کرد و مثل روز پیش خیلی آرام گفت: «پدر، اصلاً نگران نباش! فردا سکه‌ی دیگری برایت می‌آورم.»

روز سوم هم پسر از خانه بیرون رفت. ولی این بار مادرش فراموش کرد که سکه‌ای کف دست پسرش بگذارد. پسر مدتی با دست خالی در کوچه‌ها و محله‌های شهر سرگردان گشت تا به دکان آهنگری رسید. با صدای بلند پرسید: «استاد شاگرد نمی‌خواهی؟»

- اگر اهل کار باشی می‌خواهم!

پسر در دکان آهنگری مشغول کار شد. هوا گرم بود و کوره‌ی آهنگری داغ؛ ولی او باید تن به کار می‌سپرد.

عاقبت وقتی آن روز به شب رسید و استاد آهنگر سکه‌ای به پسر داد. او بی‌حال و خسته به سوی خانه‌اش رفت. به خانه که رسید. دیگر حال حرف زدن نداشت. بی‌آنکه چیزی بگوید. سکه را کف دست پدرش گذاشت.

پدر زود سکه را در آتش انداخت. پسر فریادی کشید و دست در شعله‌های آتش برد و سکه داغ را بیرون آورد و گفت: «این چه کاری بود پدر؟ می‌دانی امروز برای به دست آوردن این سکه چه قدر جان کندم؟»

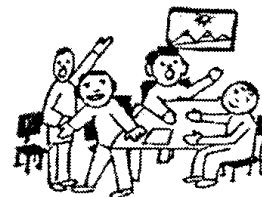
پدر تا این را شنید. لبخندی از شادی زد و گفت: «خوشحالم پسر! خوشحالم که این سخنان را از زبان تو می‌شنوم.» چرا؟

- چون فهمیدم که برای این سکه زحمت کشیده‌ای. دیدی چطور سکه‌ی داغ را از میان آتش بیرون آوردی؟ چرا روزهای گذشته این کار را نکردی؟ بدان که دارایی ما با زحمت به دست آمده. پس قدر آن را بدان و پولهایت را بیهوده خرج نکن تا نیازمند دیگران نشوی.»

«محمد میر کیانی»



فعالیت شماره ۲: بحث و گفتگو



پس از خواندن قصه «چرا سکه‌ها در آتش می افتادند» با طرح سؤالات زیر درخصوص خیر خواهی با دانش آموزان بحث و گفتگو می کنیم.

۱- خیر خواهی یعنی چه؟

خیر خواهی یعنی:

- خشنود بودن از بی نیازی دیگران.

- ناخشنودی از نیازمندی و گرفتاری دیگران.

- سوق دادن دیگران به سوی خیر و صلاحشان.

۲- انواع خیر خواهی:

الف- خیر خواهی از طریق موعظه و نصیحت (راهنمایی و نشان دادن راه درست، حل مشکلات دیگران، آشتی دادن)

ب- خیر خواهی از طریق احسان و نیکی کردن (دستگیری از دیگران، کمک به امر

ازدواج، تحصیل، ساخت اماکن عام‌المنفعه مثل مسجد، مدرسه و جاده و ...)

۳- راه‌های انجام کارهای خیر یا چگونه خیر خواه دیگران باشیم:

- خوشحال شدن از موفقیت دوستان و دیگران.

- کمک به حل مشکلات دیگران (خانوادگی، درسی، کاری، اخلاقی و...) برای رضای خدا.

- انجام پنهانی کار خیر بدون منت گذاری.

- حفظ حرمت شخصیت افراد نیازمند.
- قرض و امانت دادن امکانات خود به دیگران.
- رازدار دیگران بودن.
- ۴- فواید انجام کارهای خیر خواهانه:
 - کمک به حل مشکلات مردم.
 - احساس آرامش و ارزشمندی.
 - کسب رضای خداوند و زیاد شدن روزی.
 - افزایش امید به زندگی در دیگران.
 - محبوبیت و جلب اعتماد دیگران.
 - خشنودی خداوند.



فعالیت شماره ۳: شعر خوانی



جشن گنجشک‌ها

زیر آن گندم و جو پاشم
 کفتری خسته بنشیند آنجا
 دوست دارم که در کشتزارم
 جشن گنجشک‌ها را ببینم
 یا برای کلاغی گرسنه
 ارزن و گندم و جو بچینم
 آن زمان خرمنم صاحبی جز
 کفتر و زاغ و پویک ندارد
 دوست دارم که دنیا بداند
 کشتزارم مترسک ندارد

در کویری که خشک است و بی آب
 دوست دارم که گندم بکارم
 روز و شب مثل ابری بهاری
 قطره قطره بر آنها بارم
 دوست دارم کویری که خشک است
 کشتزاری شود سبز و خرم
 چشمه‌ای در کنارش بجوشد
 پُر شود از گل و سبزه کم کم
 سایبان بزرگی بسازم
 پای آن چشمه از برگ گل‌ها

تا توانی دلی به دست آور

هم در این خانه بسته خواهد شد
 دفتر عمر و زندگانی من
 من به عمر دراز دانستم
 زندگی جز سفر نمی باشد
 «تا توانی دلی بدست آور
 دل شکستن هنر نمی باشد.»

پیرمرد آمده است بر سرِ حوض
 تا وضو گیرد و نماز کند
 رو به درگاه بی نیاز آرد
 دستِ خود سوی او دراز کند
 گفت: این خانه را که می بینی
 نیست جز خانه‌ی جوانی من

«اسدالله شعبانی»

آقا نیامد

تا بود، نان و خرما
 در سفره‌های ما بود

 امشب گرسنه ماندیم
 «آقا» ولی نیامد
 در کوچه‌ها صدای
 پای علی نیامد

 امشب به جای این که
 من سیرِ سیر باشم
 باید برای «آقا»
 در فکر شیر باشم

وقتی که خواب بودند
 پروانه‌های کوفه
 می آمد او به سمت
 ویرانه‌های کوفه

 آن مرد خوب، قلبی
 بسیار مهربان داشت
 بر دوش، بار نان و
 خرما برایمان داشت

 در شهر ما، فقط او
 فکر غذای ما بود

تار عنكبوت

باد آمد و به یک نفس
 خانه‌اش خراب کرد
 هر چه رشته بود باد برد
 عنكبوت خسته ماند و سرد
 همچو عنكبوت، روز و شب
 دام صید وا مکن
 تا به جای ماندت سرا
 خانه در هوا مکن

عنكبوت کوچکی
 تار نازی تنید
 بند باز بی خیال
 تار را به هر طرف کشید
 بند شد به تارها
 رقص کرد و شاد بود
 دام بست و صید کرد
 غافل او ز باد بود



« پروین دولت آبادی »

برگرد به خانه

برگرد به خانه، پیش مادر
 تا از نفس تو جان بگیرد
 با دیدن آفتاب رویت
 دل‌بازی آسمان بگیرد
 برگرد به خانه، کودک من
 تنه‌ایم و خانه سوت و کور است
 وقتی که تو نیستی، چه گویم
 من مرده‌ام، این اتاق گور است

شب آمده است کودک من
 برگرد به خانه، پیش مادر
 در کوچه نمان، بس است بازی
 تا کی بکنم نگاه بر در؟
 تنها مگذار مادرت را
 برگرد و ببین چقدر خسته است
 یک روز تمام کار و اکنون
 خاموش به گوشه‌ای نشسته است



« محمود کیانوش »

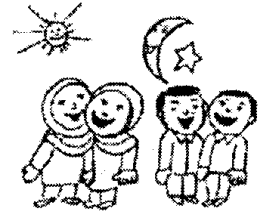


فعالیت شماره ۴: تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه‌ی این واحد کار، طرح نمادینی از یک خیرخواهی یعنی راهنمایی به سوی نور و فلاح است، هر دانش‌آموز به فراخور ذهن خود برداشتی از طرح خواهد داشت، لذا از آنان می‌خواهیم ضمن تفسیر طرح، آن را به سلیقه‌ی خود رنگ‌آمیزی نماید.



فعالیت شماره ۵ - زنگ تفریح



الف) لطیفه

عالمی اهالی یک روستا را نصیحت می کرد که ناگهان یکی از آنها سخنان عالم را قطع کرد و گفت:

- ای عالم تو که این همه حرف های خوب می زنی آیا می توانی مرا یک راهنمایی بکنی؟

عالم گفت: «مشکلات چیست؟»

مرد گفت: «الاغم گم شده، کجا پیدا کنم؟»

عالم گفت: «اگر صبر کنی راهنمایی ات می کنم.»

آن گاه عالم رو به مردم کرد و گفت:

- ای مردمان، هر که در میان شما مهر کسی یا چیزی به دل نداشته، از جای برخیزد.

ناگهان پیری فرتوت بلند شد و گفت: «من هیچ چیز و هیچ کس را دوست ندارم!»

عالم رو به مرد اولی کرد و گفت: «چه نشسته ای! که اینجاست آن درازگوشی که

دنبالش می گشتی!»

ب) مسابقه



پیرمردی مقداری گندم، یک خروس و یک روباه همراه داشت و می خواست آنها را از این طرف رودخانه به آن طرف ببرد. ولی قایقی که پیرمرد برای حمل آنها می خواست از آن استفاده کند فقط می توانست در هر بار عبور از رودخانه یکی از آنها را در خود جا دهد و مشکل پیرمرد هم این بود که اگر خروس را با گندم تنها می گذاشت خروس گندم ها را می خورد و اگر روباه را با خروس تنها می گذاشت، روباه، خروس را می خورد، آیا شما می توانید به پیرمرد کمک کنید تا او بتواند با استفاده از آن قایق، روباه و خروس و گندمش به راحتی به آن طرف رودخانه ببرد؟



فعالیت شماره ۶: بازی با کلمات

الف) از دانش آموزان می‌خواهیم با کلمات کوه، یخ، درد، سنگ و جاده جملاتی را بسازند که با خیرخواهی ارتباط داشته باشد.

مثال: از یخ می‌توان برای تسکین درد استفاده نمود یا از یخ می‌توان برای بند آوردن خون استفاده نمود.

ب) از دانش آموزان می‌خواهیم با مصاحبه از والدین یا بزرگترها افراد خیرخواه محل خود را شناسایی نموده و یک نمونه از کارهای خیر آنها را برای کلاس گزارش نماید.

مثال: مصادیق خیرخواهی

- ۱- کمک کنندگان خرید جهیزیه برای نوعروسان و دامادها
- ۲- کمک به حل مشکلات و اختلافات خانوادگی
- ۳- سازندگان مدارس، مساجد، پل و جاده
- ۴- کمک برای آزادی زندانیان بی‌بضاعت
- ۵- و ...

همچنین در صورت امکان با هماهنگی مدیر مدرسه یکی از افراد خیرخواه معرفی شده در شورای دانش آموزان جهت انجام سخنرانی به مدرسه دعوت شود.



فعالیت شماره ۷: ضرب‌المثل

از دانش آموزان می‌خواهیم ضرب‌المثل‌های رایج در محل خود را درخصوص موضوع خیرخواهی شناسایی و در کلاس مطرح و راجع به آن توضیح دهند. یا اینکه با طرح مثل‌های زیر از دانش آموزان می‌خواهیم درباره ی آن توضیح دهند.

مثال: ۱- عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

۲- ما را به خیر تو امیدی نیست شرمرسان

۳- دست پر خیرت را به سر ما هم بکش.

۴- در دعوا خیرات پخش نمی‌کنند.

۵- و ...



فعالیت شماره ۸: سخن بزرگان

سخنان ذیل به صورت شعار هفته توسط دانش آموزان بیان شود و در تابلوی کلاس و مدرسه نصب شود.

پیامبر خدا ﷺ:

☆ خدای عزوجل فرمود محبوب ترین چیزی که بنده ام به وسیله ی آن مرا عبادت کرد، خیرخواهی (و خلوص) برای من است.

امام علی علیه السلام:

☆ خیرخواهی (و خلوص) دوستی به بار می نشاند.
 ☆ خیرخواهی از خصلت های بزرگواران است.
 ☆ تلخی نصیحت سودمندتر از شیرینی غلّ و غش است.



فعالیت شماره ۹: قصه خوانی



از کتاب قصه های حسنی

حسنی را خواب برده، گردوها را آب برده.

حسنی از صبح تا شب در خواب بود. صبحانه را که می خورد کنار تنور می خوابید. ناهار را که می خورد پای سفره به خواب می رفت. شام را که می خورد گوشه ی اتاق دراز می کشید. ننه طلا به او می گفت: «حسنی، خواب که نشد کار و زندگی! بلند شو، برو کار کن، زحمت بکش، نان دریاور. تا کی می خواهی بخوابی!»

اما یک گوش حسنی در بود و یک گوشش دروازه. حرفهای ننه طلا را از این گوش می شنید و از آن گوش در می کرد. ننه طلا با خود می گفت: «اگر حسنی همین طور بزرگ شود، بدبخت می شود. حالا من خرجش را می دهم؛ بعد از من چه کسی خرج او را می دهد؟ باید فکری کنم، راهی پیدا کنم و حسنی را دنبال کار و زندگی بفرستم.»

ننه طلا فکر کرد و فکر کرد و فکر کرد. آخر سر یک روز چاره‌ی کار را پیدا کرد. ننه طلا دیگر نان و گوشت نخرید. لپه و نخود و لوییا به خانه نیاورد. مویز و بادام و گردو توی جیب حسنی نریخت.

چند روز گذشت. روزی رسید که دیگر چیزی در خانه نداشتند. صبح زود حسنی سرش را از زیر لحاف بیرون آورد و گفت: «ننه جان، صبحانه من گرسنه هستم.»

ننه طلا سرش را تکان داد و گفت: «نه نان داریم نه ناندان؛ نه چای داریم نه چایدان؛ نه قند داریم نه قندان. یک بند انگشت پنیر بود که آن را هم من خوردم.» حسنی با اخم گفت: «تو خوردی؟»

ننه طلا گفت: «پس کی بخوره؟ تو بخوری که از صبح تا شب می‌خوابی، یا من که باید بروم یک خروار رخت و لباس مردم را بشویم؟» حسنی سرش را کج کرد. لحاف را سرش کشید و باز خوابید. ننه طلا هم بلند شد. چادرش را سر کرد و رفت دنبال کارش.

ظهر شد. ننه طلا به خانه برگشت با صدای در حیاط حسنی از خواب پرید. از رختخواب بیرون آمد و گفت: «ننه جان، آمدی؟ من گرسنه هستم. ناهار بده بخورم.» ننه طلا اخم کرد و گفت: «پسر خجالت بکش. برو کار کن و نان و گوشت به خانه بیاور! چرا از من پیرزن ناهار می‌خواهی؟»

حسنی خمیازه‌ای کشید و گفت: «حالا چند تا گردو بده؛ خیلی گرسنه هستم.» ننه طلا کوزه‌ای را که همیشه پر از گردو بود به او داد. حسنی دستش را توی کوزه کرد. یک دانه گردو هم توی آن نبود. حسنی گفت: «موش‌ها گردوها را خورده‌اند؟» ننه طلا گفت: «حسنی آنها را خورده، نه موش‌ها.»

حسنی با غم و غصه گوشه‌ی اتاق نشست. همان‌جا خوابش برد. ننه طلا دلش سوخت. پتویی آورد و روی او کشید.

شب بود که حسنی از خواب پرید. خواب دیده بود که یک گله موش گردوهای او را می‌خوردند. دور و برش را نگاه کرد. نه گردویی دید، نه موشی. دوباره با شکم گرسنه

خواهید.

صبح زود، حسنی از گرسنگی بیدار شد. پتو را پس زد و گفت: «ننه جان، شکم از گرسنگی درد می‌کند.»

ننه طلا خواب بود. چشم حسنی، دم در اتاق به گردویی افتاد. پرید و گردو را برداشت. آن را شکست و خورد. به دور و بر نگاه کرد. یک گردوی درشت وسط ایوان بود. حسنی پرید. آن را هم برداشت و شکست و خورد.

کم کم حالش جا آمد و چشم‌هایش برق زد. یک گردوی دیگر سر پله‌ها بود. حسنی دوید. آن گردو را هم برداشت و شکست و خورد. لب حوض هم یک گردوی مغزدار بود. حسنی رفت آن را هم برداشت و خورد. جلوی در حیاط دو تا گردو بود. حسنی جستی زد و آن دو تا گردو را هم برداشت. یکدفعه چشمش به کوچه افتاد. چند تا گردو وسط کوچه بود. حسنی پرید و رفت گردوها را بردارد که در حیاط بسته شد.

حسنی صدای ننه طلا را شنید که گفت: «برو حسنی جان، برو ننه، برو کار کن و

پول دریاور.»

حسنی گریه کرد و گفت: «ننه جان! خوابم می‌آید. خیلی خوابم می‌آید.»

ننه طلا به حرف حسنی گوش نداد و رفت تو. حسنی پشت در حیاط خوابید. یواش یواش بچه‌ها دورش جمع شدند. با سر و صدای آنها حسنی از خواب پرید. یکی از بچه‌ها گفت: «حسنی آمده‌ای کوچه چه کار کنی؟»

حسنی گفت: «ننه طلا به خانه راهم نمی‌دهد باید بروم کار کنم و مزد بگیرم. شما جایی

کار سراغ ندارید؟»

یکی از بچه‌ها خندید و گفت: «در باغ سلطانی گردو می‌چینند. تو هم برو آنجا گردو

بچین و مزد بگیر.»

حسنی خواست باز گریه کند و ننه طلا را صدا کند؛ اما پشیمان شد. راه افتاد و رفت و رفت و رفت تا به باغ سلطانی رسید. باغ سلطانی پر از درخت گردو بود. حسنی خوابش

می‌آمد. دم در باغ خوابید. باغبان از راه رسید و گفت: «حسنی چرا اینجا خوابیده‌ای؟»

حسنی از خواب پرید. به هیكل بزرگ باغبان نگاه کرد. ترسید و گفت: «آمده‌ام گردو

بچینم، مزد بگیرم.»

باغبان کیسه‌ای به دست حسنی داد و گفت: «برو توی باغ. هر چی بیشتر گردو بچینی، بیشتر مزد می‌گیری.»

حسنی کیسه را گرفت و رفت تو. بچه‌ها این ور و آن ور باغ گردو می‌چیدند. حسنی رفت ته باغ، جایی که کسی نبود و یک جوی آب از آنجا می‌گذشت. می‌خواست کنار جوی آب بخوابد که ترسید باغبان از راه برسد. از یک درخت گردو بالا رفت تا گردو بچیند.

حسنی تا ظهر گردو چید. بعد از درخت پایین آمد. گردوها را توی کیسه ریخت. خیلی خسته شده بود. کیسه را لب جوی آب گذاشت و همان‌جا خوابید.

از آن طرف، ننه طلا دلش طاقت نیاورد. بلند شد و دنبال حسنی راه افتاد. آمد و آمد تا به باغ سلطانی رسید. از باغبان و بچه‌هایی که گردو می‌چیدند، سراغ حسنی را گرفت. آنها دور و بر باغ گشتند تا او را پیدا کردند.

باغبان با صدای بلند گفت: «حسنی خوابیده‌ای؟»

حسنی از خواب پرید و گفت: «به خدا یک کیسه گردو چیده‌ام، نگاه کن!»
از بخت بد پای حسنی به کیسه خورده بود. سر کیسه توی آب افتاده بود. گردوها هم قل و قل با آب جو رفته بودند. کیسه خالی خالی بود. حسنی آهی کشید و گفت: «گردوها را آب برده.»

بچه‌ها قاه قاه خندیدند. ننه طلا کیسه را برداشت و دوید. رفت به ته باغ، آنجا که جلوی آب را شاخه و برگ و چوب گرفته بود. گردوها به چوب‌ها گیر کرده بودند. ننه طلا آنها را جمع کرد و توی کیسه ریخت و برگشت.

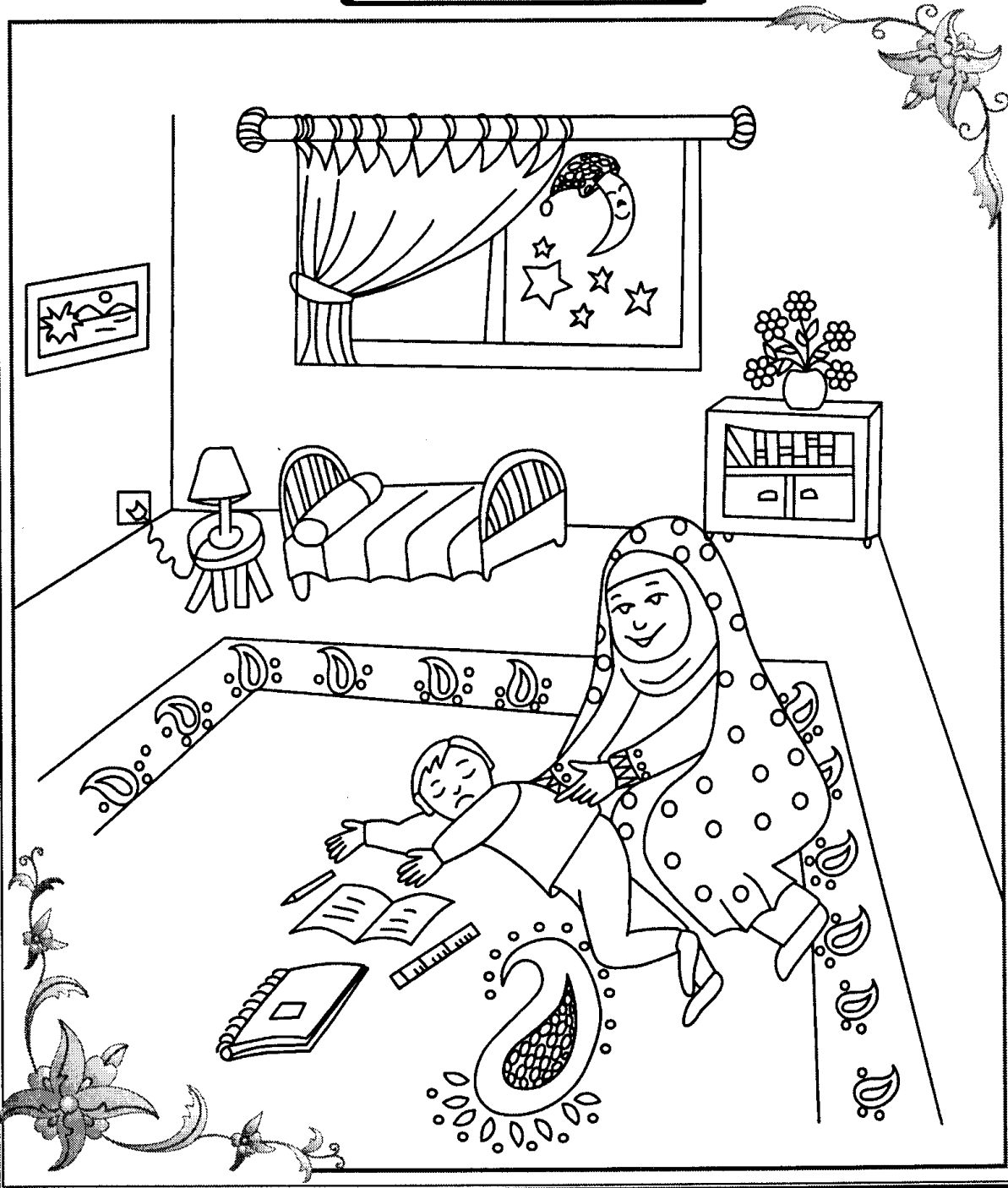
حسنی خواب آلود به بچه‌ها نگاه می‌کرد. بچه‌ها دور او می‌چرخیدند و می‌خواندند:
«حسنی را خواب برده، گردوها را آب برده. حسنی را خواب برده، گردوها را آب برده...» ننه طلا کیسه‌ی گردوها را جلو حسنی گذاشت و گفت:

«راستی که حسنی را خواب برده، گردوها را آب برده.»

حسنی شاد و خوشحال به کیسه‌ی گردو نگاه کرد.



تکمیل برگ شکوفه واحد کار ((خیر خواهی))



آن چه که از این واحد کار آموختیم:

- ★ کسی که از بی‌نیازی دیگران خوشحال می‌شود،
 - ★ کسی که نیازمندی دیگران او را ناراحت و نگران می‌کند،
 - ★ کسی که دیگران را به صلاحشان راهنمایی می‌نماید،
- به او «خیرخواه» می‌گویند.

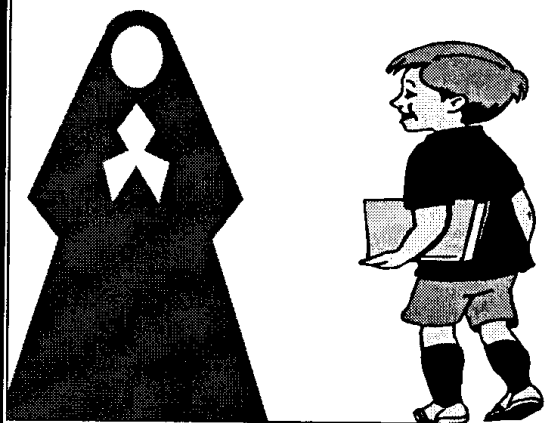
یک آدم خیرخواه:

★ گاهی با زبان خود دیگران را راهنمایی می‌کند. به این کار او می‌گویند «نصیحت کردن».

★ گاهی با عمل کردن به مردم، مفید واقع می‌شود در این صورت به این فرد گفته: «خیر» یا «خیرخواه».

یک آدم خیرخواه:

- ★ با کار خوب خود سر دیگران منت نمی‌گذارد.
- ★ انتظار جبران برای کار خود ندارد.
- ★ آبرو و اسرار دیگران را حفظ می‌کند.
- ★ کارش صرفاً برای رضای خداوند است.





مهارت: ارتباط مؤثر
واحد کار: امانتداری

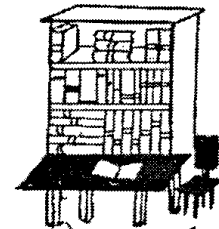
بخش اول: آن چه که باید درباره‌ی «امانتداری» بدانیم.

هدف:



- ۱- دانش آموز با انواع امانت های در اختیار، آشنا می شود.
- ۲- دانش آموز در حفظ امانت ها، کوشا می گردد.

مبانی:



یکی از اهم واجبات الهی در دین مبین اسلام صفت «امانتداری» است که وجود آن در هر انسان نشانه‌ی وجود ایمان و نبودش، علامت نفاق است. از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

«تنها به رکوع و سجود طولانی افراد نگاه نکنید، زیرا ممکن است، این کار برای آنان به صورت عادت درآمده باشد، که اگر ترک کنند، ناراحت می شود ولی نگاه کنید به راستگویی و امانتداری آنها.»^۱

صداقت و امانتداری با این که به ظاهر حکایت از دو مفهوم دارند و لیکن در بادی امر هر دو از یک امر واحدی به نام «راستی» نشأت می گیرند و در واقع می توان گفت وقتی راستی در «کلام» و «قول» تجلی می یابد از آن به نام «صداقت»، و وقتی حالت «فعل» و

«عمل» به خود می گیرد از آن به نام «امانتداری» به نام می بریم. بنابراین صداقت و امانتداری که در کلام امام صادق علیه السلام بالاتر از بسیاری از واجبات و فرایض قلمداد گردیده، به اهمیت «راستی» چه در قول و چه در فعل تاکید می کند.

نقش امانتداری در رسالت انبیاء:

انبیاء الهی برای مجاب کردن قوم خود و ابلاغ پیام الهی قبل از هر صفتی از صفات عالی خود به صداقت و امانتداری خود اشاره می نمودند و با عنوان کردن این مساله، انتظار داشتند قومشان بدون هیچ دغدغه ای دین آن ها را پذیرا شوند. قرآن کریم در این مورد

درباره حضرت نوح علیه السلام می فرماید:

«إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» (شعراء: ۱۰۶ و ۱۰۷)

«هنگامی که برادرشان حضرت نوح علیه السلام به آن ها گفت: آیا تقوی پیشه نمی کنید؟ من برای شما رسول امینی هستم.»

درباره حضرت هود علیه السلام می فرماید:

«إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُوْدٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» (شعراء: ۱۲۴ و ۱۲۵)

«هنگامی که برادرشان حضرت هود علیه السلام گفت: آیا تقوی پیشه نمی کنید، من برای شما رسول امینی هستم.»

و در مورد دیگری درباره ی حضرت هود علیه السلام آمده است هنگامی که مردم نسبت سفاقت و بی خردی و دروغ به او دادند در پاسخ گفت:

«قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ» (اعراف: ۶۸ و ۶۷).

«ای قوم من! هیچ گونه سفاقتی در من نیست بلکه من فرستاده ای از طرف پروردگار جهانیانم. رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و من خیر خواه امینی برای شما هستم.»

درباره ی صالح پیامبر علیه السلام نیز می فرماید:

«إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» (شعراء: ۱۲۴ و ۱۲۵)
 «هنگامی که برادرشان حضرت صالح علیه السلام به آن ها گفت: آیا تقوی پیشه نمی کنید؟ به راستی من برای شما فرستاده ای امینی هستم. و هنگامی که قوم حضرت لوط علیه السلام فرستادگان خدا را تکذیب کردند.»

قرآن کریم می فرماید:

«إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» (شعراء: ۱۶۲ و ۱۶۱).
 «هنگامی که برادرشان حضرت لوط علیه السلام به آن ها گفت: آیا تقوی پیشه نمی کنید؟ به راستی من برای شما فرستاده ای امینی هستم.» همچنین درباره ی شعیب پیامبر علیه السلام آمده است:

«إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» (شعراء: ۱۷۷ و ۱۷۸).
 «هنگامی که حضرت شعیب علیه السلام به آن ها گفت: آیا تقوی پیشه نمی کنید؟ به راستی من برای شما فرستاده ای امینی هستم.» همچنین در باره ی حضرت موسی علیه السلام آمده است:
 «وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ. أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ.» (دخان: ۱۷ و ۱۸)

«ما قبل از این ها قوم فرعون را آزمودیم و رسول بزرگواری به سراغ آنها آمد که بندگان خدا را به من بسپارید (بنی اسرائیل را آزاد کنید و به رسول خدا بسپارید) که من فرستاده امینی هستم.»

در مورد دیگر هنگامی که حضرت موسی علیه السلام متوجه جانب مدین شد، قرآن می فرماید:
 «هنگامی که به (چاه) مدین رسید گروهی از مردم را آنجا دید که چارپایان خود را سیراب می کنند و در کنار آنها دو زن را دید که مراقب گوسفندان خود هستند (و به چاه نزدیک نمی شوند).»

حضرت موسیٰ علیه السلام به آنها گفت: «کار شما چیست؟» (و چرا به گوسفندان خود آب نمی دهید؟).

گفتند: «ما آنها را آب نمی دهیم تا چوپان ها همگی خارج شوند و پدر ما پیرمردی شکسته و سالخورده است.»

حضرت موسیٰ علیه السلام به (گوسفندان) آنها آب داد، آن گاه ره به سوی سایه آورد و عرض کرد: «پرودگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی من به آن نیازمندم.»

سپس قرآن مجید می فرماید: «یکی از آن» دو دختر به سراغ حضرت موسیٰ علیه السلام آمد و در حالی که با نهایت شرم و حیا گام برمی داشت گفت پدرم از تو دعوت می کند تا مزد سیراب کردن گوسفندان ما را به تو به پردازد.» (قصص: ۲۵)

وقتی حضرت موسیٰ علیه السلام نزد حضرت شعیب علیه السلام آمد:

« قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبْتَ اسْتَأْجِرُهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ » (قصص: ۲۶)

«یکی از آن دو به پدرش گفت: پدرم، او را استخدام کن، چرا که بهترین کسی را که می توانی استخدام کنی این (جوان) قوی و امین است.»

این ها برخی از آیاتی بود که خدای متعال در مقام توصیف بعضی از انبیاء بیان کرده و این خود دلیل بر اهمیت امانتداری است. به هر حال، قرآن مجید به مردم دستور می دهد که به پیروی از انبیاء علیهم السلام امین باشند و در صورتی که امانتی به آن ها داده باشند، در حفظ آن کوشا باشند و امانت را به صاحبش بازگردانند:

« إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا... » (نساء: ۵۸)

«خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانشان برسانید.»

و آن گاه که قرآن مجید ویژگی ها و خصوصیات مومنان را بر می شمارد، از ادای امانت و وفای به عهد و پیمان یاد می کند:

« وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ » (مومنون: ۸)

«آنها که امانت ها و عهد خود را مراعات می کنند.»

دامنه ی گسترده امانت های انسان:

توجه به این نکته لازم است که امانت دارای ابعاد وسیع و گسترده ای است که شامل امانت های خدا مانند ولایت، حکومت، و... و امانت های پیامبران و همچنین امانت های مردم می شود که به طور کلی انسان باید در تمام امانات چه مادی و چه معنوی امانتدار باشد.

• ادای امانت به نیکوکار و بدکار:

ادای امانت از نظر اسلام چنان مهم است که اگر دشمن چیزی را به عنوان امانت به انسان بسپارد، باید در حفظ آن تمام کوشش را مبذول دارد، زیرا هدف اسلام ایجاد جامعه ای است که اعتماد عمومی بر آن حکمفرما باشد و اگر بنا باشد آنچه از دشمنان به امانت گرفته ایم به دلیل دشمن بودن به آنها پس ندهیم و یا به این بهانه که فلانی فرد خوبی نیست، امانتش را باز نگردانیم هیچ گاه آن جامعه ی مورد اعتمادی که منظور اسلام است پدید نمی آید. از این رو دین مقدس اسلام دستور می دهد که امانت را مطلقاً به صاحبش برگردانید، گرچه او دشمن و یا بدکردار باشد. حال، به چند حدیث از معصومین علیهم السلام اشاره می گردد:

– امام صادق علیه السلام می فرماید:

سه چیز است که خداوند به هیچ کس اجازه ی مخالفت با آن را نداده است: «ادای امانت در مورد هر کسی خواه نیکوکار باشد و یا بدکار، وفای به عهد درباره ی هر کس خواه نیکوکار باشد و یا بدکار، و نیکی به پدر و مادر خواه نیکوکار باشد یا بدکار.»
و در حدیث های دیگری فرمود:

«امانت را به صاحب آن برگردانید چه نیکوکار باشد یا بدکار. اگر قاتل علیه السلام به عنوان امانت چیزی به من بسپارد امانتش را به او باز می گردانم.» و فرمود: «امانت را به صاحب آن برگردانید هر چند قاتل حسین بن علی علیه السلام باشد.»

اگر قاتل علی علیه السلام امانتی را به من بسپارد یا از من نصیحت و خیرخواهی بخواهد و یا این که مرا طرف مشورت خود قرار دهد و من آن را بپذیرم، بی تردید حق امانت را ادا می کنم.

امانت داری معیار گزینش برای هر پست و مقامی:

از نگاه قرآن، یکی از معیارهای گزینش افراد برای انتصاب به پست ها و مقامات اجتماعی «امانتداری» آنان است. به عنوان مثال همان طور که در بالا ذکر گردید، دختر حضرت شعیب علیه السلام، هنگامی که به پدر پیشنهاد می کند، حضرت موسی علیه السلام را به کار گیرد، بر دو صفت برجسته ی «توانایی و امانتداری» او که نشانه ی شایستگی او برای تصدی کار است تکیه کرده و می گوید: ای پدر او را به کار گیر، چرا که بهترین کسی که می توانی به کار گیری اوست که توانای امین است. در اینجا تعبیر امانتداری به پاک چشمی و عفت او اشاره می کند که در همراهی او با دختران حضرت شعیب علیه السلام بارز گردیده بود. در حکایت حضرت سلیمان علیه السلام و آوردن تخت بلقیس نیز یکی از جنیان برای ثابت کردن شایستگی خود در پذیرفتن مسوولیت کار کردن تخت بلقیس روی دو صفت «توانایی و امانتداری» تکیه کرده است:

«أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ» (نمل: ۳۹)
 «من پیش از این که از جاییت بر خیزی آن را به نزد تو می آورم و من براین کار توانای درست کارم.»

همچنین حضرت یوسف علیه السلام برای ثابت کردن شایستگی خود در تصاحب مقام خزانه داری کشور بزرگ مصر بر دو صفت «حفیظ» و «علیم» که همان امانتداری و آگاهی و توانایی است، استدلال کرده است:

« قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ » (یوسف: ۵۵)

«مرا سرپرست خزانه داری سرزمین مصر قرار دهید که نگه دارنده آگاهم.»
 بنابراین گزینش مدیران خیانت کار و مسئولین غیر امین در مصادر امور، عمل نکردن به مقتضای مسوولیت ها و ظلم و جفا به عموم مردم و هدر دادن سرمایه مادی و معنوی جامعه است.^۲



از بزرگان دین بیاموزیم:

پیامبر خدا ﷺ

- امانتداری، توانگری می آورد و خیانت در امانت، ناداری (میزان الحکمه : ۱۵۱۱)
- از ما نیست آن که امانت را بی اهمیت شمارد و بدین سبب امانتی را که به او سپرده شده ضایع گرداند. (میزان الحکمه : ۱۵۰۴)

امام علی علیه السلام:

- برترین ایمان، امانتداری است و زشت ترین اخلاق، خیانت ورزی است.

میزان الحکمه : ۱۴۸۸

- امانتداری به صداقت می انجامد. (میزان الحکمه : ۱۵۰۶)

- به کسی که تو را امین قرار داده است خیانت مکن هر چند او به تو خیانت کرده باشد و

راز او را فاش نکن اگر چه او راز تو را فاش ساخته باشد. (میزان الحکمه: ۱۴۹۷)

- امانتداری و وفاداری راست کرداری اند. (میزان الحکمه : ۱۵۰۸)

- امام صادق علیه السلام :

بین علی علیه السلام به سبب چه چیز آن منزلت را نزد پیامبر خدا ﷺ پیدا کرد، همان را پیروی

کن. همانا علی علیه السلام با «راستگویی» و «امانتداری» آن مقام را نزد پیامبر خدا ﷺ یافت.

میزان الحکمه : ۱۴۹۲



بخش دوم: شیوه کار با دانش آموزان (فعالیت‌ها)



فعالیت شماره ۱: قصه خوانی

قناری سفید

آواز قناری مثل نسیم حیاط را پر کرده بود. حمید لبه حوض نشسته بود و به آسمان نگاه می کرد. انگار آواز قناری از آسمان پخش می شد نه از خانه همسایه. حمید قلکش را در دست جابه جا کرد و با خود گفت: «وقتی پول هایم جمع شد، یک قناری می خرم.» ناگهان صدای قناری قطع شد. حمید لحظه ای به صدای آن سوی دیوار گوش سپرد ولی جز دمپایی های که روی زمین کشیده می شد، صدایی نشنید.

چند لحظه بعد، زنگ در خانه به صدا درآمد. حمید برای باز کردن در برخاست. همین که در را باز کرد، رضا را با قفس دید. قناری سفید در قفس بی تاب بود و اینسو و آنسو می پرید. حمید گفت: «سلام. بیا تو»

رضا لبه حوض نشست و قفس قناری را کنارش گذاشت. حمید زانو زد و از پشت میله ها به قناری چشم دوخت. سفیدی پرهای قناری به برف می ماند. رضا لحظه ای به صورت حمید خیره شد. می دانست حمید آرزو دارد یک قناری سفید داشته باشد.

رضا کمی دیگر به صورت حمید نگاه کرد و پرسید: «از قناری من مواظبت می کنی؟ آخر مسافرت ما جور شد. فردا حرکت می کنیم.»

صورت حمید از شادی شکفت. با همه وجود آرزو داشت چند روزی قناری سفید را پیش خود نگه دارد تا هر روز با آوازش از خواب بلند شود، برایش آب و دانه بریزد. با او حرف بزند و همراه آوازش به آسمان ها پرواز کند....

رضا که صورتش از شادی نامعلومی گل انداخته بود. منتظر جواب حمید نشد و گفت: «از قناری ام خوب مواظبت کن.»

حمید که غرق نگاه قناری بود، دیگر نفهمید رضا چه وقت خداحافظی کرد و رفت. فقط می دانست که یک هفته تمام قناری سفید پیش او خواهد بود.

حمید چشم از قناری بر نمی داشت. قناری احساس غربت می کرد و بی تاب بود. حمید به انتظار شنیدن آوازش، دور و بر قفس پرسه می زد. ولی قناری آواز نمی خواند....

حمید کم کم نگران شد و با خودش گفت: «من که آب و دانه اش را به موقع داده ام پس چرا نمی خواند؟»

کمی فکر کرد به نظرش رسید جواب را پیدا کرده است: «قناری ها باید در جای سبز و خرم باشند تا آواز بخوانند، خانه ما یک درخت هم ندارد.»

حالا دیگر آماده بود تا برای شنیدن آواز قناری دست به هر کاری بزند. قفس را با احتیاط برداشت و به طرف پارکی که نزدیک خانه بود، به راه افتاد. به پارک که رسید، ایستاد و یک یک درخت ها را از نظر گذراند. بعد درخت کوتاهی انتخاب کرد و قفس را بین دو شاخه آن جای داد. خودش هم زیر درخت نشست و به انتظار دستش را زیر چانه زد. بوی سبزه و گل که به قناری خورد، آواز سرداد. انگار همه دلتنگی هایش را با آواز بیرون می ریخت. حمید ناگهان احساس کرد کسی به او نگاه می کند. رویش را گرداند و مسعود را دید. همان پسرک شیطان کلاس که بچه ها به او شکارچی می گفتند.

مسعود با پشت آستین دماغش را پاک کرد و گفت: «هی پسر! قناری رضا پیش تو چه کار می کند!»

حمید با بی حوصلگی گفت: «رضا رفته مسافرت. من از قناری او مراقبت می کنم.»

مسعود تیرو کمانش را در دست جابجا کرد و گفت: «می دانی! در این پارک یک قناری دیگر هم هست. من صدایش را بارها شنیده ام. یک بار هم خودش را لا به لای برگ ها دیده ام. بیا آن را شکار کنیم.»

حمید قفس را پایین آورد و بی اعتنا به راه افتاد. مسعود به دنبالش دوید و گفت: «صبر کن! آن قناری سفید سفید است.» حمید ایستاد مسعود با هیجان دستش را تکان داد و گفت: «باید او را گول بزنیم. یک نخ به پای قناری رضا می بندیم و او را رها می کنیم. سر دیگر

نخ را به دست می گیریم و گوشه ای پنهان می شویم. وقتی قناری سفید آواز بخواند، قناری دیگر به خاطر او می آید. آخر قناری ها دوست دارند پیش هم آواز بخوانند.»
حمید نگاهی به قناری سفید که در قفس اینسو و آنسو می پرید، انداخت. فکر داشتن یک قناری او را وسوسه می کرد، دلش می خواست زودتر صاحب یک قناری شود تا مجبور نباشد از پشت دیوار آواز قناری را بشنود. در همین موقع مسعود گفت: «زود باش. در قفس را باز کن. چقدر طول می دهی.»

حمید هنوز نمی دانست چه کند. به قلکش که به نیمه رسیده بود، فکر کرد و این که چند روز دیگر باید در آن پول بریزد تا پر شود. خرید قناری به نظرش خیلی دور آمد. نگاهی به درخت ها انداخت و پرسید: «نخ! نخ داری؟»

مسعود دست در جیب کرد و یک قرقره بیرون آورد و گفت: «یک شکارچی همه وسایل لازم را با خود دارد.»

حمید هم قناری سفید را با احتیاط از قفس بیرون آورد. ولی ناگهان دلش لرزید. مسعود که نخ را جلو آورد، حمید قناری را کشید. مسعود جلوتر رفت. اما حمید قناری را پشتش پنهان کرد و گفت: «نمی خواهم. قناری مال من نیست. باید مواظبش باشم.»
مسعود لب هایش را به هم فشرد و گفت: «فرار نمی کند. مطمئن باش. اصلا قناری را به من بده، خودت به پایش نخ ببند.»

بی آن که بخواهد، مسعود قناری را گرفت و نخ را به دستش داد. بعد بال های قناری را از هم باز کرد و گفت: «چه بال های قشنگی.» بعد نگاهی به حمید انداخت و ادامه داد: «می دانی گنجشک هایی را که می گیرم، چطور سر می کنم... این طور...»
رنگ از صورت حمید پرید و قلبش به تپش افتاد. مسعود زد زیر خنده و گفت: «نترس بابا، سر قناری هنوز به تنش چسبیده است.»

حمید تازه فهمید بیرون آوردن قناری کار درستی نبوده. او که دیگر احساس خطر کرده بود جدی تر از قبل گفت: «قناری ام را بده. می خواهم بروم.»
مسعود گفت: «بگو قناری رضا.»

حمید جلوتر رفت و به چشم مسعود خیره شد. یقه اش را گرفت و گفت: «قناری را بده... مواظب باش آنقدر محکم نگیری.»

مسعود نگاهی به قناری که در دستش نفس نفس می زد، انداخت. بعد نگاهی به صورت مضطرب حمید انداخت و همان طور که به چشم های او خیره شده بود، قناری را به طرفش رها کرد و گفت: «بگیر مال خودت.»

قناری سفید بال زد و در یک چشم برهم زدن ناپدید شد. مسعود نیز مانند قناری در لابه لای درخت ها گم شد. حمید به خود که آمد، یک قرقره نخ در دستش دید. قفس خالی قناری هم گوشه ای افتاده بود. پاهایش را که به زحمت حرکت می کرد به طرف قفس کشاند. آن را برداشت و به راه افتاد. همچنان که در سنگ فرش پارک قدم می زد، لابه لای درخت ها دنبال قناری گشت، ولی جز باد که برگ ها را به بازی می گرفت چیزی ندید. راه پارک تا خانه کوتاه تر از همیشه به نظر می رسید.

چشم مادر که به قفس خالی قناری افتاد، حمید چاره ای ندید جز این که همه چیز را بگوید. مادر پشت دستش زد و غرغر کرد. بعد او را سرزنش کرد که چرا امانتدار خوبی نبوده، چرا می خواسته به پای قناری نخ ببندد، چرا به حرف های مسعود اعتماد کرده، چرا...

صدای مادر که می گفت او امانتدار خوبی نبوده، غمش را بیشتر می کرد. مادر در حالی که از اتاق خارج می شد گفت: «حالا مجبوری با همه پولی که جمع کرده ای برای رضا قناری بخری.»

یک روز به آمدن رضا مانده بود. حمید مقداری پول از پدرش قرض گرفته بود و با پول های خودش، از پرنده فروشی به آن پرنده فروشی سر می زد. اصرار داشت که قناری حتماً باید سفید باشد. ولی قناری سفید در هیچ مغازه ای پیدا نمی شد. مادر گفت: «خوب قناری سبز یا زرد بخر.»

حمید بغضش را خورد و از اتاق بیرون زد. وقتی لبه حوض نشست و با قفس خالی قناری ور رفت به یاد روزی افتاد که رضا با اطمینان قناری اش را به او سپرده بود. با خودش

گفت: «مادر درست می گوید من امانتدار خوبی نبودم. چرا باید به حرف مسعود گوش می کردم.»

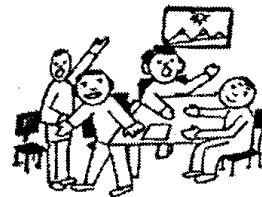
در همین فکرها بود که در باز شد و پدر آمد. حمید را که دید خندید و گفت: «جایی می شناسم که قناری سفید دارد بلند شو! بلند شو با هم برویم.»
حمید قفس قناری را برداشت و به راه افتاد.

صدای آواز قناری سفید از آنسوی دیوار به گوش می رسید. حمید اولین سکه را در قلک انداخت و آن را تکان داد. تا پر شدن قلک، روزهای زیادی مانده بود.

«نوشته ی : فریبا کلهر»



فعالیت شماره ۲: بحث و گفتگو



پس از نقل قصه «قناری سفید» با طرح سؤالات زیر در خصوص موضوع امانت و امانتداری با دانش آموزان بحث و گفتگو می کنیم.

۱ - امانت چیست و امانتداری یعنی چه؟

- امانت یعنی درستکاری و امانت یعنی آنچه برای نگهداری به دیگری سپرده شده است.

- امانت گذاشتن یعنی چیزی را برای نگهداری به کسی سپردن.

- امانتداری یعنی نگهداری و مراقبت از آنچه امانت دیگران است.

- امانتدار یعنی درستکار در امانتداری.

۲ - انواع امانت یا به چه چیزهایی امانت گفته می شود؟

- دین

- عمر

- پدر و مادر

- دوستان

- حفظ اموال و وسایل دیگران که بطور موقت در اختیار ما قرار می گیرد.

- نگهداری از راز و اسرار دیگران و گفتگویی که در جلسه خصوصی انجام می گیرد.
- امکانات عمومی.
- محیط زیست.
- مواظبت و مراقبت از سلامت جسم و روان.
- استفاده بهینه از مواهب و نعمات خدادادی.
- اندام های بدن.
- شهر و محل زندگی.
- کشور و امنیت آن.
- حکومت و ولایت.
- ۳ - آثار و فواید امانتداری:
 - تداوم دوستی ها و زیاد شدن دوستان.
 - افزایش اعتماد دیگران.
 - تمرین مسئولیت پذیری.
 - شریک شدن در استفاده از اموال دیگران.
 - خوشنامی و محبوبیت.
 - برخورداری از زندگی شاد و نشاط آور.
 - محبوبیت نزد پروردگار.
 - نجات از دوزخ.
 - افزایش ثروت و توانگری.



فعالیت شماره ۳: شعر خوانی

امانت های خداوند



دست داده، داده پایم
عقل داده، داده هوشم
تا شوم من بنده ی او
در ره او من بکوشم
کودکم من خرد سالم، بچه هستم
من خدا را می پرستم

کودکم من خرد سالم، بچه هستم
من خدا را می پرستم
آفریده خوب و نیکو
چشم داده هم دو ابرو
گوش کن، خرد سالم، بچه هستم
من خدا را می پرستم

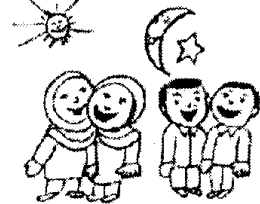


« نغمه های دینی کودکانه »



فعالیت شماره ۴: تکمیل برگ شکوفه

در برگ شکوفه این واحد کار ده بسته کادو پیچی شده طراحی گردیده است که در یک وجه این بسته ها نام یکی از امانت هایی که در اختیار ماست نوشته شده است. دانش آموزان باید دروجه دیگر آن دریک جمله باید وظیفه خود را درقبال آن امانت ها بنویسند و پس از نوشته شدن وظایف آن را به سلیقه ی خود رنگ آمیزی نمایند.



فعالیت شماره ۵ - زنگ تفریح

الف) لطیفه

دستمال قرضی

وقتی می خواستم دفتر تعلیمات اجتماعی ام را به او بدهم اول پرسیدم: « اکرم توی خانه تان سفره دارید؟ »

اکرم با تعجب گفت: « این چه سوالی است که می کنی؟ خوب معلوم است که داریم. »
گفتم: « خوب خدا را شکر. ترسیدم روی دفترم غذاخوری و آن را چرب و کثیف کنی. »

او خندید و گفت: « نه مطمئن باش. »

اما امروز که دفتر آورده است، می بینم که آنها در خانه سفره دارند، اما دستمال ندارند. چون دو صفحه از دفترم که در آن پرسش یک درس از تعلیمات اجتماعی را نوشته بودم به طور ناگهانی غییش زده است.

اصلا از اول تقصیر خودم شد. من نباید دفتر را به اکرم قرض می دادم. او بار اولش نیست. چند روز پیش مداد درسته و سالم را عوضی توی کیفش گذاشت و به خانه برد. فردای آن روز که آن را برایم آورد، از بس مداد را تراشیده بود، اندازه یک سوزن لحاف دوزی شده بود. یکبار دیگر هم کتاب داستانی را از من برای یک شب امانت گرفته بود، بعد از یک هفته کتاب را چرب و کثیف برایم آورد. اصلا هیچکس به او چیزی امانت نمی دهد. همه می گویند: « هر چه به اکرم قرض می دهی دیگر فکرش از سرت بیرون کن اما من دلم برایش می سوزد.

هر بار هم چیزی را از من امانت می گیرد، بعد از کلی سفارش به او می دهم. اما موقع تحویل دادن می گوید: « ببخشید برادرم آن را ... ببخشید خواهرم... » خوب تو که می دانی امانت گرفته ای، پس باید مراقب آن باشی و آن را از جلوی دست برادر و خواهر کوچکت دور نگه داری.

حالا من نمی دانم جواب خانم معلم را با این دفتر پاره چه بدهم. اما باید این را از اکرم پرسم نه از خودم. از این به بعد من هم هیچ چیز به اکرم امانت نمی دهم.



ب) مسابقه

سه نفر مبلغی را پیش پیرزنی به امانت می گذارند و شرط می کنند بعد از مسافرت یک ماهه با هم بیایند و، امانت را پس بگیرند. و پیرزن هم باید از دادن آن به یک یا دو نفر از آنها خودداری کند.

ولی یک نفر از آنها دو ساعت بعد با کلک زدن به دوستان خود به خانه ی پیرزن مراجعه کرد و گفت: ما از رفتن به مسافرت منصرف شدیم و دوستانم مرا فرستادند تا امانت مان را

پس بگیرم. و پیرزن ساده لوح حرف رفیق حقه باز امانت گزاران را باور کرده و مبلغ آنها را به او برگرداند.

یک ماه بعد دو نفر دیگر که هیچ اطلاعی از کار دوست خود نداشتند برای گرفتن پول پیش پیرزن آمدند ولی پیرزن آن چه اتفاق افتاده به آنها باز گفت. ولی آن ها از پیرزن به دادگاه شکایت کردند که او شرط امانت داری را به جا نیاورده است. زیرا قرار بود که مبلغ امانتی وقتی برگردانده شود، که آن ها سه نفری مراجعه کنند نه یک نفری. و پیرزن خلاف شرط عمل کرده بود و از سوی دادگاه محکوم شد. در این موقع کودکی که در دادگاه حضور داشت، راه حلی را برای مشکل ارایه کرد. به نظر شما راه حل این کودک هوشیار چه بود؟

کودک به پیرزن گفت به آنها بگویید: امانت گذاشته شده هنوز پیش من است و آن را به کسی نداده و شما طبق شرط خودتان باید برای تحویل امانت سه نفری حضور پیدا کنید. پس بروید نفر سوم را پیدا کنید و بیاورید تا امانت خود را سه نفری پس بگیرید.



فعالیت شماره ۶: قصه خوانی



ابتدا حکایت زیر را برای دانش آموزان می خوانیم سپس از آنها می خواهیم در صورتیکه خاطره ای از امانت، قرض یا امانت داری بیاد دارند برای دوستان خود در کلاس بیان نمایند. بویژه در خصوص ارزش و اهمیت نگهداری و مراقبت از امانت.

حکایت امانت دزد

گویند مردی سحرگاه از خانه به قصد گرمابه بیرون رفت، در راه دوستی با وی همراه شد. به سر یک دو راهی در نزدیکی گرمابه دوستش از وی جدا شد و مردبی خبر از دوست، در تاریک و روشن صبح مرد دیگری را در کنار خود دید و پنداشت همان دوست است، پس صد دینار موجودی خویش را به او داد تا برایش نگهدارد. و به گرمابه رفت، ساعتی بعد در روشنایی روز از گرمابه به بیرون آمد. مردی به نزدش آمد و صد دینار به وی داد و گفت «

بستان که مرا از کار انداختی، پرسید: تو کیستی؟ گفت من مرد سارق هستم تو پول خود را به امانت به من دادی، نتوانستم در امانت خیانت کنم و به کار دزدی ام هم نرسیده ام.
« برگرفته از قابوس نامه »



فعالیت ۷: بحث گروهی



برای اجرای این فعالیت لازم است اقدامات زیر انجام شود:

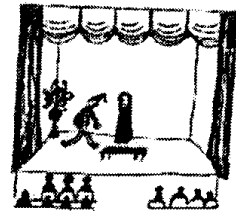
- ۱- در اولین روز اجرای این واحد کار، امانتی (کتاب، خود کار دفتر و...) در حضور دانش آموزان در اختیار یکی از دانش آموزان کلاس قرار می دهیم و از وی می خواهیم در تاریخ تعیین شده، برای مثال فردای آن روز، امانت را عودت دهد.
- ۲- زمانی که دانش آموز امانت را بر می گرداند ضمن تشکر از عمل او از سایر دانش آموزان می خواهیم تا نام عمل دانش آموز را بیان کنند.
- ۳- پس از ذکر کلمه مورد نظر (امانت) آن را با خط زیبا و درشت روی تابلوی کلاس می نویسیم و سؤالات زیر را پیرامون آن مطرح می کنیم.
الف) به چه کسی امانتدار می گویند؟
ب) آیا میتوانید مصداق هایی از امانتداری را نام ببرید؟ (فرزند برای پدر، سر و راز، اشیاء و لوازمی که در اختیار دیگران قرار می دهیم و...)
ج) در هر یک از مصداق های مطرح شده وظیفه امانتدار چیست؟
- ۴- دانش آموزان کلاس را متناسب با سؤالات مطرح شده گروه بندی می کنیم و از آنها می خواهیم پیرامون سؤالات مربوط به خود در فرصت تعیین شده به بحث و گفتگو پردازند و حاصل آن را گزارش دهند.
- ۵- با عنایت به پاسخ های ارائه شده توسط گروه ها و ارائه توضیحات تکمیلی و جمع بندی نظرات دانش آموزان تعریف کاملی از مفهوم امانت و امانتداری و فهرستی از مصداق امانت را برای دانش آموزان بازگو می کنیم.



فعالیت شماره ۸ : معرفی الگوها

از دانش آموزان می خواهیم در صورتی که افرادی را با عنوان امانتدار در محله، کوچه و یا ... می بشناسند با ذکر مصادیقی از امانتداری وی در کلاس معرفی کنند. بهتر است به منظور معرفی بهترین الگوی امانتداری توضیح مختصری پیرامون امانتداری پیامبر اسلام و این که چرا آن حضرت به «محمد امین» معروف بود برای دانش آموزان ارایه دهیم. در پایان دانش آموزان را به نوعی هدایت می کنیم که با امتیازات اجتماعی افراد امانتدار آشنا شده و نسب به این امر ترغیب شوند.

در برخی از امتیازات اجتماعی افراد امانتدار آمده است. از جمله: کسب اعتماد، احترام، محبوبت، برخورداری از همراهی مردم در حل مشکلات خویش و... در صورت امکان فیلم سفیر که مربوط به نماینده امام حسین علیه السلام (قیس بن مسهر) می باشد، برای دانش آموزان نمایش داده شود.



فعالیت شماره ۹ : اجرای نمایشنامه

اجرای نمایشنامه:

بچه ها می توانند این نمایشنامه کوتاه را سرکلاس اجرا کنند.

نام نمایشنامه : «نظر قاضی چیست؟»

دو نفر با لباس های بلند به نام های «رشید» و «شیرزاد» پیش قاضی پشت میز کوچکی نشسته است و کلاهی بلند مثل کلاه بوقی روی سرش قرار دارد.

رشید : خوب جناب قاضی شما خودتان قضاوت کنید امانتی را که من به شیرزاد داده ام او به کس دیگری داده است. یعنی لباسی را که تازه خریده بودم به او دادم تا نگه دارد اما او بدون آن که از من اجازه بگیرد لباس را برای عروسی به دوستش امانت داده تا او هم آن را بپوشد.

قاضی : خوب حالا او برای این کار چه جریمه ای باید بدهد؟

رشید : جناب قاضی! او لباس مرا به کسی داده که او لباس را کثیف و خراب کرده است. روی یقه آستین آن غذای چرب ریخته است. پایین لباس پاره شده است. اصلا لباس من مثل لباس کهنه شده است! من آن لباس را دیگر نمی پوشم.

شیرزاد : من حرفی ندارم فقط پشیمان هستم. هیچ وقت فکر نمی کردم چیزی را که امانت گرفته ام نباید به کس دیگر بدهم آن هم به کسی که بی سلیقه و بی دقت است. او لباس دوستم رشید را به این روز انداخته است و من از این بابت خیلی شرمنده ام.

قاضی : خوب اگر حرف های هم را قبول دارید چرا پیش من آمده اید. با هم صلح کنید و به شکلی رضایت هم را به دست آورید.

شیرزاد : جناب قاضی! رشید از من می خواهد تا همه پول لباس را به او بدهم من حاضر هستم بابت اشتباهی که کرده ام جریمه شوم ولی نه پول یک دست لباس نو را به رشید بدهم. آیا این انصاف است!؟

قاضی : انصاف است که شما با بت لطمه ای که به لباس رشید زده اید جریمه پردازید تا او راضی شود. حالا این مقدار جریمه چقدر ریاید باشد باید شما دو نفر با هم به توافق برسید.

رشید : آقای قاضی من آن لباس را تازه خریده بودم. فقط یک بار آن را پوشیدم. اگر پول یک دست لباس نو را از او بگیرم خلاف انصاف رفتار نکرده ام. او با پرداخت این جریمه یاد می گیرد که در امانت خیانت نکند.

شیرزاد : رشید جان، دوست من! اگر من نصف پول لباس تو را هم بدهم جریمه شده ام و یاد گرفته ام که دیگر در امانت خیانت نکنم. با این حساب چه اجباری است که همه پول لباس را بدهم.

در این موقع رشید به قاضی نگاه می کند و هردوی آنها به شیرزاد لبخند می زنند. با این لبخند قاضی و رشید معلوم می شود که رشید با گرفتن نصف پول لباس رضایت خود را اعلام کرده است.

شیرزاد : (در حالی که از دادگاه خارج می شود دستش را گردن دوستش رشید می اندازد) می گوید :

رشید جان من را ببخش دوست دارم از من راضی باشی و دوستی ما بعد از این هم ادامه پیدا کند تا من در یک فرصت دیگری رسم امانتداری را که آموخته ام درباره تو به کاربندم.

رشید و شیرزاد در حالی که دست در گردن هم دارند از دادگاه خارج می شوند.



فعالیت شماره ۱۰: قصه



موش آهن خوار:

روزی بود و روزگاری بود. در زمان قدیم که تاجرها خودشان برای خرید جنس به شهرها و کشورها مسافرت می کردند یک بازرگان کم سرمایه می خواست به سفری برود و می خواست برای احتیاط مقداری از سرمایه اش را در وطن خود باقی بگذارد که اگر مثلاً در بیابان مالش را دزد برد وقتی به شهر خود برمی گردد بی مایه نباشد.

چون نمی دانست سفرش چقدر طول می کشد و فکر می کرد که امانت گذاشتن پول نقد هم کار خوبی نیست این بود که صد من آهن خرید و آن را در خانه ی دوست خود امانت گذاشت تا این که از سفر برگردد. با خودش می گفت: «آهن از همه چیز بهتر است و چون وزنش زیاد و قیمتش کم است کسی آن را نمی دزد، نه مثل پارچه آتش می گیرد و نه مثل جنس خوراکی فاسد می شود، شکستی هم نیست، کهنه شدنی هم نیست.» و چون از امانتداری دیانت دوست خودش هم مطمئن بود خیالش از همه جهت راحت بود.

آهن ها را در خانه ی دوست خودش امانت گذاشت و خداحافظی کرد و رفت. مسافرتش یک سال طول کشید و وقتی برگشت جنس های دیگری که آورده بود، مشتری نداشت. و چون قیمت آهن خیلی ترقی کرده بود فکر کرد که اول آهن هایی را که در خانه ی دوستش امانت گذاشته است بفروشد تا بعد برای جنس های دیگر مشتری پیدا کند.

پس برای بازگرفتن آهن های امانتی رفت به خانه ی رفیقش. اما آن دوست قدیم به فکر خیانت افتاده بود و آهن ها را برده بود در جای دیگری پنهان کرده بود و می خواست از

پس دادن آن خودداری کند. این بود که وقتی بازرگان بعد از سلام و علیک و احوالپرسی گفت: «آمده ام آهن ها را ببرم» دوست قدیم اول خیلی تعارف کرد و خوشامد گفت و بعد او را به داخل خانه برد و گفت: «دوست عزیز، از این پیشامد خیلی متأسفم و لی حقیقت این است که آهن های امانت تو را در گوشه ی انبار گذاشته بودم و در آن را قفل کرده بودم و از محفوظ بودن آن اطمینان داشتم تا این که یک روز برای کار دیگری به انبار رفتم و خبردار شدم که موشی در آن جا بوده و چون مدتی در انبار بسته بوده موش فرصت را غنیمت دانسته و تمام آهن ها را خورده است. البته خیلی از این بابت متأسف شدم اما چاره ای نمیتوانستم بکنم این است که خیلی از شما شرمنده ام که این خبر را به شما می دهم.»

مرد بازرگان که فهمید رفیقش می خواهد با این حرف ها سرش را کلاه بگذارد، فکر کرد که با آدم به این پررویی و بدجنسی حرف حسابی زدن فایده ندارد و باید با حيله ای از او اقرار گرفت. این بود که سعی کرد از این حرف عجیب او عصبانی نشود و خودش را خونسرد و آرام نگاه داشت و جواب داد: بله، حق با شماست، من هم شنیده ام که موش آهن را بسیار دوست می دارد و هر جا که این لقمه ی چرب را پیدا کند می خورد و البته شما هیچ تقصیری ندارید تقصیر از من است که فکر موش را نکرده بودم.»

رفیق خائن از شنیدن این جواب خوشحال شد و با خود گفت: «حالا که این احمق قصه ی موش را باور کرده است بهتر است او را دعوت کنم و یک شام مفصل هم به او بدهم تا کاملا دوستی خود را به او ثابت کرده باشم و اگر در دلش شک و تردید پیدا شده رفع شود.» پس او را با اصرار زیاد به شام دعوت کرد و گفت: «مدت هاست یکدیگر را ندیده ایم و خواهش می کنم امشب را تشریف بیاورید شامی با هم صرف کنیم.»

بازرگان گفت: از لطف شما متشکرم، چون امشب کار مهمی دارم فردا ظهر برای صرف ناهار خدمت می رسم.» و با مهربانی با او دست داد و خداحافظی کرد و رفت. ولی وقتی از خانه بیرون آمد بچه ی کوچک صاحب خانه را که دم در خانه بازی می کرد بغل کرد و او را به خانه ی خود برد و به زنش سفارش کرد که تا فردا شب این بچه را با کمال مهربانی نگاه داری کند. آن وقت فردا نزدیک ظهر خودش برای صرف ناهار به خانه ی دوستش

حاضر شد.

صاحب خانه که از گم شدن بچه اش خیلی پریشان و ناراحت بود از بازرگان عذرخواهی کرد و گفت: «ای مهمان عزیز، امروز مرا معذور بدارید چون از دیروز بچه ی کوچکم گم شده و از دیشب تا حالا در تمام شهر جستجو کرده ایم و هیچ کسی از او خبری ندارد و بسیار ناراحت و پریشانم و هیچ حواس پذیرایی از شما را ندارم.»

بازرگان گفت: «آیا بچه ی شما پسر نبود.»

صاحب خانه گفت: «چرا.»

بازرگان گفت: «پیراهن راه راه و جلیقه ی مشکی تنش نبود؟ کلاه بافتنی نداشت؟»

صاحب خانه گفت: «چرا. چرا.»

بازرگان گفت: «شلوار سفید و کفش مشکی نداشت؟»

صاحب خانه با اضطراب تمام گفت: «چرا، خودش است کجا او را دیدی؟»

بازرگان گفت: «دیروز که من از خانه ی شما بیرون رفتم، وقتی سر کوچه رسیدم دیدم یک کلاغ سیاه یک بچه را با همین نشانی ها که گفتم به نیشش گرفته بود و پرواز می کرد. لابد همین بچه ی شما بوده که کلاغ او را برده است.»

صاحب خانه فریاد زد که «ای دیوانه ی احمق هالو! حرف محال چرا می زنی و دروغ به این بزرگی چرا می گویی؟ کلاغی که تمام وزن خودش نیم من نیست چه طور می تواند بچه ای را که وزنش ده من است بلند کند و روی هوا پبرد، این چه حرف چرندی است که می زنی؟»

بازرگان جواب داد: «ولی به نظر من هیچ تعجیبی ندارد. در شهری که موشش بتواند صد

من آهن را بخورد کلاغش هم می تواند بچه ای را ببرد و هیچ چیز عجیبی هم نیست.»

صاحب خانه از شنیدن این حرف شستش خبردار شد که اوضاع از چه قرار است و کار کار خود بازرگان است و دانست که جواب دندان شکن برای دروغ های خودش است، این بود که دست از بدجنسی برداشت و گفت: «فهمیدم، فهمیدم، ای برادر آهنت را موش نخورده، بچه ام را بیاور و آهنت را ببر.»

مهمان چواب داد: « تو هم درست فهمیده ای ای برادر، کلاغ بچه ات را نبرده، آهنم را بده و بچه ات را بستان، و این را بدان که دروغ تو از من زشت تر بود زیرا تو می خواستی خیانت کنی و حق مرا بخوری، اما من با این کار بدی که کردم و یک شبانه روز شما را ناراحت کردم، تنها می خواستم حق خودم را پس بگیرم.»



فعالیت شماره ۱۱: سخن بزرگان

از دانش آموزان می خواهیم احادیث زیر را به عنوان شعار هفته در طول هفته، در مراسم صبحگاهی یا در کلاس، قبل از شروع درس خوانده و تجزیه و تحلیل نمایند.

- برترین ایمان امانتداری است و زشت ترین اخلاق خیانت در امانت ورزی است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

- امانتداری توانگری می آورد و خیانت ورزی در امانتداری، ناداری.

امام علی علیه السلام می فرمایند:

- امانتداری به صداقت می انجامد.



فعالیت شماره ۱۲: قصه خوانی



ودیعہ زرین

جوان ثروتمندی، پس از سال های کامرانی و غفلت، در بستر بیماری فرو افتاد. بیماری روز به روز شدت می یافت و جوان را نومید می کرد. جوان توانگر که جز پروردگار هیچ پناهی نمی یافت. با خود پیمان بست که اگر از بستر بیماری نجات یابد راه پارسایان را در پیش گیرد و واجبات الهی را بجای آورد.

اندکی بعد مرد دارا بهبود یافت و بر آن شد تکلیف خود را انجام دهد. پس نزد قاضی شهر، که به ایمان و عدالت شهره بود، شتافت. سی هزار سکه طلای خویش را نزد وی به امانت نهاد و رهسپار مکه شد.

در راه حجاز رگبار حوادث بر او فر بارید و سفرش به دراز کشید. وقتی به شهر خویش بازگشت، نزد قاضی رفت تا امانت گران بهایش را بازستاند. ولی قاضی داستان سی هزار سکه را انکار کرد. جوان نومید شده، سر به دیوار پریشانی نهاد و گریست. اندوه وی یکی از مأموران حاکم را در شگفتی فرو برد. پس راز نومیدی و پریشانی جوان را جویا شد آن را با حاکم در میان نهاد.

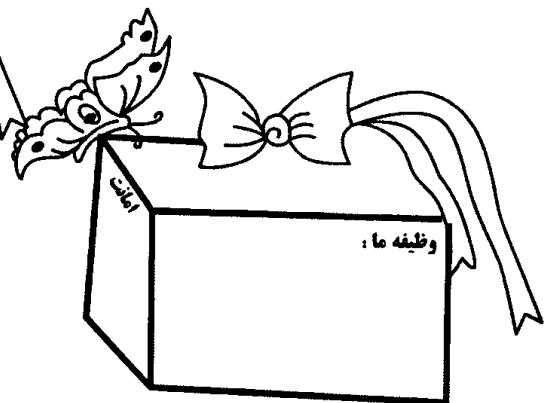
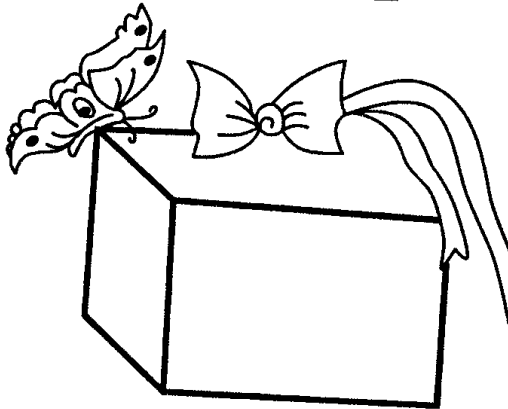
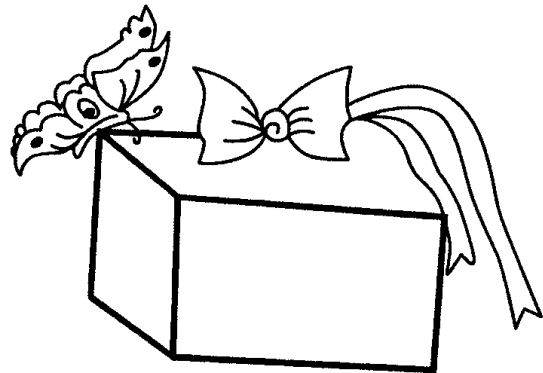
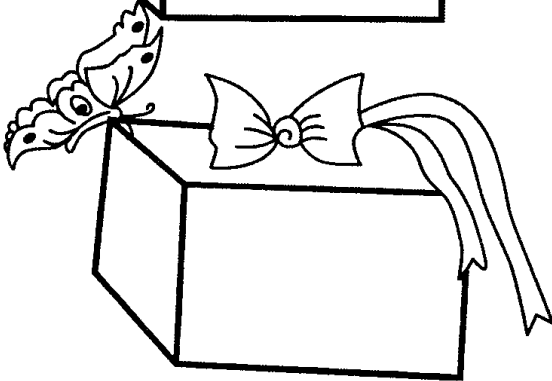
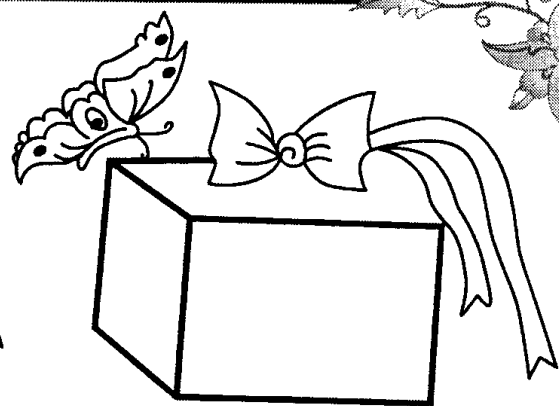
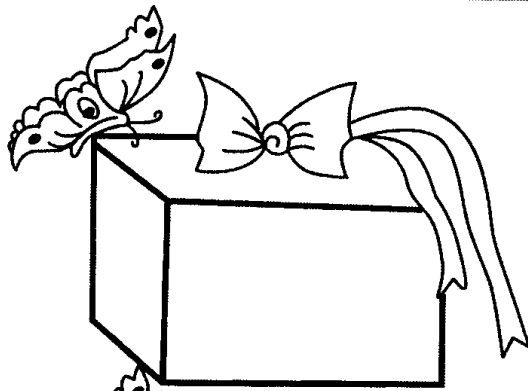
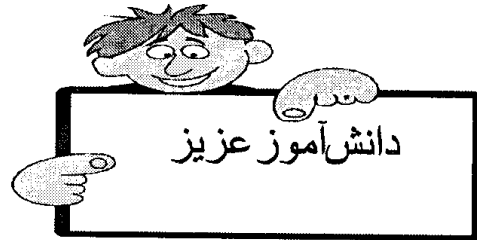
چون حاکم داستان خیانت قاضی شهر را شنید، در اندیشه فرو رفت و چاره ای اندیشید. او قاضی را نزد خویش خواند و گفت: من دیگر پیر و فرتوت شده ام و دیر یا زود چنگال های مرگ در پیکرم فرو خواهد رفت. چون به امانتداری و درستکاریت ایمان دارم می خواهم یک میلیون دینار طلا نزدت به امانت نهم تا پس از من به کودکانم سپاری. اینک برو جایگاهی مطمئن فراهم ساز تا کارگران خزانه سکه ها را به خانه ات آورند.

قاضی با شنیدن گفتار حاکم در شادی فرو رفت و به خانه شتافت تا مقدمات پذیرش آن گنج باد آورده را آماده کند.

چندی بعد حاکم، جوان را نزد قاضی فرستاد تا امانتش را باز ستاند. قاضی، که به چیزی جز یک میلیون سکه دینار نمی اندیشید، برای آن که جوان زبان در کام کشد، و داستان خیانتش در شهر نییچد و اعتماد حاکم به وی از میان نرود، بی درنگ سکه های جوان را پس داد و به دربار شتافت تا خبر آمادگی خویش برای پذیرش سکه ها، به حاکم رساند. حاکم که داستان خیانت قاضی را درست و انکارناپذیر یافته بود، بر وی خشم گرفت و او را به کیفر کردارش رساند!



تکمیل برگ شکوفه واحد کار ((امانتداری))



آن چه که از این واحد کار آموختیم:

۱- امانتداری، یعنی رعایت «راستی» در:

★ سخن گفتن.

★ نقل سخن و نوشته ی دیگران.

★ نگهداری وسایل دیگران.

★ مسؤولیت های خود.

پیامبران الهی امانتدارترین انسان ها بودند؛ برای این که در رساندن پیام های خداوند به دیگران کوچکترین تغییری در آن ها بوجود نمی آوردند.

کسی که کار خود را به خوبی انجام می دهد «امانتدار» خوبی هم است زیرا «کار» هر کس «امانت» اوست. وقتی او کارش را به طور کامل انجام می دهد، در واقع در «امانت» خیانت نکرده است.

امانت هایی که در اختیار ماست:

(۱) دین

(۲) عمر خودمان

(۳) پدر و مادر

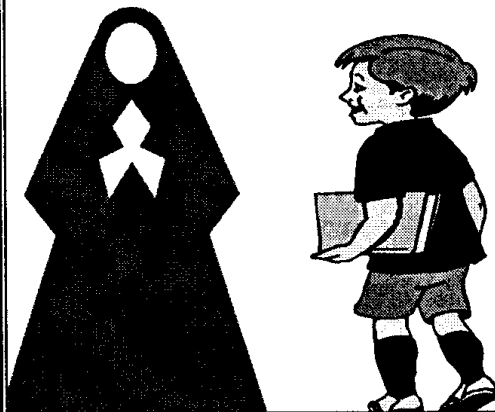
(۴) بدن خودمان و سلامت نگهداشتن آن

(۷) کشور و امنیت آن

(۵) خانه و مدرسه

(۸) حکومت و ولایت

(۶) محیط زیست



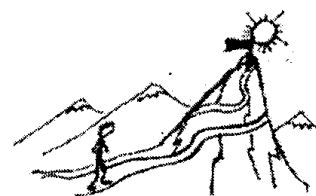
مهارت: روابط بین فردی

واحد کار: حسن ظن



بخش اول: آن چه که باید درباره‌ی «حسن ظن» بدانیم.

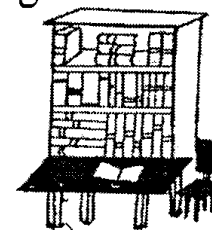
هدف:



۱- دانش آموز نسبت به اطرافیان خود حسن ظن دارد.

۲- دانش آموز تا مادامی که دلیلی وجود نداشته باشد به آشنایان بدبین نیست.

مبانی:



یکی از فضایل اخلاقی خوش گمانی نسبت به مردم است. به این معنی که کاری که از مردم مشاهده می‌کند تا وجه درستی برای آن می‌توان یافت به بدی حمل نکند. در روایت از امام علی علیه السلام آمده است:

«رفتار برادرت را به بهترین وجه آن حمل کن تا وقتی که کاری از او سرزند که راه توجیه را ببندد و نسبت به گفتاری که از برادرت می‌شنوی بدگمان مباش و حال آن که برای آن وجه درستی می‌یابی»^۱

و در دیگر سخن آمده است:

«هر که دانست که برادرش در دین استوار و رهپوی راه راست است، دیگر نباید به سخنان مردم درباره‌ی او گوش دهد. بدانید که گاه تیرانداز، تیر می‌زند و تیرها به خطر می‌رود.»

حسن ظنّ مؤمنین نسبت به همدیگر موجب فزونی صمیمیت و تعمیق روابط بین فردی می‌گردد و بدین جهت دستور داده شده مادامی که به خبر سوءای یقین حاصل نشود باید رفتار خلاف آن مورد تایید و عمل قرار گیرد.

قرآن کریم برای تشویق مؤمنین به حسن ظنّ آنان را مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...» (حجرات: ۱۲)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری گمان‌ها دوری کنید. زیرا بعضی گمان‌ها گناه است...»

همان‌طور که ملاحظه می‌گردد گمانی که تبدیل به یقین نگردیده است، نسبت نادرستی است که برای برهم زدن ارتباط مؤمنان «ساخته» شده‌اند و باید به شدت از آن پرهیز کرد. در تعالیم اسلام آمده است برای سالم ماندن روابط بین انسان‌ها لازم است، فرد مسلمان برای گفتار و کردار سوءای که از مسلمان دیگر سر می‌زند، دنبال عذری بگردد و اگر نیافت، حتی عذری برای آن بترشد.^۲

مزایای حسن ظنّ

برای حسن ظنّ در منابع دینی مزایای فراوانی یاد شده و از نیکوترین خصلت‌ها و بهترین موهبت‌های الهی شمرده شده است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«حسن ظنّ از برترین خوی‌ها و سرشارترین بخشش‌های الهی و مایه‌ی آسایش دل و سلامت دین است. (این خصلت نیکو) اندوه را می‌کاهد و (انسان را) از افتادن در بند گناه،

می رهاند^۳.»

و در روایتی دیگری فرموده است:

«هر که به مردم گمان نیک برد، محبت آنان را به دست آورد^۴.»

از امام صادق علیه السلام روایت شده:

«هر کس به مردم حسن ظن داشته باشد، دوستی آنان را به دست می آورد^۵.»

آن چه حسن ظن می آورد

امام علی علیه السلام در فرمان ولایت مصر به مالک اشتر می فرماید:

«بدان که هیچ چیز خوش بینی حاکم را به توده مردم چنان بر نمی انگیزد که احسان او به

آنان و سبکبار ساختن آنان و وادار نکردنشان به کارهایی که توانایی آنها را ندارند.»

پس باید با رعایت این امور خوش بینی به مردم را برای خویش فراهم آوری؛ زیرا خوش بینی به رعیت رنج و زحمت زیادی را از دوش تو بر می دارد. «سزاوارترین کس به حسن ظن تو کسی است که پیش تو امتحان خوبی داده و سزاوارترین کس به بدبینی تو کسی است که پیش تو امتحان بدی داده است.»

پرهیز از سوءظن

بدگمانی و سوءظن بدون هیچ پایه و اساسی، بسیار مورد نکوهش قرار گرفته است.

از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است:

«از گمان بد پرهیزید، زیرا گمان (بد) دروغترین دروغ هاست.»^۶

و در جای دیگر ضمن پرهیز دادن از گمان بد، می فرماید: «اگر حرف و حدیثی هم

مطرح بود، از پرس و جو و کنجکاوی نیز دوری کنید.»^۷

گاهی نفس طغیانگر آدمی او را وادار می دارد تا درباره گمانها بیشتر بیاندیشد تا از هر

سوءای سری دریاورد،

۳- میزان الحکمه: ۱۱۵۳-۱۱۵۲۹ - ۶- همان: ۱۱۵۳۶

۴- میزان الحکمه: ۱۱۵۳۲ - ۷- همان: ۱۱۵۳۷

۵- میزان الحکمه: ۱۱۵۳۳ - ۸- همان: ۱۱۵۳۸

امام علی علیه السلام در این زمینه چنین دستور می‌دهد:

«زنهار که نفست در آن چه گمان می‌بری بر تو چیره آید و تو در آن چه یقین داری بر او حسن ظنّ چیره نشوی، زیرا این از بدترین کارهاست.»^۹

در حالی که ما دستور داریم نباید یقین خود را با گمان‌های وهم آلود باطل نماییم.

از حضرت مسیح صلی الله علیه و آله نقل شده:

«ای بندگان بد! به صرف گمانی که به مردم می‌برید آنان را سرزنش می‌کنید و با وجود یقینی که به (کردار بد) خود دارید خویشتن را سرزنش نمی‌کنید.»^{۱۰}

و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«هر که به برادر خود گمان بد برد، به پروردگارش گمان بد برده است، زیرا خدای تعالی می‌فرماید: از بسیاری گمان‌ها پرهیزید.»^{۱۱} و «هرگاه گمان بردید، پیرامون آن جستجو و تحقیق نکنید و هرگاه حسد ورزیدید آن را دنبال نکنید و هرگاه فال بد زدید (اعتنا نکرده) کار خود را دنبال کنید.»^{۱۲} زیرا که «همانا ترس و بخل و آزمندی، یک خصلتند و ریشه‌ی آن‌ها بدگمانی است.»^{۱۳} و نتیجه آن که «بدترین مردم کسی است که به سبب بدبینی که دارد به هیچ کس اعتماد نمی‌کند و دیگران نیز به سبب بدکرداریش به او اعتماد نمی‌کنند.»^{۱۴}

موارد جایز بودن سوءظنّ

همین صفت حسن ظنّ با همه‌ی مزایایش در بعضی موارد از آن نهی شده است:

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«هرگاه درستی و پاکی بر روزگار و مردمش حکم فرما شد، اگر کسی به دیگری

۹- میزان الحکمه: ۱۱۵۴۰

۱۰- همان: ۱۱۵۴۱

۱۱- همان: ۱۱۵۴۳

۱۲- همان: ۱۱۵۴۴

۱۳- همان: ۱۱۵۴۵

۱۴- همان: ۱۱۵۵۴

بی آن که گناهی از او آشکار شود، گمان بد برد ستم کرده است و هرگاه فساد و ناراستی بر روزگار و مردم آن چیره گردید، اگر کسی به دیگری گمان نیک برد و خوشبین باشد، فریب خورده است.^{۱۵}»

زیرا که همه جا را ابر سیاه فتنه‌ها پر کرده و حق و حقیقت در محاقی از ظلمت قرار گیرد تشخیص خیرخواه و ناصح از بدکار و فاسق بسیار سخت خواهد بود و در این سامان باید در صداقت افراد شک کرد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«به برادرت اعتماد کامل (و صد در صد) مکن زیرا زمین خوردن ناشی از اطمینان قابل عفو نیست.^{۱۶}»

امام علی علیه السلام در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر، می فرماید:

«بعد از صلح با دشمن از او سخت بر حذر باش؛ زیرا گاه دشمن خود را به تو نزدیک می کند تا غافل گیرت کند. پس دوراندیش و محتاط باش و به دشمن خوشبین مباش»^{۱۷}

و امام کاظم علیه السلام در این باره فرموده است:

«هرگاه ستم و ناراستی از حق و راست کاری بیشتر بود بر هیچ کس روا نیست که به کسی گمان خوب برد، مگر آن گاه که خوبی او بر وی معلوم شود»^{۱۸}

از مجموع روایاتی که ذکر شد دو نکته حاصل می گردد:

۱- درباره حسن ظن نسبت به دیگران، عامل زمان را باید در نظر گرفت و هرگاه روزگار و مردم آن فاسق و فاسد بودند نباید به آسانی به کسی حسن ظن پیدا کرد و باید در روابط بین فردی و اجتماعی هم چون معاملات، معاشرت‌ها، ازدواج‌ها،

۱۵- همان: ۱۱۵۷۲

۱۶- همان: ۱۱۵۷۸

۱۷- میزان الحکمه: ۱۱۵۷۹

۱۸- همان: ۱۱۵۷۵

مشارکت‌ها و... کاملاً دقت نموده و محتاطانه عمل کرد و هرگاه بی‌دقتی شود، زمین خوردنی در پی خواهد داشت که بسا بلند شدنی نخواهد داشت.

۲- تا وقتی که آدمی در مقام برقراری رابطه‌ای با دیگران نیست، نسبت به هرکس که بدی از او ندیده باید خوش‌بین باشد ولی آن‌گاه که خواست رابطه‌ای با دیگران برقرار کند مثلاً رفاقتی داشته باشد یا ارتباط خانوادگی برقرار کند، مشارکت داشته باشد، معامله‌ای انجام دهد، ازدواجی صورت گیرد و امثال این‌ها، در این صورت لازم است تحقیق و تفحص کند بدون این که به کسی بدگمان باشد تا صداقت و درست کاری و مطلوب بودن طرف مقابل اثبات و احراز گردد، زیرا چه بسا در میان جوامع ابلیس صفتانی هستند که خود را به صورت آدم و انسان نشان می‌دهند و ظاهر آن‌ها آدمی را فریب می‌دهد ولی پس از آن که کار از کار گذشت چهره‌های واقعی آن‌ها روشن می‌گردد. ولی در آن صورت پشیمانی نمی‌تواند خیلی کارگشا باشد. پس لازم است در این شرایط تحقیق گردد تا فرد خود را مادام‌العمر گرفتار چنین افرادی نکند.

حسن ظنّ به خدا

در روابطی که انسان دارد برترین رابطه، رابطه‌ی با خالق هستی است زیرا که هرچه داریم از اوست و در نهایت به سوی او باز خواهیم گشت پس داشتن نوع گمان درباره‌ی او تعیین کننده است.

حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

«به خدا گمان نیک ببر؛ زیرا خدای عزوجل می‌فرماید: من نزد گمان بنده‌ی مؤمن

خویشم، اگر گمان او به من نیک باشد مطابق آن گمان با او رفتار کنم و اگر بد باشد نیز

مطابق همان گمان بد با او عمل کنم.»^{۱۹}

و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، هیچ بنده‌ی مؤمنی به خدا گمان نیک نبرد،

مگر این که خداوند مطابق همان گمان با او عمل کند، زیرا خداوند کریم است و همه‌ی خوبی‌ها به دست اوست و شرم دارد از این که بنده‌ی مؤمن‌اش به او گمان نیک برد و او خلاف گمان و امید بنده رفتار کند. پس به خدا گمان نیک برید و بدو روی آورید.^{۲۰} و «مبادا احدی از شما بدون حسن ظنّ به خدای عزّوجلّ بمیرد، زیرا خوش گمانی به خدای عزّوجلّ بهای بهشت است.»^{۲۱ ۲۲}



از بزرگان دین بیاموزیم:

پیامبر خدا ﷺ

☆ حسن ظنّ (به خدا) ناشی از حسن بندگی است. میزان الحکمه: ۱۱۵۹۲

امام علی علیه السلام:

☆ گمان مرد به اندازه خرد اوست. میزان الحکمه: ۱۱۵۱۹

☆ از حدس و گمان مؤمنان بترسید، زیرا خداوند تعالی حق را در زبان‌های آنان قرار

داده است. میزان الحکمه: ۱۱۵۲۴

☆ هرگاه سخنی از برادرت سر زد و تو می‌توانی برای آن محمل خوبی بیابی، به آن

گمان بد مبر. میزان الحکمه: ۱۱۵۲۶

☆ برترین پارسایی، حسن ظنّ است. میزان الحکمه: ۱۱۵۳۵

☆ سوءظن و بدبینی نسبت به یکدیگر را دور افکنید، زیرا خدای عزوجل از این امر نهی

فرموده است. میزان الحکمه: ۱۱۵۴۲

☆ از بدگمانی پرهیز، زیرا بدگمانی عبادت را تباه می‌کند. میزان الحکمه: ۱۱۵۵۳

۲۰- میزان الحکمه: ۱۱۵۸۱

۲۱- همان: ۱۱۵۸۲

۲۲- منابع

۱- میزان الحکمه: محمد محمدی ری شهری

۲- رمز اخلاق: استاد محمد فولادگر

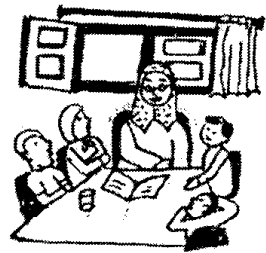
- ★ بدبینی به نیکوکار بدترین گناه و زشت‌ترین ستم است. میزان الحکمه: ۱۱۵۵۲
- ★ بدگمان، دین ندارد. میزان الحکمه: ۱۱۵۴۸
- ★ آدم بد، به هیچ کس خوشبین نیست، زیرا همه را مانند خودش می‌داند.
- ★ هر که خود را در جایگاه تهمت و بدگمانی نهد، نباید کسی را که به او گمان بد می‌برد سرزنش کند. میزان الحکمه: ۱۱۵۵۹
- ★ همنشینی با بدان، بدگمانی به نیکان را در پی دارد. میزان الحکمه: ۱۱۵۶۱
- ★ هر که بدگمان باشد، بد پندار شود. میزان الحکمه: ۱۱۵۶۲
- ★ هر که گمان‌های بد برد، کسی را که به او خیانت نمی‌کند، خیانت کار می‌شمارد. میزان الحکمه: ۱۱۵۶۳
- ★ هر که بدگمان باشد، بد نهاد و بد باطن شود. میزان الحکمه: ۱۱۵۶۴
- ★ هر که بدگمانی بر او چیره شود، جای آشتی با هیچ دوستی باقی نگذارد. میزان الحکمه: ۱۱۵۶۵
- ★ آدم بدبین، همواره بیمار است. میزان الحکمه: ۱۱۵۶۹
- ★ هر که به تو حسن ظن برد، چنان کن که گمانش به تو واقعیت پیدا کند. میزان الحکمه: ۱۱۵۸۹
- ★ هر که گمان‌ها به او نیکو شد، چشم‌های مردم به وی دوخته شود. میزان الحکمه: ۱۱۵۹۴
- میزان الحکمه: ۱۱۵۹۵

امام صادق (علیه السلام):

★ حسن ظن به خدا این است که جز خدا امید نداشته باشی و جز از گناهت نترسی.



بخش دوم: شیوه کار با دانش آموزان (فعالیت‌ها)



فعالیت شماره ۱: قصه خوانی

کمد جادویی

آن روز ظهر وقتی از مدرسه به خانه بر می گشتیم، قرار شد زهرا عصر به خانه ما بیاید. قبل از آمدن زهرا، مشغول خواندن کتاب تاریخ شدم. می خواستم قبل از آنکه زهرا به خانه ما می آید درس‌های حفظ کردنی را تمام کرده باشم. مادر در حیاط بود. شادی خواهرم که تازگی‌ها دو سالش تمام شده بود، به همه چیز دست می زد. پدرم می گفت زیاد با او کاری نداشته باشید بچه‌های باهوش معمولاً کنجکاو هستند و دلشان می خواهد همه چیز را بهم بریزند. آن روز شادی النگوی طلای مادرم را برداشته بود و با آن روی فرش بازی می کرد. وقتی مادر وارد اتاق شد نگاهی به من و شادی انداخت و گفت: «مرضیه جان النگوها را از دست این بچه بگیر و آنها را روی تاقچه بگذار.»

وقتی از جایم بلند شدم صدای زنگ خانه به صدا درآمد. زهرا بود. او همیشه دو بار زنگ را به صدا در می آورد. با عجله دویدم و در را باز کردم. حدس من درست بود. زهرا سلام کرد و گفت که تا ساعت ۶ می تواند پیش من بماند و با هم ریاضی بخوانیم. او را به اتاق دعوت کردم. زهرا، شادی را خیلی دوست داشت و با او چند لحظه مشغول بازی شد. برای زهرا یک استکان چای آوردم و بعد از چند لحظه مشغول درس خواندن شدیم. زهرا با وجود آن که خانواده‌اش وضع مالی خوبی نداشتند اما دختر خوب و درس خوانی بود. او همیشه اشکالات درسی مرا در ریاضی و علوم بر طرف می کرد و دوست داشت در کلاس به همه کمک درسی کند. آن روز تا ساعت پنج و نیم درس خواندیم. بعد هم یک کتاب قصه را که چند روز پیش پدرم برایم خریده بود با زهرا خواندیم. ساعت حدود شش بعد از ظهر بود که زهرا از جایش بلند شد و گفت: «مرضیه جان دیگر دارد دیر می شود، قبل از آنکه هوا تاریک شود باید به خانه بروم.» به او گفتم: «یک کمی بیشتر پیش ما بمان خانه

شما که نزدیک است چند دقیقه بیشتر در راه نیستی. بمان با شادی بازی کن.» زهرا خندید و گفت: حواست کجاست شادی که خوابش برده، نگاه کن!

زهرا راست می گفت شادی همان طوری که مشغول بازی بود روی فرش خوابش برده بود. ملحفه‌ای را روی او کشیدم و کتاب‌هایم را جمع کردم. زهرا دوست داشت تا دم در او را بدرقه کنم و من همین کار را کردم. دم در که رسیدیم زهرا گفت: «راستی من یادم رفت از مادرت خداحافظی کنم.»

من هم خندیدم و گفتم: «دیدی تو هم حواست پرت است! مادرم که همین چند لحظه پیش از من و تو خداحافظی کرد تا برای خرید نان بیرون برود.»
زهرا سرش را تکان داد و گفت: «عجب حواسی دارم، ببخشید از قول من از مادرت خداحافظی کن.»

زهرا بیرون رفت و من به اتاق برگشتم. خسته بودم و روی زمین کنار شادی دراز کشیدم. نمی دانم چه مدت گذشت که مادرم آمد. نان‌هایی را که گرفته بود توی سفره پهن کرد تا کمی باد بخورد. بالشی زیر سر شادی گذاشت و انگار به دنبال چیزی می گشت. چشم‌هایم آرام آرام داشت سنگین می شد تا خواستم چرتی بزنم که ناگهان صدای مادر با لحنی تند توی گوشم پیچید: «مرضیه، مرضیه! یکی از النگوها نیست، تو آن را جایی گذاشتی؟»

با سرعت از جایم بلند شدم. قلبم به شدت می زد. صدای مادرم مثل زنگ توی گوشم پیچیده بود. گیج و مبهوت به اطراف نگاه می کردم. مادر یک بار دیگر سؤالش را پرسید: «حواست کجاست چرا ماتت برده؟ یکی از النگوها نیست تو آن را ندیدی؟» روی زمین نشستم و در کنار جایی که شادی خوابیده بود دنبال النگو می گشتم. مادر گفت: «زحمت نکش این دور و بر را من خوب گشته‌ام خبری از یکی از النگوها نیست. باید بینم چه کسی آن را برداشته است.» با این حرف مادرم انگار یک دیگ آب جوش روی سرم خالی کرده‌اند. نمی دانستم چه جوابی بدهم. کمی که حالم بهتر شد گفتم: «مادر جان النگو که پا

ندارد از خانه خارج بشود. همین دور و بر را باید خوب نگاه کنیم. شادی داشت با آنها بازی می کرد.»

مادر گفت: «یکی از النگوها را کنار شادی روی زمین پیدا کردم. ولی یکی از آنها نیست.»

آرام شادی را بلند کردم و در گوشه اتاق خواباندم. با مادر همه جا را گشتیم حتی کنار فرش ها زیر میز سماور. پشت صندلی ها را؛ اما خبری از النگو نبود که نبود. مادر با غصه کنار اتاق نشسته بود و در حالیکه به کمد تکیه داده بود سرش را تکان می داد و می گفت: «النگوی نازنینم چه بلایی به سرت آمده. کدام دست ناپاکی تو را برداشته است.»

از حرف مادرم خیلی ناراحت شدم اما سعی کردم چیزی نگویم تا باعث ناراحتی بیشتر او نشوم. چند لحظه ساکت هر دو نشستیم و فکر کردیم. بعد من گفتم: «مادر جان! اگر به زهرا شک کرده اید، اشتباه می کنید او چنین دختری نیست. او دختر مورد اعتمادی است. من و دوستانم در مدرسه بارها امانت داری او را شاهد بوده ایم.»

مادر لبخند سردی روی لبش نقش بست و زیر لب گفت: «شیطان هر کسی را ممکن است گول بزند. تو مگر چقدر روی او شناخت داری؟ هر آدمی ممکن است یک لحظه وسوسه شود و گول شیطان را بخورد. حالا چه طوری باید موضوع را به او بگویم ممکن است حاشا کند و زیر بار نرود!»

قطرات گرم اشک را روی گونه هایم احساس می کردم. بغض گلویم را فشار می داد. دیگر نتوانستم حرفم را در دلم نگه دارم. با صدای بغض آلودی گریه کردم و گفتم: «مادر! تو را به خدا به او بدین نباشید. من شک ندارم که این کار او نیست من زهرا را خوب می شناسم. غیرممکن است که او دست به این کار زده باشد.»

مادر خواست حرفی بزند که صدای زنگ در آمد. من و مادر لحظه ای به هم نگاه کردیم. در چشم های مادرم خواندم که منتظر زهرا بود. منتظر بود که زهرا پشیمان شده باشد و النگویی را که برداشته است پس بیاورد.

از جایم بلند شدم و به طرف در رفتم در را که باز کردم، پدر را دیدم. وقتی نگاهش به چشم‌های سرخ من افتاد با ناراحتی پرسید: «چه شده دخترم؟! اتفاقی افتاده است.» و من همه ماجرا را برایش خلاصه تعریف کردم. پدر وقتی وارد اتاق شد به من و مادرم گفت: «ما باید اول خوب اتاق را بگردیم اگر واقعاً النگو را پیدا نکردیم آنوقت درباره دیگران قضاوت می‌کنیم. قبل از آنکه خوب همه جا را نگشته‌ایم باید حسن ظن داشته باشیم. زود باشید می‌خواهیم خانه تکانی کنیم مثل شب عید که همه وسایل را جابجا می‌کنیم.»

با کمک مادر اول وسایل کمد را توی حیاط گذاشتیم وقتی یکی از کمد‌ها را جابجا کردیم از تعجب انگار خون در رگمان خشک شده بود. النگو زیر کمد می‌درخشید، من و مادر و بابا به هم نگاه کردیم و لبخندی روی لب‌های ما نقش بست.

پدر گفت: «این کمد، یک کمد جادویی است.» مادر در حالیکه النگو را توی دستش می‌کرد نزدیک من آمد و گفت: «مرضیه جان از تو معذرت می‌خواهم. از تو و از دوستت زهرا؛ من درباره او فکر بدی کردم. باید بینم چگونه می‌توانم از او حلالیت بخواهم.» پدر گفت: «زهرا و مرضیه قلبشان مثل آینه پاک است، قبل از آنکه شما عذر خواهی را به زبان بیاوری آنها تو را خواهند بخشید.»

من به مادر نگاه کردم و سرم را تکان دادم. مادر خندید و مرا در آغوش گرفت. بعد همه کمک کردیم تا وسایل را سر جایشان بگذاریم.

«مهدی مراد حاصل»



فعالیت شماره ۲: بحث و گفتگو



پس از نقل قصه فوق با طرح سؤالات زیر در خصوص موضوع حسن ظن با دانش‌آموزان بحث و گفتگو می‌کنیم.

۱- تعریف حسن ظن:

- نسبت به دیگران خوش گمان بودن به این معنی که کاری که از مردم مشاهده می‌کنیم تا آن جایی که می‌توانیم بنا را به درستی بگذاریم و به بدی حمل نکنیم.

۲- آثار و مزایای برخورداری از حسن ظن:

- تقویت روابط بین فردی.
- تداوم دوستی‌ها.
- دور شدن از تهمت و غیبت.
- پرهیز از گمان بد.
- آرامش روحی و روانی برای فرد
- آسایش و سلامت دین.
- افزایش محبوبیت و وحدت و یکدلی.

۳- مواردی که جایز است سوءظن داشته باشیم:

- پذیرش درخواست یک فرد غریبه (مثلاً دادن کلید منزل - سوار شدن ماشین، تعارف صرف آب میوه و ...)
- حسن ظن نداشتن به افرادی که به فساد و نادرستی معروف هستند (معتاد، سارق، ارازل و اوباش) تقاضای انجام کارهای ناشایست (پاسخ منفی به کتک زدن همکلاسی، تخریب کیف و وسایل و خوردن خوراکی‌های دیگران و...)
- تذکر: داشتن حسن ظن نباید سبب اعتماد کامل شود مگر این که دلایل مشخص برای اعتماد کردن وجود داشته باشد.



فعالیت شماره ۳: شعر خوانی



زشت و زیبا

دوست می دارد او
 مثل گل می خواهد
 غارت دنیا را
 چهره‌ها را خندان
 مردن آزادی
 دوست دارد باشد
 مرگ انسان‌ها را
 خانه‌ی غم، ویران
 زشت و بد می بیند
 شکر می گویم من
 هر چه خوب و زیباست
 خالق هستی را
 مثل شیطان، روحش
 که من و تو دادیم
 زشت و شوم و تنهاست
 دل به زیبایی‌ها

هر کسی در دنیا
 یک نفر می خواهد
 خلق و خوئی دارد
 باغ‌ها را پر گل
 خوب یا بد، هر کس
 این جهان را سرشار
 آرزویی دارد
 از نوای بلبل
 یک نفر می خواهد
 دوست دارد عالم
 خشکی گل‌ها را
 پر ز نعمت باشد
 آرزو دارد او
 بین مردم جاری
 مرگ بلبل را
 روح وحدت باشد

« اکبر نیکان پور »

کوهپایه

همه خانه‌های ما، آباد
 آفتاب از همیشه زیباتر
 پرتو خویش را می افشاند

همه آسمان ما آبی است
 همه بالهای ما، آزاد
 همه روستای ما سبز است

رود زیبای زندگی را دید
مردم کوهپایه‌ها، خوبند
مثل این کوه، ساده و یکرنگ
مثل این رودخانه‌ی جاری
مثل مرغان شاد و خوش آهنگ
«اسداله شعبانی»

خاک پر بار و آبها جاری است
مرغ زیبای عشق می خواند
کوهی از دور دستها پیداست
با کلاهی ز ابر، ابر سپید
می شود در کنار کوه بلند

از بهشت عینک ما

گر شاد باشیم
شاد است دنیا
اندوهبار است
از غصه‌ی ما
با عینک سبز
سبز است گیتی
از دید آبی
آبی است، آبی
«مصطفی رحماندوست»

دنیا، نه زیباست
نه زشت زشت است
نه چون جهنم
نه چون بهشت است
نه چون گلستان
نه چون بیابان
از عینک ماست
خوب و بد آن

مثل ماهی ، مثل آب

مهربانند و محبت می کنند.
دوستی را بین خود
با سلامی گرم قسمت می کنند.
از نگاه پاکشان
شاپرکهای صداقت می چکد.

مردم ما ساده‌اند
آسمان قلبه‌اشان آبی است.
خنده‌هاشان مثل یاس
با شکوه و تازه و مهتابی است.
با گل و پروانه‌ها

بوی خوب مهربانی می دهند.
 دستهای سبزشان
 مثل پیچک می رود پیش خدا.
 مردم ما ساده‌اند
 ساده مثل لحظه‌های یک دعا
 «مجید ملامحمدی»



از تبسمهایشان
 شعر شیرین رفاقت می چکد.
 مثل ماهی، مثل آب
 طعم عشق و زندگانی می دهند.
 مثل باران بهار

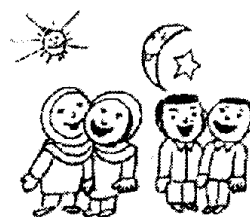


فعالیت شماره ۴: تکمیل برگ شکوفه

برگه شکوفه این واحد کار دو تصویر از دو دیدگاه (خوش‌بینانه و بدبینانه) به محیط پیرامون می‌باشد از دانش‌آموزان می‌خواهیم ضمن رنگ آمیزی تصاویر تفسیر و برداشت خود را در قالب نام تصویر و ویژگی‌های هر یک از نام‌ها بیان کنند.



فعالیت شماره ۵ - رنگ تفریح



الف) لطیفه

«موش کتاب خور»

همیشه می‌رفتیم روی بام انباری بازی می‌کردیم؛ خاله بازی، تیله بازی و از این جور بازی‌ها. نمی‌دانم کلاس دوّم بودم یا سوّم. یک روز در حال بازی کردن با خواهرم دعوایم شد. صبح روز بعد که می‌خواستم به مدرسه بروم، کتاب فارسی‌ام نبود. فکر می‌کردم خواهرم آن را جایی پنهان کرده. به هر حال آن روز هر جا را گشتم، کتابم را پیدا نکردم و فردا بدون کتاب فارسی به مدرسه رفتم. بعد از ظهر، وقتی به خانه برگشتم، باز هم دنبال کتابم گشتم؛ اما مثل این که آب شده بود رفته بود توی زمین. چون با خواهرم قهر بودم، شکایت او را به مادرم کردم. گفتم او کتابم را قایم کرده و حالا هر چه می‌گردم پیدایش نمی‌کنم.

مادر از خواهرم خواست که کتابم را به من بدهد؛ ولی او قسم می‌خورد که «کتابش را من بر نداشته‌ام.» من برای چندمین بار پشت بام انباری را گشتم یک دفعه در گوشه‌ی بام متوجه ورق‌های پاره‌پاره شدم. نزدیک رفتم. وای چه می‌دیدم! تمام کتاب فارسی‌ام ریز ریز شده بود. انگار با قیچی ریز ریز شده بود. انگار با قیچی ریز ریزش کرده باشند. زدم زیر

گریه. مادرم گفت: «چه شده؟ چرا گریه می‌کنی؟»

گفتم: «فاطمه کتابم را با قیچی ریز ریز کرده.»

مادرم جلوتر آمد وقتی کتابم را آن شکلی دید، گفت: «کار خواهرت نیست؛ این کار،

این کار موش است که با دندان‌هایش آن را پاره پاره کرده است.»

آن سال تا عید نوروز کتاب فارسی نداشتم و از روی کتاب بچه‌ها می‌خواندم و می‌نوشتم. پس از تعطیلی عید، وقتی به مدرسه رفتم، یکی از معلم‌ها مرا صدا زد و بعد یک

بسته‌ی کادو شده به من داد و گفت: «بیا این هم عیدی‌ات.»

با عجله کاغذ کادو را باز کردم. وای چه می‌دیدم! کتاب فارسی. نو و خوش‌بو. از

خوش حالی مثل یک عروسک آن را به روی سینه‌ام چسباندم.

این بهترین هدیه و بهترین عیدی آن سالم بود.

«محمود پور وهاب»

(ب) مسابقه



به این کلمه توجه کنید: «ورامین»، نام شهری است نزدیک تهران.

اگر «و» را حذف کنیم می‌شود: «رامین»، نام یک مرد است.

اگر «ر» را حذف کنیم می‌شود: «امین»، صفت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

اگر «ا» را حذف کنیم می‌شود: «مین»، نام یک سلاح جنگی است.

اگر «م» را حذف کنیم می‌شود: «ین»، واحد پول ژاپن است.

شما چند تا از این نوع کلمات را می‌شناسید؟

کتاب ← تاب ← آب

مدرس ← درس ← رس

دندان ← ندان ← ان

دانش آموزی که بیشترین کلمات و درشتترین کلمات را ارایه کند. برنده مسابقه است.



فعالیت شماره ۶: خاطره‌گویی



تازه شیطونی ام گل کرده!

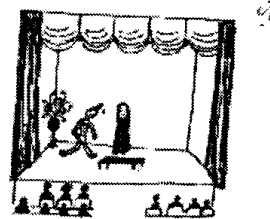
خاطره من به سال اول ابتدایی مربوط می‌شود. آن موقع درسم خیلی خوب بود به همین دلیل، خانواده تصمیم گرفتند که من سال دوم را جهشی بخوانم. من باید در طول تابستان کتاب‌های سال دوم را می‌خواندم و شهریور امتحان می‌دادم تا اگر قبول شدم، مهر سال بعد به کلاس سوم بروم.

شهریور ماه به همراه دانش‌آموزانی که در درس‌هایشان تجدید شده بودند، به جلسه‌ی امتحان رفتم. خانم معلمی که سر جلسه بود، خیلی جدی بود و همه از او حساب می‌بردند. فقط یکی از بچه‌های تنبل بود که دایم از او می‌پرسید: «خانم! جواب این سؤال را چه جوری بنویسم؟!». این بچه آن قدر سؤال کرد که خانم معلم از دستش کلافه شد و گفت: «شما تنبل‌ها اگر درس خوان بودید، مثل بچه‌های دیگر خرداد قبول می‌شدید و ما را به دردرس نمی‌انداختید!»

من که بچه درس‌خوانی بودم، فکر می‌کردم باید معلم‌ها تحویلم بگیرند؛ برای همین به من برخورد و در حالی که گریه می‌کردم، از دبستان بیرون آمدم و به خانه رفتم. مادر و برادرم که از دیدن من تعجب کرده بودند، گفتند: «تو الان باید در جلسه‌ی امتحان باشی؛ اینجا چه کار می‌کنی؟!»

جریان را که برایشان تعریف کردم، خنده‌شان گرفت. با برادرم به دبستان برگشتیم. برادرم جریان را برای خانم معلم توضیح داد. او هم عذرخواهی کرد و گفت: «آن لحظه

عصبانی بودم و یک حرفی زدم؛ تازه! منظورم به آن دانش آموز بود، نه همه بچه‌ها.»
آن سال در امتحان قبول شدم و مهرماه سال بعد، به کلاس سوّم رفتم.



فعالیت شماره ۷: اجرای نمایش

دو نفر از دانش آموزان علاقمند و مستعد را برای ایفای نقش را انتخاب می‌کنیم و متن نمایشی زیر را در اختیار آن‌ها قرار می‌دهیم و از آنان می‌خواهیم ضمن تمرین متن در یکی از ساعاتی که این واحد کار اجرا می‌شود برای دوستان خود در کلاس اجرا نمایند. از دانش آموزان می‌خواهیم خاطرات مشابه این موقعیت را برای دوستانشان بیان نمایند. [ویژه مدارس دخترانه]

حالا نوبت توست

نفر اول: لیلا

سلام.

خدا کند که حالت خوب باشد. من که اصلاً خوب نیستم. مثلاً دیروز روز تعطیل مان بود؛ زهرمارمان شد. راستش خیلی به تو عادت کرده‌ام. مهم نیست اگر مثل همیشه بهم بگویی منت کش. مادرم می‌گوید پا پیش گذاشتن؛ کار آدم‌های شجاع است. امروز زنگ اول، خیلی سعی کردم جلو بیایم و با تو حرف بزنم. وقتی فکر می‌کنم می‌بینم خسته شده‌ام. تو چرا این قدر قهر می‌کنی؟ بین، فقط یک کلمه برایم بنویس. تو فکر می‌کنی من ترسو هستم که باز هم مثل همیشه نیامدم منت کشی؟

اگر جواب نامه‌ام را نوشتی، بگذار توی جامیزی‌ام. همین کاری که من کردم.

فعالاً خداحافظ - لیلا

نفر دوم: منیژه

چون سلام کرده‌ای، مجبورم جواب سلامت را بدهم؛ سلام.

نه تو ترسو نیستی؛ اما منت کش هستی. ولی من تا آخر عمر با تو قهرم. منیژه

باز هم سلام.

من دلم می‌گیرد از این حرفهای تو. من و مادر بزرگم دیروز رفتیم بیرون. توی ایستگاه جلوی پارک، منتظر اتوبوس بودیم. تاب و سرسره و الاکلنگ همه خالی بودند. یاد تو افتادم.

یاد آن روز افتادم که تو سوار تاب شدی و من هلت دادم. تا نوبت من شد گفتم دیر شده؛ اگر نروم مامانم دعوا می‌کند. قرار شد دفعه‌ی بعد که آمدیم من سوار شوم و تو هل بدهی. من از تو خواستم قول بدهی که فراموش نکنی؛ ولی تو قهر کردی و رفتی.

دفعه‌ی دوم با مامان و بابایت آمده بودی، من هم با مامان و بابایم. تو داشتی بستنی می‌خوردی. من اول شما را دیدم. آمدم از پشت سر چشمهایت را بگیرم که فهمیدی. رفتیم با هم بازی کنیم. صف تاب‌ها خیلی شلوغ بود. نوبت ما که شد، تو رفتی و زود سوار تاب شدی. اصلاً قرارمان یادت رفته بود. باز هم هلت دادم. بعد با خنده گفتم: «منیژه خانم! به نظر تو اگر کسی قولش را فراموش کند و بزند زیر حرفهایش، باید باهاش چه کار کرد؟» من نفهمیدم تو چرا از این شوخی من این قدر ناراحت شدی و قهر کردی و رفتی.

لیلا:

یک بار دیگر هم با من قهر کردی. یادت هست؟ عکاس یکی از مجله‌ها آمده بود پارک و می‌خواست از ما دو نفر عکس بگیرد. وقتی یک عکس دو نفری از ما گرفت، به من گفت حالا می‌خواهم چند تا عکس تکی هم از تو بگیرم. تو ناراحت شدی و نمی‌دانم چرا از من قهر کردی. من به تو چیزی نگفته بودم. از مامان پرسیدم: «کار بدی از من سر زد که منیژه ناراحت شد؟» گفت: «نه.» مادر خودت هم شاهد است. هر دو کنار ما ایستاده بودند. درست

است؟

خداحافظ - لیلا

منیژه:

یادم هست. ولی یک سؤال دارم. آن خانم عکاس که من و تو را از قبل نمی‌شناخت. چرا خواست از تو عکس تکی بگیرد؟ لابد یا خود شیرینی کردی یا از من چیزی به او گفتی. من ندیدم، ولی هیچ کاری بی دلیل نیست. در ضمن یادت باشد اگر باز هم نامه نوشتی، آن را توی جامیز نگذاری. ممکن است دست کسی بیفتد. برای همین من این نامه را توی حیاط می‌گذارم توی جیب مانتویت. فکر نکن که می‌خواهم منت کشی کنم. هنوز از دستت ناراحتم.

لیلا:

بین ما دیگر بزرگ شده‌ایم. من واقعاً خسته شده‌ام. منت کشی هم حدی دارد. من نمی‌خواستم دوستیمان به هم بخورد. از وقتی با من قهر کرده‌ای، تمام خوراکی‌های مدرسه‌ام را جمع کرده‌ام. دلم نیامده بدون تو بخورم. این بار آخر است که برایت نامه می‌نویسم. فقط یک کلمه برایم بنویس. من تا کی باید این خوراکی‌ها را جمع کنم؟ فردا پنج‌شنبه است. اگر زنگ تفریح نشد، زنگ ورزش جواب نامه‌ام را برسان.

منیژه:

دیروز خیلی با خودم فکر کردم. فقط تو نیستی که خوراکی‌هایت را جمع کرده‌ای. من هم همه را نگه داشته‌ام.
می‌دانی من تو را خیلی دوست دارم. باور کن دست خودم نیست. نمی‌دانم چرا این قدر زود قهر می‌کنم. این نامه را بخوان و اگر دوست داشتی آشتی کنی، من گوشه‌ی حیاط منتظرت هستم، امروز کلی برگه‌ی سیب آورده‌ام. از همان برگه‌هایی که مادرم درست می‌کند و تو خیلی دوست داری. بعد اگر دوست داشتی، امروز بعد از ظهر بیا پارک. امروز دیگر نوبت توست که سوار تاب شوی و من هل بدهم.

«مژگان بابامرندی»



فعالیت شماره ۸: ایجاد موقعیت

موقعیت‌های زیر را برای دانش‌آموزان بیان می‌کنیم از آنها می‌خواهیم در خصوص هر یک از موقعیت‌های زیر اظهار نظر نمایند، در پایان درباره اظهار نظرهای بچه‌ها قضاوت می‌کنیم که کدامیک از نظرات شاخص‌های درستی برای حسن ظن یا سوءظن می‌باشد.

مثال: در موقعیت یک در صورتی که نشانه‌هایی مبنی بر چیزهایی که آب را آلوده می‌کند وجود نداشته باشد. آب پاک است در غیر این صورت باید شک کرد.

موقعیتها:

- ۱- وقتی در بیابانی در حالی که تشنه‌اید با آبی برخورد کنید آیا شک می‌کنید که پاک است یا نه.
- ۲- وقتی هنگام ورود به مدرسه تأخیر دارید و سرایدار مانع ورود شما به حیاط مدرسه می‌شود. نسبت به عمل او شما چه احساسی دارید؟
- ۳- اگر وقتی شیشه خانه شما شکسته شود و همزمان پنجره را باز کنید و نگاه شما به دو نفر بیفتد که در حال رد شدن از کوچه مقابل درب شما هستند. شما فکر می‌کنید کار آن دو نفر است یا خیر.
- ۴- اگر یک زمانی لوازمی مثل مداد، دفتر و ... از شما مفقود شود آیا به دوست بغل دستی خود شک می‌کنید یا نه؟
- ۵- هنگامی که یکی از دوستان شما درباره ی دوست دیگر بدگویی می‌کند. شما سخن او را قبول می‌کنید یا نه؟
- ۶- اگر کتاب یا وسیله‌ای از شما گم شود و اگر آن را در دست یکی از همکلاسی‌های خود ببینید آیا فکر می‌کنید همکلاسی شما آنرا ...
- ۷- اگر یک فرد غریبه‌ای برای شما هدیه (بستی - آرمیوه و کتاب داستان و ...) خریده و از شما می‌خواهد همراه او بروید شما نسبت به او.....
- ۸- اگر روزی غریبه‌ای از شما بخواهد بسته‌ای را به جایی ببرید شما نسبت به او.....

- ۹- اگر فرد ناشناسی از شما بخواهد سوار ماشینش شوید و آدرسی را به او نشان دهید آیا شما سوار ماشین او می شوید؟
- ۱۰- اگر موتور سواری در خیابان به شما بگوید: من دوست بابای تو هستم سوار شو تو را به خانه اتان ببرم، آیا این کار را می کنی؟



فعالیت شماره ۹: تحقیق و پژوهش

از دانش آموزان می خواهیم با کمک والدین خود در خصوص آثار بدینی (سوءظن) و خوش بینی (حسن ظن) مطالبی را جمع آوری نموده و به کلاس ارایه نمایند. در پایان به کمک دانش آموزان نتیجه گیری شود که چگونه می توانیم نسبت به امور خوش بین و یا بدبینی باشیم.

در زیر نمونه هایی از آثار سوءظن مطرح می شود:

افراد دارای سوءظن:

- از طرف دیگران طرد می شوند.
- دوستان خود را از دست می دهند.
- همیشه احساس ناراحتی می کنند.
- معمولاً در امور تحصیل موفق نیستند.
- برای خود و دیگران دردسر ایجاد می کنند.
- افسرده و غمگین هستند و ...



فعالیت شماره ۱۰: از بزرگان دین بیاموزیم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

☆ حسن ظن (به خدا) ناشی از حسن بندگی است.

امام علی علیه السلام

- ☆ گمان مرد به اندازه خرد اوست.
- ☆ برترین پارسایی حسن ظن است.
- ☆ از بدگمانی پرهیزید زیرا بدگمانی عبادت را تباه می کند.
- ☆ بدبینی شما به دیگری بدترین گناه و زشت ترین ستم است.

★ بدگمان دین ندارد.

★ آدم بد، به هیچ کس خوش بین نیست، زیرا همه را مانند خودش می‌داند.

★ آدم بدبین همواره بیمار است.



فعالیت شماره ۱۱: قصه خوانی



قلب کوچکم را به چه کسی بدهم؟

من قلب کوچولویی دارم؛ خیلی کوچولو؛ خیلی خیلی کوچولو.

مادر بزرگم می‌گوید: قلب آدم نباید خالی بماند. اگر خالی بماند، مثل یک گلدان خالی، زشت است و آدم را اذیت می‌کند.

برای همین هم، مدتی ست دارم فکر می‌کنم این قلب کوچولو را به چه کسی باید بدهم؛ یعنی، چه کسی را باید توی قلبم جا بدهم که از همه بهتر باشد؛ یعنی، راستش، چطور بگویم؟ دلم می‌خواهد تمام این قلب کوچولوی کوچولو را، مثل یک خانه‌ی قشنگ کوچولو، به کسی بدهم که خیلی خیلی دوستش دارم... یا ...

نمی‌دانم ... کسی که خیلی خوب است؛ کسی که واقعاً حقیقت است توی قلب خیلی کوچولو و خیلی تمیز من خانه داشته باشد.

من وقتی دیدم همه‌ی آدم‌های خوب را دارم توی قلبم جا می‌دهم، سعی کردم این عموی پدرم را هم ببرم توی قلبم و یک گوشه بهش جا بدهم... اما ... جا نگرفت ... هر چی کردم جا نگرفت ... دلم هم سوخت ... اما چکار کنم؟ جا نگرفت دیگر. تقصیر من که

نیست. حتماً تقصیر خودش است. یعنی، راستش، هر وقت که خودش هم، با زحمت و فشار، جا می‌گرفت، صندوق بزرگ پول هایش بیرون می‌ماند، و او، دوان دوان از قلبم می‌آمد بیرون تا صندوقش را بردارد... بله... تازه یواش یواش داشتم می‌فهمیدم که یک قلب کوچک کوچک، چقدر می‌تواند بزرگ باشد. بنابراین، یک شب که به یاد آن روزها و شب‌های خیلی سخت آن جنگ بزرگ افتادم، یک دفعه فریاد زدم: باقی قلبم را می‌بخشم به همه‌ی آن‌هایی که جنگیدند و دشمن بد را از خاک ما، از سرزمین ما، و از خانه‌ی

ما انداختند بیرون...

خب... حالا دیگر قلبم مثل یک شهر بزرگ شده بود. مدرسه داشت، بیمارستان داشت، سربازخانه داشت، کوچه و محله و خیابان داشت؛ و باز هم، یک عالم جای خالی داشت... این طور شد که به خودم گفتم: دیگر انتخاب کردن بس است. قلب من، مال همه و همه‌ی آدم‌های خوب سراسر دنیا است؛ از این سر دنیا تا آن سر دنیا

...

خودتان که می‌بینید. حالا، فقط یک جای خیلی خیلی کوچک در یک گوشه‌ی قلبم باقی مانده. می‌دانید آن جا را برای چه کسانی باقی گذاشتم؟ بله، درست است برای همه آدم‌های بد، به شرطی که خودشان را درست کنند و دست از بد بودن و بدی کردن بردارند؛ بچه‌ها را اذیت نکنند، دریاها را کثیف نکنند، جانورها را نکشند، و به کسی زور نگویند...

آدم‌های بد هم اگر خوب بشوند، خب حق دارند یک خانه‌ی کوچک توی قلب من داشته باشند... نه؟

هم کمی جا باقی بماند... شاید برای جنگل‌ها، پرنده‌ها، کوه‌ها، ماهی‌ها، آهوها، فیل‌ها... و خیلی چیزهای دیگر...

عجیب است واقعاً معلوم نیست این قلب است یا دریا. قلب به این کوچکی، آخر چطور هیچ وقت پر نمی‌شود؟ ها؟ خب این به من مربوط نیست.

شاید وقتی بزرگ بشوم، بفهمم که چرا اینطور است؛ اما حالا، تا وقتی توی قلبم جا هست، باید آن جا را ببخشم به آدم‌های خوب و مهربان...

قلب برای همین است دیگر. مگر نه؟

خب راست می‌گویم دیگه. نه؟

پدرم می‌گوید: قلب، مهمان‌خانه نیست که آدم‌ها بیایند، دو سه ساعت یا دو سه روز توی آن بمانند و بعد بروند. قلب، لانه‌ی گنجشک نیست که بهار ساخته بشود و در پاییز باد آن را با خودش ببرد...

قلب، راستش، نمی‌دانم چیست؛ اما این را می‌دانم که فقط جای آدم‌های خیلی خیلی خوب است - برای همیشه...

اما وقتی به قلبم نگاه کردم، دیدم، با اینکه مادر خوبم توی قلبم جا گرفته، خیلی هم راحت است، باز هم نصف قلبم خالی مانده...
خب معلوم است. من از اول هم باید عاقلم می‌رسید و قلبم را به هر دو تاشان می‌دادم؛ به پدرم و مادرم.

پس، همین کار را کردم.
بعدش، می‌دانید چطور شد؟ بله، درست است. نگاه کردم و دیدم که باز هم، توی قلبم، مقداری جای خالی مانده...

فوراً تصمیم گرفتم آن گوشه‌ی خالی قلبم را بدهم به چند نفر؛ چند نفر که خیلی دوستشان داشتم؛ و این کار را هم کردم:
برادر بزرگم، خواهر کوچکم، پدر بزرگم، مادر بزرگم، یک دایی مهربان و یک عموی خوش اخلاقم را هم توی قلبم جا دادم...
فکر کردم حالا دیگر توی قلبم حسابی شلوغ شده... این همه آدم، توی قلب کوچکی، مگر می‌شود؟

اما وقتی نگاه کردم، خدا جان خدا جان! می‌دانید چی دیدم؟
دیدم که همه‌ی این آدمها، درست توی نصف قلبم جا گرفته‌اند؛ درست نصف - با اینکه خیلی راحت هم ولو شده بودند و می‌گفتند و می‌خندیدند، و هیچ گله‌ای هم از تنگی جا نداشتند...

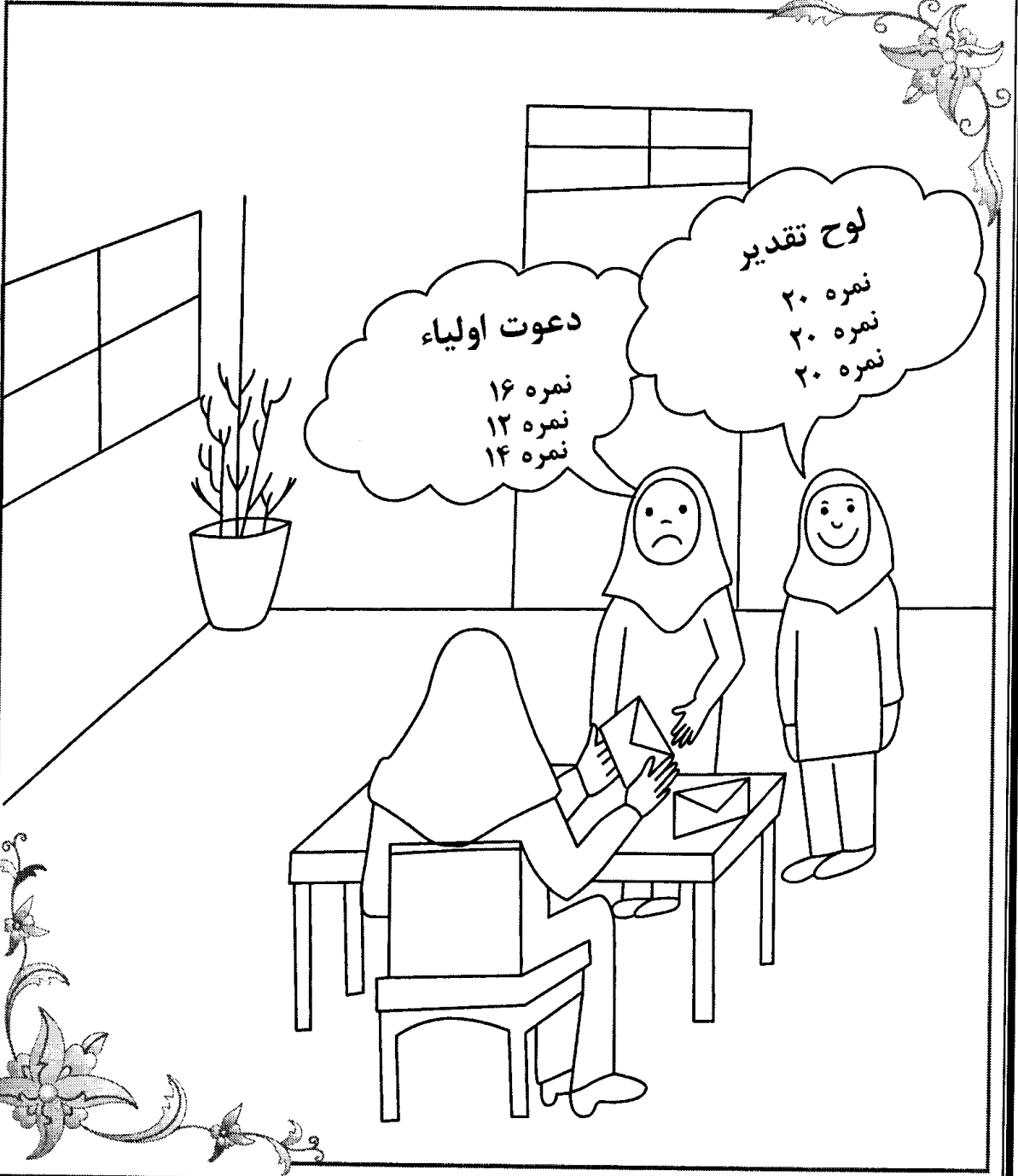
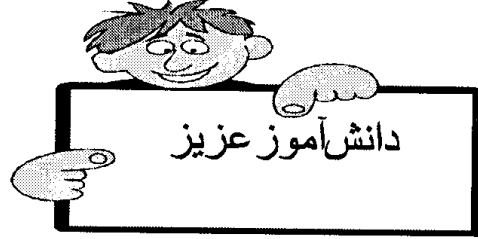
خب ... بعدش نوبت کی‌ها بود؟
بله، درست است. باقی قلبم، یعنی آن نصفه‌ی خالی را، با خوشحالی و رضایت، دادم به همه‌ی آدم‌های خوبی که توی محله‌ی ما زندگی می‌کنند، و همه‌ی قوم و خویش‌های خوبی که دارم، و همه‌ی دوستانم، و همه‌ی معلم‌هایی که بچه‌ها را دوست دارند...
و خودتان می‌دانید چی شد...

(خدایا! چیز به این کوچکی، چطور می‌تواند اینقدر بزرگ باشد؟)

«نادر ابراهیمی»



تكميل برگ شكوفه واحد كار ((حسن ظن))



آن چه که از این واحد کار آموختیم:

من به همه دوستانم حسن ظن دارم زیرا:

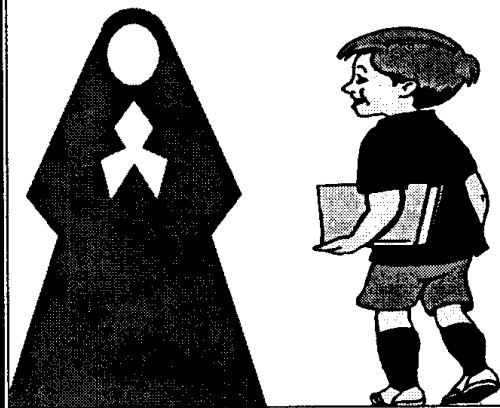
- ★ همه‌ی آنها را دوست دارم.
- ★ همه آنها مرا دوست دارند.
- ★ تا حال رفتارهای بدی از آنها مشاهده نکرده‌ام.
- ★ تا حال نسبت به آنها بدی نکرده‌ام.

حسن ظن داشتن دارای فایده‌های زیر است:

- ★ خداوند کسانی را که به دیگران حسن ظن داشته باشد، دوست دارند.
- ★ کسی که حسن ظن داشته باشد، از عقل پیروی می‌کند.
- ★ کسی که حسن ظن داشته باشد، اعتماد دیگران را جلب می‌کند.
- ★ کسی را که حسن ظن داشته باشد، آرامش خاطر خواهد داشت.
- ★ کسی را که حسن ظن داشته باشد، دوستانش زیاد می‌شود.
- ★ کسی را که حسن ظن داشته باشد، دوستی اش با دیگران طولانی می‌شود.
- ★ آن کس که حسن ظن داشته باشد، از غیبت و تهمت دور می‌ماند.

به این افراد حسن ظن ندارم:

- ★ کسی که به دیگران ظلم می‌کند.
- ★ کسی که به کارهای زشت دعوت می‌کند.
- ★ کسی که شناخت کافی از او ندارم.
- ★ کسی به «دست کجی» بودن شهرت پیدا کرده است.
- ★ کسی که غیبت می‌کند.
- ★ کسی که سخن چینی می‌کند.



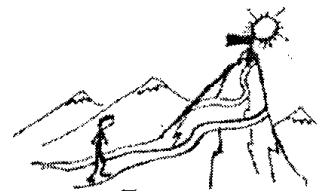


مهارت: شرافت

واحد کار: حیاء

بخش اول: آن چه که باید درباره‌ی «حیاء» بدانیم.

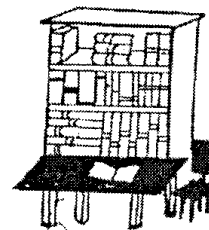
هدف:



۱- دانش آموز با جایگاه حیاء آشنا می‌گردد.

۲- دانش آموز در مواقع مقتضی حیاء می‌ورزد.

مبانی:



حیاء یکی از مهمترین صفات نفسانی است که تأثیر فراوانی بر حوزه های مختلف زندگی اخلاقی ما دارد، نقش بارز این تأثیر بازدارندگی است.

حیاء چیست؟

حیاء در لغت به مفهوم شرمساری و خجالت است که در مقابل آن «وقاحت» و بی شرمی قرار داد. در فرهنگ عالمان اخلاق، حیاء نوعی انفعال و انقباض نفسانی است که موجب خودداری از انجام امور ناپسند در انسان می‌گردد و منشاء آن ترس از سرزنش دیگران است.

مطالعه درباره مفهوم «حیاء» در آیات و روایات نشان می‌دهد که منشاء پیدایش این حالت، درک حضور در محضر ناظری آگاه، محترم و گرانمایه است. این مفهوم را در خلال آن چه که در قرآن و سنت در باب حیاء آمده است، به وضوح می‌توان مشاهده کرد.

این مفهوم، قدر مشترک میان انواع حیاء است. بنابراین حیاء دارای سه رکن است: فاعل، ناظر و فعل.

فاعل در حیاء، شخصی است برخوردار از کرامت و بزرگواری نفسانی.

ناظر در حیاء، شخصی است که مقام و منزلت او در چشم فاعل عظیم و شایسته احترام است و فعلی که رکن سوم برای تحقق حیا است، فعل زشت و ناپسند است که از انجام آن خودداری می شود. در نتیجه در تفاوت میان «حیاء» با «خوف» و «تقوی» می توان گفت که محور بازدارندگی در حیاء، ادراک حضور ناظر محترم و بلند مرتبه و حفظ حرکت و حریم اوست؛ حال آن که محور بازدارندگی در خوف و تقوی، درک قدرت خداوند و ترس از مجازات اوست.

شایان ذکر است که اگر چه چهره ی بارز و جوهره حیاء، بازدارندگی از ارتکاب اعمال زشت است، قهراً این بازدارندگی، انجام اعمال نیک را در پی خواهد داشت. همچنین گفتنی است که حیاء در حوزه های مختلفی مطرح است که در این جا تنها بحث عام و کلی مربوط به حیاء مطرح می شود.

ارزش حیاء

رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حیاء را زینت آدمی شمرده و فرموده است:

«بی شرمی با هیچ چیز همراه نشد مگر آن که آن را زشت گردانید و حیاء با هیچ چیز همراه نگشت، مگر این که آن را آراست.»^۱

و امام علی عَلِيٌّ نیز فرموده است:

«هر که پوشش شرم گزیند کس عیب او نبیند.»^۲

امام صادق عَلِيٌّ نیز جایگاه حیاء را در رأس مکارم اخلاقی دانسته و می فرماید:

۱- نهج البلاغه: حکمت ۲۲۳

۲- عذر الحکم: حکمت ۶۰۸۲

«مکارم اخلاق یکی بسته به دیگری است، خداوند آن ها را به هر که خود خواهد، دهد. ممکن است در مرد باشد و در فرزندش نباشد، در بنده باشد و در مولای او نباشد. (آن ها عبارتند از:) راستگویی، صداقت با مردم، بخشیدن به مسکین، جبران کردن خوبی ها، امانتداری، صله ی رحم، دوستی و مهربانی و مهربانی با همسایه و یار، میهمان نوازی و در رأس همه حیاء»^۳

امام علی علیه السلام در باب نقش کلیدی حیاء فرمود:

«حیاء وسیله ی رسیدن به هر زیبایی است.»^۴

اهمیت حیاء در حدی است که امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ایمان ندارد کسی که حیا ندارد.»^۵

از سیره ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گزارش شده است که هرگاه با مردم صحبت می کرد، عرق شرم بر پیشانی داشت و هیچ گاه به آنان خیره نمی شد. گاهی شرمساری ماهیتی منفی می یابد و آن در صورتی است که منشاء آن حماقت، جهالت و ضعف نفس باشد. این نوع شرم و حیاء در اخلاق اسلامی به شدت مورد نکوهش قرار گرفته و فضیلت اخلاقی به شمار نیامده است، بلکه مانع رشد و تعالی انسان و موجب عقب ماندگی او در زمینه های مختلف می گردد، در روایات نیز این نوع شرم، به حیای حماقت و جهل و حیای ضعف یاد شده است.

اسباب و موانع حیاء:

برخی از اموری که در روایات به عنوان اسباب حیاء مطرح شده است به قرار زیر است:

۱- عقل

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ راهب مسیحی (شمعون بن لاوی بن یهودا) که از او درباره ی

۳- کافی، جلد ۱ ص ۵۵

۴- تحف العقول ص ۸۴

۵- کافی جلد ۲ ص ۱۰۶

ماهیت و آثار عقل پرسیده بود، فرمود:

عقل موجب پیدایش حلم است و از حلم، علم و از علم، رشد و از رشد، عفاف و از عفاف، خویشتن داری و از خویشتن داری، حیاء و از حیاء، وقار و از وقار، مداومت بر عمل خیر و تنفر از شر و از تنفر از شر، اطاعت نصیحت گوی، حاصل می گردد.^۶

۲- ایمان

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ایمان ندارد کسی که حیاء ندارد.»

همچنین در روایات، اموری به عنوان موانع حیاء و یا عبارت دیگر علل بی حیایی یا کم حیایی معرفی شده اند که مهم ترین آن به شرح زیر است:

۱- از میان برداشتن پرده ها و حریم ها

امام کاظم علیه السلام به یاران خود توصیه می فرمود:

پرده شرم و آزرم میان خود و برادرت را بر مدار و مقداری از آن را باقی گذار؛ زیرا برداشتن آن، برداشتن حیاء است.^۷

۲- دست نیاز به سوی مردم دراز کردن

امام صادق علیه السلام فرمود:

دست نیاز به سوی مردم دراز کردن، عزت را سلب می کند و حیاء را از بین می برد.^۸

۳- زیاد سخن گفتن

امام علی علیه السلام فرمود:

هر که پر گفت، راه خطا بسیار پوید و آن که بسیار خطا کرد، شرم او اندک شود و آن که شرم او اندک شود، پارسایی او کم گردد. و آن که پارسایی اش اندک گردد، دلش

۶- کافی جلد ۲ ص ۱۰۶

۷- کافی جلد ۲ ص ۶۷۲

۸- کافی جلد ص ۱۴۸

بمیرد.^۹

۴- شراب خواری

به امام رضا علیه السلام منسوب است که در شرح علت تحریم خمر فرمود:
خداوند تعالی شراب را حرام فرمود؛ زیرا شراب تباهی می آورد، عقل ها را در شناخت
حقایق باطل می کند و شرم و حیاء را از چهره فرد می زداید.^{۱۰}

آثار حیاء:

در روایات، آثار فراوانی اعم از دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، نفسانی و رفتاری
برای حیا بیان شده است که به برخی از آنها به شرح زیر است:

۱- محبت خداوند

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

خداوند انسان با شرم و حیاء و پاکدامن را دوست دارد و از بی شرمی گدای سمج نفرت
دارد.^{۱۱}

۲- عفت و پاکدامنی

امام علی علیه السلام فرمود:

ثمره ی حیاء، عفت و پاکدامنی است.^{۱۲}

۳- پاک شدن گناهان

امام سجاد علیه السلام فرمود:

چهار چیز است که هرکس را باشد، اسلام اش کامل و گناهانش پاک گردد و
پروردگار خود را ملاقات می کند در حالی که خداوند عزوجل از او خشنود است: هر

۹- نهج البلاغه ح ۳۴۹

۱۰- فقه الرضا (ع) ص ۲۸۲

۱۱- کافی جلد ۲ ص ۱۱۲

۱۲- عذر الحکم: ۴۶۱۲

کس به آن چه به نفع مردم برخویشتن قرار داده برای خدا انجام دهد و زبانش با مردم راست باشد و از هر چه نزد خدا و نزد مردم زشت است شرم کند و با خانواده خود خوشرفتار باشد.^{۱۳}

۴- رسول خدا ﷺ در شرح پاره ای آثار شرم و حیاء فرمود:

اما آن چه از حیاء نشأت می گیرد، نرمش، مهربانی، در نظر داشتن خدا در آشکار و نهان، سلامت، دوری کردن از بدی، خوشرویی، گذشت و بخشندگی، پیروزی و خوشنامی در میان مردم است. این ها فوایدی است که خردمند از حیاء می برد.^{۱۴}

در متون اخلاقی اسلام پیامدهای بسیاری برای «وقاحت» و بی شرمی بیان شده است که به دلیل اختصار تنها به یک روایت در این باب اکتفا می شود:

امام صادق علیه السلام به شاگرد خود «مفضل» می فرماید:

«ای مفضل، اگر حیاء نبود، انسان هیچ گاه مهمان نمی پذیرفت، به وعده وفا نمی کرد، نیازها (ی مردم) را برآورده نمی کرد. از نیکی ها بر حذر بود و بدی ها را مرتکب می شد. بسیاری از امور لازم و واجب نیز برای حیاء انجام می شود. بسیاری از مردم، اگر حیاء نمی کردند و شرمگین نمی شدند، حقوق والدین را رعایت نمی نمودند، هیچ صله ی رحمی نمی کردند، هیچ امانتی را به درستی باز پس نمی دادند و از فحشا بر حذر نبودند.^{۱۵}»

موارد حیاء:

گفته شد که حیاء، شرم از انجام اعمال زشت در محضر ناظر محترم است. بنابراین: اولاً، در متون اخلاقی اسلامی خداوند و ناظران و نمایندگان او، حقیقت الهی و انسانی فرد و دیگران، به عنوان ناظرانی که باید از آنها شرم و حیاء ورزید، مطرح شده اند. ثانیاً، قلمرو حیا امور زشت و ناپسند است و شرمساری در انجام نیکی ها هیچ گاه پسندیده نیست. ولی

۱۳- خصال: جلد ۱ ص ۲۲۲

۱۴- بحار الانوار: جلد ۳ ص ۸۱

۱۵- عیون اخبار الرضا: ج ۴ ص ۴۵

این حد و مرز در بسیاری از موارد از سوی مردم رعایت نمی شود. منشاء این امرگاهی جهالت و گاهی بی مبالاتی است. در بسیاری از روایات حیاء ورزی در برخی موارد ممنوع شده است.

به نظر می رسد که با وجود ضابطه ی پیش گفته در مفهوم حیاء، این تأکید به دلیل آن است که انسان نسبت به این موارد نوعی شبهه ی علمی دارد و تا حدودی توجیهاتی جهت حیا ورزی در آن موارد برای خود، دست و پا می کند، در حالی که تصورات او باطل است.

برخی از مواردی که جای حیاء ورزیدن نیست، بدین قرار است:

۱- حیاء ورزیدن از گفتار، کردار و درخواست حق.

پیامبر خدا ﷺ فرمود:

«هیچ عملی را از روی ریا و خودنمایی انجام مده و از سر شرم آن را رها مکن.»^{۱۶}

۲- حیاء ورزیدن از تحصیل علم.

امام علی علیه السلام می فرماید:

«کسی شرم نکند از آموختن آن چه نمی داند.»^{۱۷}

۳- حیاء ورزیدن از تحصیل درآمد حلال:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که از طلب مال حلال حیاء نکند، هزینه های سبک شود و خداوند خانواده اش

را از نعمت خویش بهره مند گرداند.»^{۱۸}

۴- حیاء ورزیدن از خدمت به مهمان.

امام علی علیه السلام فرمود:

۱۶- کافی جلد ۲ ص ۱۱۱

۱۷- نهج البلاغه: حکمت ۱۸۲

۱۸- تحف العقول: ص ۵۹

«سه چیز است که نباید از آن شرم کرد: از جمله خدمت کردن به مهمان.»^{۱۹}

۵- حیاء ورزیدن از احترام گذاشتن به دیگران.

امام علی علیه السلام فرمود:

«سه چیز است که نباید از آن ها شرم کرد، از جمله برخاستن از جای خود برای پدر و

معلم.^{۲۰}

۶- شرم از اعتراف به ندانستن.

امام علی علیه السلام فرمود:

«اگر از کسی سؤالی کردند و نمی داند، شرم نکند از این که بگوید: نمی دانم.»^{۲۱}

۷- شرم از درخواست از خداوند.

امام علی علیه السلام فرمود:

هیچ چیز در نزد خدا محبوبتر از آن نیست که از او چیزی درخواست شود، پس هیچ

یک از شما نباید شرم کند از این که از رحمت خداوند درخواست کند، اگرچه (خواسته

ی او) یک بند کفش باشد.)^{۲۲}

۸- شرم از بخشش اندک.

امام علی علیه السلام فرمود:

«از بخشش اندک شرم مدار که محروم کردن از آن کمتر است.»^{۲۳}

۹- شرم از خدمت به خانواده

۱۹- عذرالحکم، حکمت ۴۶۶۶

۲۰- عذرالحکم، حکمت ۴۶۶۶

۲۱- نهج البلاغه، حکمت ۸۲

۲۲- کافی، جلد ۴ ص ۲۰

۲۳- نهج البلاغه، حکمت ۶۷

۲۴- کافی، جلد ۲ ص ۱۲۳

امام صادق علیه السلام مردی از اهل مدینه را دید که چیزی برای خانواده اش خریده و با خود می برد، آن مرد چون امام را دید، خجالت کشید. امام علیه السلام فرمودند: «این را خودت خریده و برای خانواده ات می بری؟ به خدا سوگند، اگر اهل مدینه نبودند (که سرزنش و خرده گیری می کنند) من هم دوست داشتم، برای خانواده ام چیزی بخرم و خودم ببرم.»^{۲۴}



از بزرگان دین بیاموزیم

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم:

- هر یک از شما باید از دو فرشته ای که با خود دارد حیاء کند، هم چنان که از دو همسایه خوب خود که شب و روز در کنارش هستید حیاء می کنید. میزان الحکمه: ۴۵۹۳
- هر دینی را خوبی است، خوی اسلام حیاست. میزان الحکمه: ۴۵۶۶
- حیاء همه ی دین است. میزان الحکمه: ۴۵۶۷
- کسی که در آشکار از خدا حیا نکند، در پنهان نیز از او حیاء نکند. میزان الحکمه: ۴۵۸۲
- امام علی علیه السلام:
- حیاء کمال بزرگواری و بهترین خوی است. میزان الحکمه: ۴۵۴۵
- حیاء کلید همه ی خوبی هاست. میزان الحکمه: ۴۵۴۶
- هر کس که حیاء، جامه ی خود را بر او بپوشاند، عیش بر مردم پوشیده ماند. میزان الحکمه: ۴۵۴۹
- علت پاکدامنی حیاءست. میزان الحکمه: ۴۵۵۷
- حیاء ریشه ی جوانمردی و پاکدامنی میوه ی آن است. میزان الحکمه: ۴۵۵۸
- در شرم و حیای آدمی همین بس که افراد رفتار ناخوشایند نسبت به کسی سر نزنند. میزان الحکمه: ۴۵۶۰
- حیاء فروهستن چشم است. میزان الحکمه: ۴۵۶۱
- اوج حیاء این است که آدمی از خودش حیا کند. میزان الحکمه: ۴۵۹۸

- بهترین پارسایی این است که کاری را که در آشکار از انجامش شرمی کنی در تنهایی خود نکنی.
میزان الحکمه: ۴۶۰۱

امام سجاد علیه السلام:

- از خدا بترس چون او بر تو تواناست و از او حیاء کن زیرا به تو نزدیک است.
میزان الحکمه: ۴۵۸۸

امام صادق علیه السلام:

- حیاء نوری است که گوهر آن سینه ی ایمان است، معنای حیاء آن است که در برابر هر آن چه با توحید و معرفت ناسازگار است خویشتنداری کنی.
میزان الحکمه: ۴۵۴۱

- حیاء و پاکدامنی و کندی (منظور کندی زبان نه کندی دل) از ایمان است و بی حیایی از نافرهیختگی است و نافرهیختگی در آتش است.
میزان الحکمه: ۴۵۶۴

- حیاء بر دو گونه است، یک حیاء ضعف و ناتوانی است و حیای دیگر، قدرت و اسلام و ایمان.
میزان الحکمه: ۴۵۷۸

امام کاظم علیه السلام:

- در نهان از خدا حیاء کنید، هم چنان که در آشکار از مردم حیاء دارید.
میزان الحکمه: ۴۵۸۹

- رحمت خدا بر کسی که از خدا چنان که باید شرم کند؛ پس، «سر» و «اندیشه های خود» و «شکم و خوراک» خود را پاس دارد و «مردن و پوسیدن» را به یاد داشته باشد و بداند که بهشت در میانه ی سختی هاست و دوزخ در میانه ی خواهش ها و هوس ها.
میزان الحکمه: ۴۵۹۶

- امام حسن عسگری علیه السلام:

کسی که از مردم حیا نداشته باشد از خدا حیاء ندارد.
میزان الحکمه: ۴۵۸۰



بخش دوم: شیوه کار با دانش آموزان (فعالیت‌ها)



فعالیت شماره ۱: قصه خوانی

قوی، اما امین

چند روزی بود که در راه بود. بیابان‌های خشک و صحرای داغ و آفتاب سوزان و شب‌های شعله‌ور از گرما و حرارت، نفس او را بریده بود، خصوصاً آذوقه‌ای هم نداشت. چند روزی بود که به علت ترس از کشته شدن و یا دستگیری توسط مأموران حاکم ستمگر از شهر و مملکتی که در آن زاده شده بود، فرار کرده و سر به بیابان‌ها گذارده بود. دیگر رمقی برایش نمانده بود که از دور کم‌کم شبیحی پدیدار شد. گمان کرد که چشمانش سیاهی رفته یا سرابی بیش نیست، اما نزدیکتر که شد درختی دید و سر و صدای چند نفر را شنید و تعدادی گله‌های بز و گوسفند در دور دست مشاهده کرد.

نزدیک چاه آب رسیده بود. اندکی ایستاد. نگاهی به اطراف انداخت. یک چاه آب دید که سنگی بزرگ، نزدیک دهانه آن قرار داشت و کار آب کشیدن را مشکل می‌کرد. تعدادی چوپان و چند گله کوچک و بزرگ که دور چاه جمع شده بودند، اما آن طرف‌تر! آن‌ها چه کسانی هستند؟ چرا اینجا؟ دو تا دختر همراه چند گوسفند در این صحرا؟ چرا کناری ایستاده‌اند. مگر نه این است که گوسفندان زبان بسته، تشنه هستند. پس چرا به آن‌ها آب نمی‌دهند؟ یاد تشنگی و خستگی و گرسنگی شدید خود افتاد، اما ناگهان غیرتش جوشید. شاید این دختران در این بیابان به جهت ناچاری آمده و محتاج کمک باشند. ابتدا باید فکر آنها بود. بعد به فکر خودم باشم.

به نزدیکی آنها که رسید، با رعایت ادب، سرش را به زیر انداخت و چشمانش را به زمین خیره کرد و با صحبتی کوتاه پرسید، شما اینجا چه می‌کنید؟ در این بیابان سوزان و با بودن این مردان غریبه! آیا از من کاری ساخته است؟ آنها همراه ادب و رعایت حیاء و عفت و

باوقار در حالی که سعی می کردند، مراقب پوشش خود در مقابل این جوان نامحرم باشند، گفتند:

- پدر ما پیر است و دیگر نمی تواند همراه گوسفندان بیاید، لذا ما ناچاریم آنها را به صحرا بیاوریم. الان هم برای سیراب کردن آنها اینجا آمده ایم و تا آن مردان نامحرم هستند، صبر می کنیم و بعد گوسفندانمان را سیراب می کنیم.

او که ناگهان از این همه حیا و عفت و ایمان خوشحال شده بود (زیرا از شهری پر از ظلم و فساد و گناه فرار کرده بود) با کسب اجازه از آن ها گوسفندان آنان را نزدیک چاه آورد. دیگران تا آن غریبه را با آن همه ابهت و وقار دیدند، کنار رفتند و منتظر شدند که چه می خواهد بکند. او ابتدا سراغ آن تخته سنگ بزرگ رفت و با قوت و نام خدا آن را کنار زد.

آنگاه با وجود خستگی فراوان با کشیدن چند دلو بزرگ آب، همه آن گوسفندان را سریع سیراب کرد و به سرعت به نزد همان دختران برگشت و با خداحافظی سریع، مجدداً نزد چاه آمد. کمی آب نوشید. بعد برخاست و کنار سایه ای رفت و دست به دعا برداشت که: ای خدا (من گرسنه و خسته و بی پناه و غریب) به هر آنچه از خیر و خوبی که برای من نازل کنی و بفرستی بسیار نیازمندم.

در حال استراحت بود که ناگاه دید از دور کسی به آن سمت می آید. یکی از همان دخترها بود، که در کمال حیا و پوشش کامل و نگاه به زیر به سمت او می آمد. نزدیک او که رسید، ایستاد. بعد با صدایی معمولی و کوتاه گفت:

- ما چون زودتر از هر روز به خانه برگشتیم و ماجرا را برای پدر پیر، اما مهربان و با ایمانمان گفتیم، او بسیار خوشحال شد. چون خودش نتوانست خدمت شما بیاید، مرا فرستاده که شما را نزد ایشان ببرم.

به راه افتادند. طبعاً چون او غریب بود، عقب تر می آمد. اما ناگهان ایستاد. چهره اش بسیار گرفته و ناراحت بود، زیرا گاه نسیم ملایمی می وزید. با خود گفت: «من جوان غیور

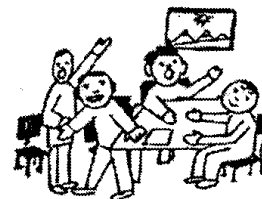
و با ایمانی هستم و از این وضع خوشم نمی آید، پس چه بهتر است که...»
ناگاه دختر را صدا زد و گفت:

- من از خاندان بزرگ و تربیت یافته ای هستم. خاندان و مردمی که هیچگاه خوش ندارند که چشمشان به زنان نامحرم بیفتد، یا عقب تر از آنها راه بروند. لذا من جلوتر می روم و شما عقب تر بیایید. این گونه بهتر است. اگر سر دو راهی یا پیچی رسیدیم، شما با علامت دادن و اشاره کردن یا انداختن سنگریزه ای مرا به آن سمت راهنمایی کنید.

دیگر به خانه آن مرد مسن اما نورانی رسیده بودند. هر دو بسیار خوشحال و شادمان بودند. زیرا جوان که تا به حال از حیاء و عفت و ایمان آن دختران تعجب کرده بود (در آن زمان گناه و بندگی شیطان) حالا فهمیده بوده که آنها دختران یکی از مردان و فرستادگان بزرگ خدا هستند و در دامان یک پیامبر الهی تربیت شده اند. آن مرد خدا هم فهمیده بود که این جوان که دخترانش از دو صفت نیکوی او یاد کرده بودند، یعنی قدرتمند اما با امانت و پاک سیرت، از خاندان پیامبران الهی است.



فعالیت شماره ۲: بحث و گفتگو



پس از نقل قصه «قوی اما امین» با طرح سؤالات زیر در خصوص حیاء با دانش آموزان بحث و گفتگو می کنیم.

۱- حیاء چیست؟

حیاء در لغت به معنی شرم، شرم داشتن و شرمنده شدن آمده است که در مقابل آن وقاحت و بی شرمی قرار دارد.

۲- اعمال افراد باحیاء چگونه است؟

- رعایت ادب در رفتار با بزرگترها، سکوت در مقابل درشتی دیگران، به ویژه در مقابل پدر و مادر سر به زیر انداختن.

- نگاه نکردن مستقیم به چشم نامحرمان در هنگام صحبت کردن.

- در جمع در گوشی با کسی صحبت نکردن.
- دراز نکردن پا جلوی بزرگترها و در میهمانی ها
- با لباس مناسب نزد مهمان آمدن (با لباس زیر و نامناسب در جمع ظاهر نشدن)
- بلند صحبت نکردن و آرام و شمرده حرف زدن (رعایت نزاکت)
- پرتاب نکردن چیزی که قصد داریم به دیگران بدهیم.
- حفظ حرمت و احترام دیگران در قرض دادن و امانت دادن.
- دست نیاز به طرف هر کسی دراز نکردن.

۳- آثار رعایت حیاء در زندگی

- افزایش محبوبیت.
 - کسب رضایت خداوند.
 - پاک شدن گناهان.
 - معروف شدن به پاکدامنی.
 - افزایش اعتماد مردم.
 - آرامش در زندگی.
- ### ۴- در چه مواردی حیاء لازم نیست؟
- در موقع گفتن حرف حق و حق خواهی.
 - حیاء ورزیدن در تحصیل علم.
 - تحصیل درآمد حلال (کسب).
 - پذیرایی نکردن از مهمان بخاطر خجالت و حیاء.
 - حیاء ورزیدن از احترام گذاشتن به دیگران (مثل سلام نکردن بخاطر خجالت کشیدن).
 - شرم از اعتراف به ندانستن (گفتن نمی دانم).
 - شرم از درخواست از خداوند.
 - شرم از بخشش اندک.
 - شرم از خدمت به خانواده و ...



فعالیت شماره ۳: شعر خوانی



تو، خوب و با حیایی

عزیز اهل ایمان
حبیب مؤمنانی
تو بنده ی خدایی
تو از گنه جدایی
همه زدل بگویند
«تو خوب و با حیایی»

تو پاک و با وفایی
تو نیک و با صفایی
تو از بدی به دوری
تو از جفا، رهایی
کلام، نیک گویی
عفیف و پاک جانی

«اسماعیل کریم زاده»

سفارش قرآن

از کلمات زشت و بد
دوری نمایم تا ابد
هر کس، کار زشتی، کنه
جای اون تو، جهنمه
هر کس، حرف بد، بزنه
بی ادب و بد دهنه
حرفهای بد، آدمی را
خوار می کنه، پیش خدا

خدای خوب و مهربان
سفارش کرده در قرآن
دوری کنیم ما آدمها
از تمامی زشتی ها
از دلها، کینه دور کنیم
با رحمت، آن را نور کنیم
برای دوست و آشنا
مهربون باشیم همه جا

«اسماعیل کریم زاده»

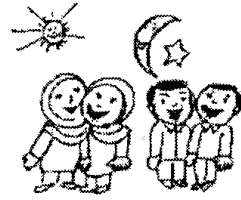


فعالیت شماره ۴: تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه این واحد کار تصویر صحنه ای است که پدر یا مادری در حال نصیحت کردن (تذکر) فرزند خود می باشد و فرزند از روی حیاء سکوت می کند و سر به زیر دارد از دانش آموزان می خواهیم ضمن رنگ آمیزی داستان کوتاهی درباره آن بنویسند.



فعالیت شماره ۵ - زنگ تفریح



الف) لطیفه

همسفر

برای عمه یک سطل آلبالو چیده بودند. شب تصمیم گرفتند که سطل آلبالو را فردا صبح، حمزه به شهر ببرد.

صبح آن روز که هوا تاریک روشن بود، حمزه به دنبال ماشین رفت، اما از ماشین خبری نبود. روستا سه ماشین وانت بار داشت. آن طور که می گفتند، یکی از ماشینها که اصلاً شب را به ده نیامده بود. آن یکی هم شبانه مریضی را به شهر برده بود. سومی هم خراب بود. با الاغ هم که نمی شد رفت، چون فصل کار بود و به آن ها برای حمل گندم به خرمن احتیاج بود.

به این ترتیب حمزه پیاده به راه افتاد. هنگام رفتن مادر با دلسوزی گفت: «ننه اگر امروز صبر می کردی، فردا با ماشین می رفتی. آخر زیادی راه تو را خسته می کند!» حمزه جواب داد: «ننه تو هم چیزهایی می گویی ها! چند ساعت راه که چیزی نیست، تازه، من که دیگر بچه نیستم...» حمزه راست می گفت، او بچه نبود، بلکه نوجوانی چهارده ساله و قوی بود. حمزه تا کلاس پنجم دبستان درس خوانده، و بعد مشغول کار شده بود.

حمزه به زودی دهکده را با خانه های کج و کوله آن پشت سر گذاشت. او سطل را از این دست به آن دست می داد تا یک دستش زیاد خسته نشود. جاده ی خاکی که حمزه در آن قدم برمی داشت، از میان گندمزارهای طلایی و تپه های بلند می گذشت. نسیم خنکی که می وزید، بوی ساقه ی گندم را می داد. آسمان مخصوصاً در بالای تپه ها، از آبی به کبودی می زد.

در تابستان هوا زود روشن می شود، هوا روشن شده بود. اما هنوز از خورشید خبری نبود. حمزه نصف راه را آمده بود و تقریباً کمی هم خسته شده بود. او از جاده بیرون رفت و مدت کمی در نزدیک ساقه های گندم مشغول استراحت شد.

وقتی که می خواست دوباره به راه بیافتد، یک مرد الاغ سوار به او رسید مرد الاغ سوار پنجاه ساله به نظر می رسید. ته ریش سفید و زبری صورت او را پوشانده بود و یک کلاه لبه

دار (شاپو) سرش بود، مرد از اهالی روستای حمزه نبود. او گفت که از روستای دیگری است. مرد الاغ سوار وقتی که فهمید حمزه می خواهد با پای پیاده به شهر برود، با تعجب گفت: «پیاده می خواهی بروی؟! آن هم با یک سطل پرا!» حمزه با سرافرازی شانه ها را بالا انداخت و گفت: «پیاده راه رفتن که چیزی نیست، دیگر چیزی نمانده به شهر برسیم.» مرد آهی کشید و گفت: «جوانی هم برای خودش عالمی دارد!» این حرف مرد باعث شد که حمزه احساس خوشبختی بکند.

- راستی توی سطل چی هست؟ آن را به من بده بردارم، هر چند که راه زیادی را آمده ایم، اما الاغ هنوز جوان است.

از این گفته مرد، حمزه هر چند که ظاهراً راضی نبود، اما خوشحال شد. حمزه سطل را به مرد داد. مرد با یک دستش بر گهای روی سطل را کنار زد و گفت: «هوم، آلبالو!» - برای عمه ام می برم، بفرمایید بخورید.

مرد برای اینکه تعارف حمزه را رد نکند، یک دانه آلبالو برداشت. بعد از مدتی که هر دو ساکت بودند، مرد گفت: «به نظر تو عجیب نیست در حالی که ماه در آسمان است خورشید در بیاید؟!»

خورشید کم کم داشت از پشت کوههای شرق بالا می آمد و در غرب ماه مانند مه سفید و بی نور به نظر می رسید.

حمزه در حالی که وانمود می کرد این حرف برایش چیز جالبی نیست گفت: «این که تعجب ندارد، یک روز که خورشید در آمده بود، من سه، چهار تا ماه دیدم!» - سه چهار تا ماه؟

حمزه با شیطنت خندید و گفت: «آخر می دانی، ما توی دهان به سر کچل ماه می گوئیم» مرد هم خندید، اما معلوم بود که از این موضوع زیاد خوشش نیامده است. دوباره در سکوت به حرکت خود ادامه دادند.

باز هم مرد بود که این سکوت را شکست و پرسید: «مسخره کردن کسانی که عیب دارند، به نظر تو درست است؟»

- درست، کچلها... خوب دیگر، مسخره که نیست، شوخی... مرد گفت: «درست است که این یک شوخی است، اما کسی که سرش بی مو است حتماً از شنیدن حرف تو ناراحت

می شود.» حمزه که بر اثر تند راه رفتن به نفس نفس افتاده بود، گفت: اینجا که... کچل نیست... اما من می دانم، حتی اگر هم بود... ناراحت نمی شد.

مرد چون دید حمزه خسته شده است از الاغ پایین آمد و به حمزه گفت که سوار آن بشود. حمزه به اصرار مرد، سوار الاغ شد و سطل خودش را هم در بغل گرفت. آنها دوباره به راه افتادند.

حمزه هر چند که خجالت می کشید، اما واقعاً در دلش شاد بود. او با خودش می گفت: به نظر من این مرد بهترین آدم روی زمین است! بعد رو به مرد کرد و به شوخی گفت: «به نظر شما اصلاً یک کچل می تواند به خوبی شما باشد؟» و به دنباله حرفهایش خندید.

مرد در حالی که کلاه لبه دارش را روی سرش جابجا می کرد، گفت: «البته من خوب نیستم، فقط وظیفه ام را انجام دادم، اما از کجا معلوم که یک نفر بی مو وظیفه اش را نشناسد؟»
- کچل و وظیفه شناسی!؟

مرد گفت: «ما یک فامیل داریم، آن قدر خوب است که حد ندارد، اما بیچاره به گفته تو کچل است...» صحبتهای آنها همانطور روی خوب یا بد بودن آدم کچل ادامه داشت...
آفتاب، دیگر بالا آمده بود و هوا کم کم داشت گرم می شد. از ماه هم، که باعث این همه بگو و مگو شده بود، دیگر خبری نبود. با گرم شدن هوا، جیرجیرکها توی گندمزارها هم جیغ و داد کنان آواز می خواندند.

آنها دیگر به نزدیکی های شهر رسیده بودند. حمزه انگار که خودش صاحب الاغ باشد، همین طور سوار آن بود. مرد هم بدون اینکه چیزی بگوید، کنار الاغ راه می رفت.

دو طرف جاده انباشته از درخت بود. بعد از درختان، مزارع شهر قرار داشت. حمزه یک دفعه متوجه شد که خیلی وقت است سوار الاغ شده است، الاغ را نگه داشت و از روی آن پایین پرید، بعد سطل آلبالو را هم از روی پالان خر برداشت. حمزه با شرمندگی گفت:
- بفرمایید سوار شوید، ما امروز کلی به شما زحمت دادیم.

- این حرف ها چی است بابا، اصلاً چرا به این زودی پیاده شدی؟

- سلامت باشید، زیاد سوار شدیم.

باد یک دفعه از طرف مزارع سبز شروع به وزیدن کرد. وقتی که مرد می خواست سوار

الاغ شود، باد شدیدتر شد و کلاه لبه دار او را از سرش برداشت. حمزه مثل اینکه چیز عجیبی دیده باشد، چشمانش از تعجب گرد شد. روی سر مرد حتی یک دانه هم مو نبود، سر او طاس طاس بود.

مرد وقتی که برگشت تا کلاهش را روی زمین بردارد، برای یک لحظه چشمش به چشم حمزه افتاد. حمزه از خجالت سرخ شده بود. او با عجله سطل را برداشت و دیوانه وار به طرف شهر دوید. حمزه پاهایش می لرزید، سکندری می خورد، اما به دویدنش ادامه می داد.

مرد کلاه خود را از روی زمین برداشته بود و آن را با دستهایش مچاله می کرد، انگار مقصر اصلی، همان کلاه بود.



ب) مسابقه

لیلا برای رفتن به مهمانی حاضر شده بود و خیلی هم دیرش شده بود او فقط جوراب هایش پوشیده بود و وقت کافی هم برای پیدا کردن جوراب هایش نداشت و ناچار بود از کمدش جوراب نو بردارد.

لامپ اتاقی که کمد در آن قرار داشت سوخته بود و او ناچار بود در تاریکی یک جفت جوراب هم رنگ بردارد. در کمد او سه جفت جوراب به رنگ های صورتی، قرمز و زرد بود. حال او حداقل چند عدد جوراب بردارد که حتماً یک جفت جوراب هم رنگ داشته باشد؟

اخراج به خاطر خطای شدید:

داور کارت زردش را بالا برد ناگهان از دهان بازیکن کلمه ای بیرون افتاد آن قدر زشت که کارت زرد همان بالا توی دست داور از خجالت قرمز شد.



فعالیت شماره ۶: ضرب المثل

دانش آموزان را گروه بندی می کنیم و به هر یک از گروهها یک یا دو نمونه از ضرب المثل های زیر را ارایه می کنیم تا ضمن بحث و گفتگو درباره مفهوم آن نتایج آن را به کلاس گزارش دهند، همچنین دانش آموزان می توانند ضرب المثل های دیگری نیز با

مشارکت اولیای خود در خصوص موضوع حیا برای جلسه آینده به کلاس بیاورند. (ضرب المثل های محلی)

- در دیزی باز است حیای گربه کجا رفت.
- در مسجد باز است حیای سگ کجا رفت.
- متاع خود را در جایی که خریدار خوبی نیست عرضه نکن.
- پرسیدن عیب نیست ندانستن عیب است.
- قربانی سیل شدن بهتر از عبور از پل آدم نامرد است.



فعالیت شماره ۷: از بزرگان دین بیاموزیم

پیامبر ﷺ

★ هر دینی را خوبی است، خوی اسلام حیا است.

امام علی ﷺ

★ حیا کمال بزرگواری و بهترین خوی (خلق) است.

★ حیا کلید همه خوبی هاست.

★ علت پاکدامنی حیا است.

★ حیا فروهستن چشم است.

امام حسن عسکری ﷺ

★ کسی که از مردم حیا نداشته باشد از خدا حیا ندارد.

سه نفر مبلغی را پیش پیرزنی به امانت می گذارند و شرط می کنند بعد از مسافرت یک ماهه با هم بیایند و، امانت را پس بگیرند. و پیرزن هم باید از دادن آن به یک یا دو نفر از آنها خودداری کند.

ولی یک نفر از آنها دو ساعت بعد با کلک زدن به دوستان خود به خانه ی پیرزن مراجعه کرد و گفت: ما از رفتن به مسافرت منصرف شدیم و دوستانم مرا فرستادند تا امانت مان را پس بگیرم. و پیرزن ساده لوح حرف رفیق حقه باز امانت گزاران را باور کرده و مبلغ آنها را به او برگرداند.

یک ماه بعد دو نفر دیگر که هیچ اطلاعی از کار دوست خود نداشتند برای گرفتن پول

پیش پیرزن آمدند ولی پیرزن آن چه اتفاق افتاده به آنها باز گفت. ولی آن ها از پیرزن به دادگاه شکایت کردند که او شرط امانت داری را به جا نیاورده است. زیرا قرار بود که مبلغ امانتی وقتی برگردانده شود، که آن ها سه نفری مراجعه کنند نه یک نفری. و پیرزن خلاف شرط عمل کرده بود و از سوی دادگاه محکوم شد. در این موقع کودکی که در دادگاه حضور داشت، راه حلی را برای مشکل ارایه کرد. به نظر شما راه حل این کودک هوشیار چه بود؟

کودک به پیرزن گفت به آنها بگویید: امانت گذاشته شده هنوز پیش من است و آن را به کسی نداده و شما طبق شرط خودتان باید برای تحویل امانت سه نفری حضور پیدا کنید. پس بروید نفر سوم را پیدا کنید و بیاورید تا امانت خود را سه نفری پس بگیرید.



فعالیت شماره ۸: نقل حکایت



الف) - از خدا خجالت می کشم

«نجیح» با خودش گفت: «چه خوب است به امام حسن علیه السلام سری بزنم. می دانم که در این وقت روز و در این هوای گرم، مشغول استراحت است.» «نجیح» به طرف باغ امام حرکت کرد. وقتی به باغ رسید، از دور امام حسن علیه السلام را زیر سایه ی درختی دید. امام داشت غذا می خورد. سگ زردی هم کنار او بود. امام حسن علیه السلام را زیر سایه ی درختی دید. امام داشت غذا می خورد. سگ زردی هم کنار او بود. امام یک لقمه نان در دهان می گذاشت و یک لقمه هم جلو سگ می انداخت.

«نجیح» با خودش گفت: «چه سگ لج بازی! امام تا این وقت کار کرده و خسته و گرسنه است. حالا این سگ هم او را ول نمی کند.»

«نجیح» جلوتر رفت؛ خم شد و سنگی برداشت. بعد بر سر سگ فریاد زد. سگ از صدا ترسید. عقب عقب رفت و چشم هایش را با وحشت به نجیح دوخت. همین که نجیح خواست سنگ را به طرف سگ پرت کند، امام فریاد زد: «نه، این کار را نکن!» نجیح گفت: «آقا این چه کاری است که می کنید؟ اجازه بدهید این سگ مزاحم را از این جا دور کنم.»

امام گفت: «نه، این کار را نکن؛ این حیوان بیچاره گرسنه است. از خدا خجالت می کشم که خودم غذا بخورم و به حیوان گرسنه ای که به من نگاه می کند، غذا ندهم. بگذار باشد. وقتی که سیر شد، خودش می رود.»

(ب) - خجالتی

سر کوچه بچه ها با جیغ و داد بازی می کردند. بازی کردن را چقدر دوست داشتم، ولی این خجالت، لعنتی نمی گذاشت که بازی کنم. یادم نیست خجالتی بودم از چه وقت شروع شد، اما این را به یاد دارم، آن سال که به من در مدرسه جایزه دادند، ننه خیلی خوشحال بود. وقتی مهمان می آمد، یا به مهمانی می رفتیم، ننه پیش همه تعریف مرا می کرد. اوایل خیلی خوشم می آمد که از من تعریف کنند، ولی بعدها دیدم که این تعریف کردنها مرا گوشه گیر کرده است.

هیچ وقت نمی دانستم به کجا نگاه کنم به پایین، به جلو یا به بالا؟ هر وقت، جلو نگاه می کردم و چشمم به چشم یک عابر می افتاد، با خجالت سرم را پایین می انداختم. آن روز وقتی وارد کوچه شدم خدا، خدا کردم که کسی پایین کوچه نباشد، اما زنهای محله آنجا نشسته بودند، عادت همیشگی شان بود، بعد از ظهرها معمولاً توی کوچه جمع می شدند.

در جلوی آنها سعی کردم درست راه بروم، ولی نمی دانم چه شد که پاهایم به هم پیچید و سکندری خوردم. زنها با صدای بلند خندیدند، زیرچشمی به آنها نگاه کردم، اما به من نمی خندیدند، با این حال کله ام داغ شده بود.

وقتی به خانه رسیدم، تازه یادم آمد که فصل پاییز است، چون باد پاییزی به حیاط خرابه ما هم رنگ دیگری داده بود.

مثل زندانی تازه آزاد شده، نفس عمیقی کشیدم. هوای خنک پاییزی به همراه بوی خاک نم خورده وارد ریه هایم شد.

ننه و خاله کبری (زن همسایه مان که در اتاق بغل دستی ما می نشست) توی حیاط نشسته بودند و سبزی پاک می کردند. به آنها نزدیک شده و گفتم، «سلام» آنها جواب مرا دادند:

- سلام

- سلام

ننه رو به من کرد و گفت: «پدرت از تهران آمد، گفت بروی به عمو سید بگویی که شب به خانه ما بیاید.»

برای اینکه دیگر به کوچه نروم، گفتم: «من امسال کلاس پنجم هستم امتحان نهایی دارم، باید خیلی درس بخوانم.» ننه داشت عصبانی می شد که زود گفتم: «عیب ندارد، می روم.»

پدر هر وقت به خانه می آمد، دوست داشت با عمو سید صحبت کند. من هم صحبت‌های آنها را دوست داشتم. آنها از ده می گفتند، از ارباب می گفتند و از... عمو سید قد بلند بود و بچه های زیادی داشت. زنش برعکس خودش قد کوتاه بود. هر وقت پدر می آمد همه ی آنها بعد از شام می آمدند.

زن عمو سید مثل همیشه دم در ایستاده بود، بعد از سلام و احوالپرسی گفتم: «زن عمو، ننه ام گفته به عمو سید بگویید امشب به خانه ما بیاید.»

زن عمو سید با تعجب پرسید: «برای چی؟»

گفتم: «برای اینکه پدرم از تهران آمده است.»

زن عمو سید خنده ی عجیبی کرد و گفت: «فقط عموسید بیاید؟»

از خجالت سرخ شدم. نه راه پس داشتم و نه راه پیش، دست خودم نبود، این زبانم بود که بی اراده تکان خورد: «نه... نه... نه... ننه ام گفت همه تان برای شام بیاید.» همین که این جمله را گفتم، چشمان زن عموسید برق زد.

- بابا چرا زحمت می کشید، خیلی خوب می آییم.

به خودم فحش می دادم، آخر چرا گفتم برای شام بیاید؟ به من که نگفته بودند آنها را به شام دعوت کنم. اگر همه شان برای شام بیایند آبرویمان می رود. حالا، من بدبخت باید برای همیشه خجالت بکشم. همه چیز را هم که نمی توانستم به ننه بگویم، اگر می گفتم، داد و بیداد راه می انداخت و شاید کتک هم می خوردم. خدایا، تو کاری بکن که زن عموسید جمله آخری مرا فراموش کند، خدایا...

کتاب فارسی را جلوی چشمانم گرفته بودم، ولی حواسم پیش در بود. با هر صدایی، قلبم تاپ تاپ می کرد.

ننه مشغول پهن کردن سفره بود. دیگر مطمئن شده بودم که برای شام نمی آیند، اما

یکدفعه صدای در بلند شد. قلبم تندتر زد، اکبر که برای شستن دست به حیاط رفته بود، با عجله داخل اطاق شد و گفت: «عموسید و بچه هایش دارند می آیند.»
 ننه تندتند سفره را جمع کرد و با نفرت نگاهی به من انداخت، اما من وانمود کردم که نگاهش را ندیدم.

رنگ ننه حسابی پریده بود!

زن سید تند تند می گفت: بابا چار این قدر زحمت کشیدید، والله که ما راضی نبودیم.»
 ننه توی اطاق نبود، پدر جوابش را داد: «خواهش می کنم، چه زحمتی، خانه خودتان است.»

به اکبر گفتم: «ننه بیرون چه کار می کند؟»

اکبر با خنده جواب داد: «هیچی بابا، از خاله کبری آبگوشت قرض می گیرد.»
 زود گفتم: «هیس! یواشتر!»

کمی سبکتر شده بودم، به خودم می گفتم: «زنها چه قدر خوبند که به هم کمک می کنند.»

ننه به اطاق آمد و به مهمان ها گفت: «می بخشید که شما را تنها گذاشتم، بیرون کار داشتم، خوش آمدید.»

اکبر مسأله را فهمیده بود، به همین علت به من گفت: «رحیم، کتابت را به من می دهی؟» می دانستم که کدام کتاب را می خواست، داروندارم فقط یک کتاب داستان بود که سال قبل آقا معلم به من جایزه داده بود. اکبر قبلاً آن را از من خواسته بود، اما من نداده بودم. با این حال خودم را به نفهمیدن زدم و کتاب فارسی را به طرفش دراز کردم.

اکبر با خنده نیش داری گفت: «این را نه، کتاب داستانت را می خواهم.»

گفتم: «آخر آن یادگار آقا معلم...»

اکبر نگذاشت حرفم را تمام کنم، زود گفت: «خیلی خوب، نده» و بیرون رفت.

بعد از مدتی اکبر به اطاق آمد و با صدای بلندی گفت: «ننه، پرویز (پسرخاله کبری) می گوید که شما گدا هستید، آب...» فوری حرفش را قطع کردم و گفتم: «اکبر بیا کتاب داستانت را به تو بدهم.»

اکبر خوشحال شد، اما پدر، ول کن نبود، با کنجکاوی پرسید: «پرویز چی گفته؟» در اینجا اکبر گیر کرد و با دستپاچگی گفت: «پرویز گفته آب... آب، از ما آب می گیرید.» همه خندیدند. کتاب را به اکبر دادم، ولی او خیلی از صفحه هایش را پاره و خط خطی کرد. یادگاری آقا معلم حیفا شد!

ننه می خواست سفره را پهن کند که جیغ بلند خاله کبری از بیرون بلند شد، همه به حیاط رفتیم. شوهر خاله کبری داد می کشید: «گوشت را گربه خورده! پس تو کدام گوری بودی؟» و زنش را دعوا می کرد.

خاله کبری هم جیغ می کشید و می گفت: «به خدا گربه خورده، چرا باور نمی کنی، پدرم و عموسید به طرف شوهر خاله کبری دویدند او را در حالی که دلداری می دادند به اطاق آوردند، من هم پشت سرشان به اطاق آمدم.

ننه دوباره سفره را پهن کرد و همه با هم شام را خوردیم. باز هم می ترسیدم که خاله کبری یکدفعه به اطاق بیاید و پیش عموسید و زنش همه چیز را به شوهرش بگوید، آن وقت بدجوری آبروریزی می شد! ساعت یازده، یازده و نیم بود که عموسید با زن و بچه هایش بلند شدند و رفتند. شوهر خاله کبری هم در حالی که از ما تشکر می کرد، بلند شد و رفت.

حالا وقت کتکها، نصیحتها و هزار جور بلایی بود که به سرم می آمد. همه اینها به نظرم بهتر از خجالت کشیدن بود. اما نمی دانم چرا آن شب ننه چیزی به من نگفت.

توی رختخواب مرتب غلت می زدم و خواب به چشمم نمی رفت. نزدیکی های صبح کم کم به خواب رفتم صبح از خواب که بیدار شدم دیروقت بود. چون ظهر به مدرسه می رفتم، می خواستم باز بخوابم، اما به زور بلند شدم. به یاد آوردن ماجرای شب قبل لرزه بر اندامم می انداخت. پدر خانه نبود، به حیاط رفتم تا دست و صورتم را بشویم، ننه و خاله کبری هم آنجا بودند. دست خاله کبری یک جارو بود. مثل اینکه انتظار مرا می کشیدند، هر دو دنبالم کردند. چون خواب آلود بودم، زیاد نتوانستم بدوم. آنها مرا گرفتند و به زمین کوبیدند. آن قدر زدند و آن قدر نیشگونم گرفتند که حساب نداشت، اما من هیچی نگفتم، نه گریه کردم، نه فریاد کشیدم.

آنها آن قدر مرا زدند که خواب صبح از سرم پرید و عوض صبحانه یک کتک مفصل نوش جان کردم.

همه بچه های کوچک خانه، توی حیاط بودند و به ما می خندیدند، من خیلی خجالت می کشیدم.



فعالیت ۹: بحث گروهی



برای اجرای این فعالیت لازم است اقدامات زیر انجام شود:

۱- در اولین روز اجرای این واحد کار، امانتی (کتاب، خودکار دفتر و...) در حضور دانش آموزان در اختیار یکی از دانش آموزان کلاس قرار می دهیم و از وی می خواهیم در تاریخ تعیین شده، برای مثال فردای آن روز، امانت را عودت دهد.

۲- زمانی که دانش آموز امانت را بر می گرداند ضمن تشکر از عمل او از سایر دانش آموزان می خواهیم تا نام عمل دانش آموز را بیان کنند.

۳- پس از ذکر کلمه مورد نظر (امانت) آن را با خط زیبا و درشت روی تابلوی کلاس می نویسیم و سؤالات زیر را پیرامون آن مطرح می کنیم.

الف) به چه کسی امانتدار می گویند؟

ب) آیا میتوانید مصداق هایی از امانتداری را نام ببرید؟ (فرزند برای پدر، سر و راز، اشیاء و لوازمی که در اختیار دیگران قرار می دهیم و...)

ج) در هریک از مصداق های مطرح شده وظیفه امانتدار چیست؟

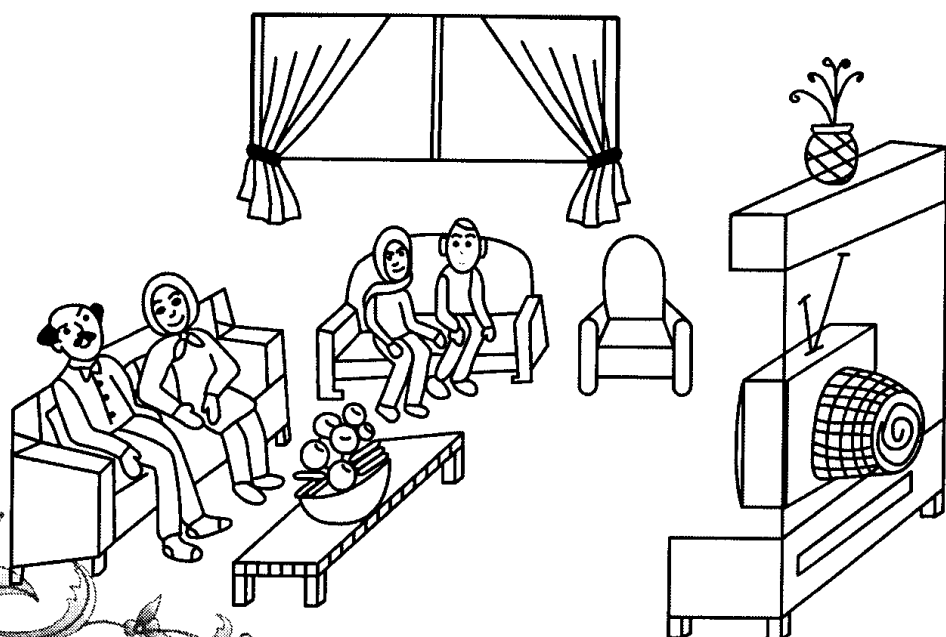
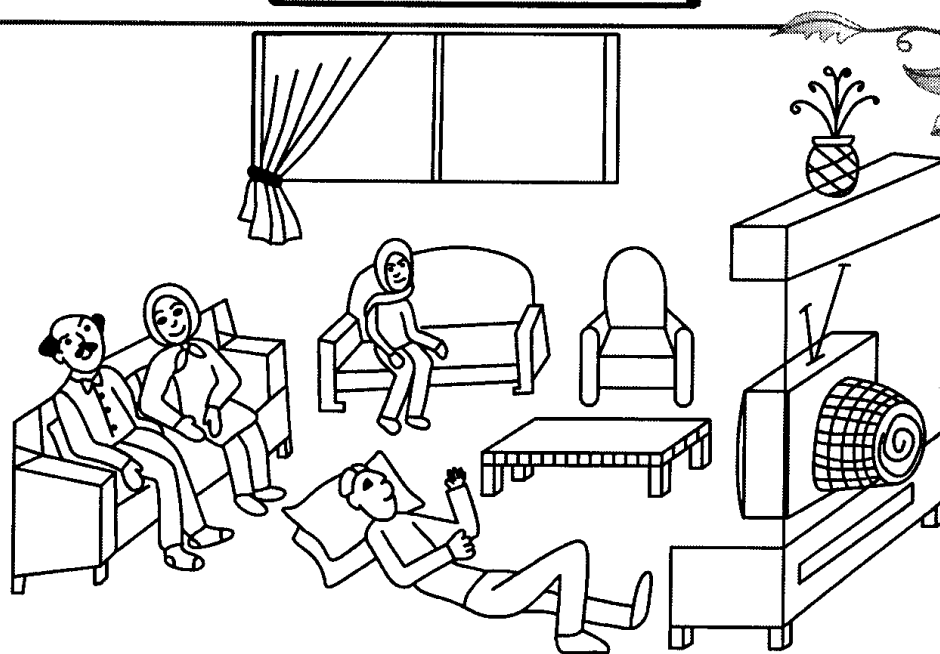
۴- دانش آموزان کلاس را متناسب با سؤالات مطرح شده گروه بندی می کنیم و از آنها می خواهیم پیرامون سؤالات مربوط به خود در فرصت تعیین شده به بحث و گفتگو بپردازند و حاصل آن را گزارش دهند.

۵- با عنایت به پاسخ های ارائه شده توسط گروه ها و ارائه توضیحات تکمیلی و جمع بندی نظرات دانش آموزان تعریف کاملی از مفهوم امانت و امانتداری و فهرستی از مصداق امانت را برای دانش آموزان بازگو می کنیم.



تکمیل برگ شکوفه واحد کار ((حیا))

دانش آموز عزیز



آن چه که از این واحد کار آموختیم:

حیاء یعنی انجام ندادن بعضی کارها در حضور بزرگترها، مانند:

- ★ بلند حرف زدن.
- ★ دراز کردن پا.
- ★ پرخاش کردن به دیگران.
- ★ تند تند غذا خوردن.
- ★ لباس کامل پوشیدن.
- ★ دست نیاز برای هر چیزی به سوی دیگران دراز کردن.

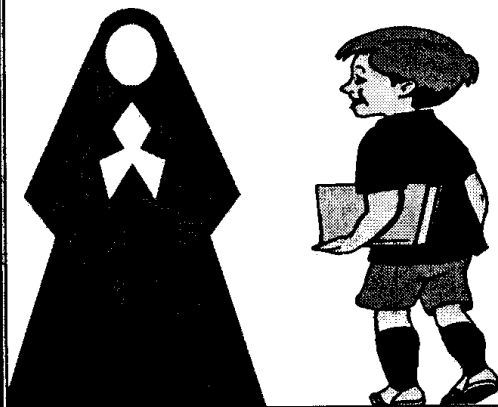
فایده های حیاء

- ★ خداوند افراد با حیاء را دوست دارد.
- ★ حیاء باعث عفت و پاکدامنی می شود.
- ★ حیاء موجب پاک شدن گناهان می شود.
- ★ حیاء باعث خوشنامی در نزد دیگران می شود.

در این موارد نیازی به حیاء نیست:

- ★ به خاطر حیاء نباید از انجام کارهای خیر مثل صدقه دادن دوری کرد.
- ★ به خاطر حیاء نباید از تحصیل علم و پرسش کردن پرهیز نمود.
- ★ به خاطر حیاء نباید از برخاستن از جا برای معلم و پدر خودداری کرد.
- ★ به خاطر حیاء نباید از «نه» گفتن به پاسخ سؤالی که نمی دانیم خودداری کرد.
- ★ به خاطر حیاء نباید از خدمت به خانواده دوری کرد.
- ★ به خاطر حیاء نباید از درخواست از خدا دوری کرد.

(همه چیز را باید از خدا خواست)





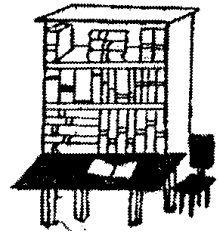
بخش اول: آن چه که باید درباره‌ی «دوستی و دوست یابی» بدانیم.

هدف:



- ۱- دانش آموز با اهمیت دوستی و مسایل مربوط به آن آشنا می شود.
- ۲- دانش آموز دوستان خود را به صورت منطقی انتخاب و تداوم می بخشد.

مبانی:



دوستی یا محبت، مهارتی است برخاسته از عواطف و احساسات که دارنده ی آن دیگری را به خاطر وجود ارزش های باطنی و معنوی دوست دارد. دوستی و محبت وقتی خالصانه است که ملاک و معیار آن «عشق به خداوند» باشد. بنابراین، کسی که با کسی دوست می شود و به او ارادت می ورزد، در حقیقت با خدا طرح دوستی ریخته است.

دوستی خالصانه مرزها و قیود مادی، نظیر ثروت، شهرت، مقام، لذات جسمانی و نفع شخصی را درهم می شکند. از این رو عامل دوام و قوام چنین ارتباطی، همدلی، ارزش های انسانی و معنوی و پاسخ گویی به زیباترین نیاز فطری یعنی ابراز «عشق و محبت» است.

بنابراین، ملاک دوستی و محبت، معنویت و خداگرایی باید باشد. امام علی علیه السلام می فرماید:

«برادران راه به اندازه ی تقوایشان دوست بدارید»^۱

آثار محبت و دوستی:

۱- محبت موجب الفت و پیوند قلبی بین افراد جامعه می شود و بسیاری از ناراحتیهای روحی که نتیجه ی وحشت و تنهایی است از میان می رود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مؤمن برادر مؤمن است، همچون یک پیکر که هرگاه عضوی از آن به درد آید دیگر اندام ها، آن درد را حس می کنند؛ ارواح آن ها از یک روح است.^۲

۲- دوستی و محبت موجب افزایش ایمان می شود:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

آگاه باشید که محبت مؤمن به مؤمن از بزرگترین اسباب ایمان است.^۳

۳- محبت، موجب تقویت دین و دین داران گشته به طوری که برای اعتلای کلمه ی توحید، افراد دیندار تا پای جان استقامت می کنند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«از نشانه های دین دوستی آدمی این است که برادرش را دوست داشته باشد»^۴

۴- دوستی و محبت و ایجاد و تقویت آن بین انسان ها از توصیه های بزرگان دین است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

۱- میران الحکمه : ۱۶۸

۲- همان : ۱۴۹

۳- همان : ۱۶۵

۴- همان : ۱۶۴

«دو نفری که در راه خدا همدیگر را دوست می دارند، آن که دیگری را بیشتر دوست می دارد برتر است.»^۵

امام علی علیه السلام نیز می فرماید:

«دوست، نزدیکترین خویشاوند است.»^۶

امام صادق علیه السلام فرماید:

«هر چیزی به چیزی آرام می گیرد و مؤمن به برادر خود آرامش می یابد، چنان که پرنده به همجنس خود آرام گیرد.»^۷

مفهوم و ماهیت دوستی :

دوستی یک مفهوم عام است و دوستی بین انسان ها موجب بقا و استمرار حیات اجتماعی و بشری است، دوستی شامل قوانین و مقررات با هم زیستن و چگونه زیستن است. از جمله رفتارهای لازمه ی تداوم دوستی، رفتارهایی از قبیل، صداقت و رو راستی، ابراز توجه و محبت، استمداد متقابل، اعتماد، احترام، ارزش گذاری، و... می باشد.

قواعد دوستی:

گرچه ویژگی های یاد شده مواردی تقریباً پیچیده را ارایه می کند، اما همواره قواعدی در دوستی وجود دارد که مردم به آنها متوسل می شوند و آنها را مد نظر قرار می دهند. مانند : حفظ محاورات، فاش نکردن اسرار، عدم انتقاد در حضور دیگران، تلاش کردن در جهت اهداف مشترک، هدایت و حمایت یکدیگر.

به تجربه ثابت شده است که حمایت هیجانی، اعتماد و اطمینان از جمله قواعدی به شمار می رود که موجب تمایز دوستی های دارای کیفیت بالا از دوستی های دارای صمیمیت کمتر می شوند.

۵- کنز العمال

۶- میزان الحکمه : ۱۲۱۶

۷- همان : ۱۵۰

بنابراین می توان نتیجه گرفت که معنا و مفهوم دوستی با سبک و شیوه زندگی انسان ها ارتباط دارد. در واقع کلیدی ترین فرایند در حفظ استمرار و بقای حیات اجتماعی « برقراری روابط دوستانه » است. و در سایه ی این روابط مهر آمیز است که چرخه زندگی رونق گرفته و معنا و مفهوم پیدا می کند.

انواع دوستی

دوستی اغلب بر دو گونه است: اتفاقی و اختیاری

الف) دوستی اتفاقی:

این گونه دوستی ها بر حسب شرایط زمان و مکان و بر حسب شانس و تصادف به وجود می آیند. دوستی با همسایگان، هم کلاسی، هم کاران و هم سفران از این قبیل دوستی ها به شمار می روند، گرچه کلیه ویژگی هایی که در حفظ و تداوم و تحکیم روابط و دوستی ها باید مراعات شود. برای این قبیل دوستی ها نیز لازم است ولی افراد، معمولاً در انتخاب این گونه دوستان اختیار کمتری دارند.

ب) دوستی اختیاری

دوستی اختیاری، عبارت است از این که ، انسان با قصد و غرض خاص، طرح دوستی را با شخص پی ریزی می کند و در واقع با او رفیق می شود. این گونه دوستی ها از دو حالت خارج نیست یا براساس مشترکات و معنویات و بدون سود مادی است و یا اینکه بر مبنای منفعت شخصی و سودگرایی انجام می شود. نوع اول بسیار ارزشمند و سازنده است و نوع دوم برای داشتن شغل و اشتغال سالم وسیله ی مناسب است.

اهداف دوستی

در دوستی ها، اهداف مختلفی نهفته است و در مجموع می توان آن را در دو هدف کلی دسته بندی کرد.

دسته اول (کوتاه مدت):

الف) هدف همان نفس « دوستی و معاشرت » با افراد مورد نظر و دوری از تنهایی است.
 ب) هدف والاتر از آن است و این گونه دوستی‌ها وسیله‌ای هستند که به کمک آن می‌توان به مراتب بالا و کمال راه یافت.

دسته دوم (بلند مدت):

الف) هدف کسب رفاه و امور مادی و دنیوی است.
 ب) هدف رسیدن به معنویات و امور اخروی است.
 ج) هدف، الهی و لقاء الله است.

به منظور شفاف شدن موضوع، دلایل دوستی‌ها به اختصار توضیح داده می‌شود:

۱- دوستی فقط به خاطر رفاقت و معاشرت:

در این حالت شخص سعی می‌کند کسی را که دوست می‌دارد بدون آن که هدف و روشی خاص از دوستی با او داشته باشد. ممکن است از دیدن او، بودن با او و مشاهده‌ی خوبی‌ها و لذت بردن از محاسن او باشد.

۲- دوستی برای رسیدن به اهداف دنیوی:

انسان کسی را دوست می‌دارد اما نه به خاطر دوستی، بلکه برای اینکه از طریق او به مقامی، ثروتی و یا لذت دنیوی برسد و یک کلام دوستی به خاطر منافع شخصی.

۳- دوستی با انگیزه دستیابی به اهداف اخروی:

انسان کسی را دوست دارد؛ چون از طریق او به درجه‌ای از کمال می‌رسد، مثل علاقه‌ی شاگرد به استاد به انگیزه‌ی کسب علم و عمل و اخلاق از او که در نهایت موجب رستگاری می‌شود. دوستی فرزند به پدر و مادر به منظور رسیدن به خوشبختی و سعادت.

۴- دوستی با هدف الهی محض:

دوستی با هدف الهی، یعنی دیگران را برای خدا و در راه خدا دوست داشتن؛ نه برای آن که از طریق آنان به علم و عمل و یا سایر منافع دست یابد. یعنی انسانی، انسانی را به خاطر امر الهی و رضوان او دوست‌دارد.

راه های جلب دوستی

اغلب انسان ها در زمانی به اطرافیانشان علاقه پیدا می کنند که آنها نیز به نوعی از خود علاقه نشان دهند و دیگران را درک کنند. فردی که به هم نوعان خود علاقه ای ندارد بی شک در زندگی دچار مشکلات متعددی خواهند شد. این گونه افراد بیش از دیگران به خود صدمه می رسانند.

کسی که می خواهد دوستانی برای خود پیدا کند باید به دیگران خدمت کند اغلب نیز با صرف وقت و انرژی همراه است. آن چه در این فرایند مهم و حساس است، این است که در تمامی این اقدام ها، بایستی کلیه خدمات، در قبال دیگران از روی قصد و غرض و خود خواهی نبوده باشد. در این قسمت قواعدی مطرح می گردد که در دوستی مؤثر باشد:

۱. نخستین راه در جلب نظر مساعد دیگران به دوستی، این است که به سایر افراد علاقمند شد، تا زمانی که این احساس در انسان ایجاد نشود که به فرد مورد نظر علاقه دارد، به هیچ عنوان نمی توان به برقراری دوستی و استمرار و دوام این گونه روابط و دوستی ها امیدوار بود. در این راستا همواره میل و کشش د رشناسایی افرادی که می توان به آنها علاقمند شد نقش مهمی را ایفا می کنند.

۲. راه دوم برای جلب دوستی دیگران آن است که همیشه تبسم کرد. چنانچه می دانیم تبسم هیچ خرجی ندارد ولی چیزهایی را می آفریند که در شروع و جلب دوستی ها نقش معجزه آسایی دارد. تبسم بدون این که دهنده اش را فقیر کند گیرنده اش را ثروتمند می سازد. تبسم یک لحظه بیش پایدار نیست ولی گاهی خاطره اش تا ابد باقی می ماند؛ بنابراین اگر کسی می خواهد که مردم را دوست داشته باشد، باید سعی کند که همیشه تبسم داشته باشد و به عبارتی خود را به اخلاق خوش و حسنه بیاراید.

۳. برای جلب دوستی دیگران باید همواره به خاطر داشت که نام یک شخص برای او جالب ترین و مهم ترین صدا در کلیه زبان هاست. پس لازم است درحین گفتگو چندین بار نام طرف مقابل را تکرار و سعی کرد نام او را هرگز فراموش نشود.

۴. برای جلب دوستی، احترام و رعایت حقوق انسانی و اعتقادی و متقابل، بسیار موثر است.

۵. خوب سخن گفتن و رعایت حقوق سخن‌گویی راه دیگری است.

چگونه می‌توان دوست خوب را از بد تشخیص داد؟

برای شناخت دوست خوب از بد، باید ملاک و معیاری داشت تا بتوان به وسیله‌ی آن دوستان واقعی و خوب را تشخیص داده و در مورد تقویت و تحکیم پیوند دوستی و محبت با آنان اهتمام لازم را داشت.

شکی نیست که همه‌ی افراد برای دوستی و رفاقت صلاحیت ندارند و با هرکس نمی‌توان دوستی کرد. زیرا دوستان هرکس معرف شخصیت و ملاک شناسایی انسان هستند.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرمایند:

«آدمی بر آیین دوست خود است، پس هر یک از شما مواظب باشد که با چه کسی دوستی می‌کند.»^۸

دوستی با کسانی سزاوار است که دارای شرایط خاص و منشاء فواید دنیوی و اخروی برای انسان باشد. حال به ذکر این معیارها و شرایط دوستان خوب و بد پرداخته می‌شود.

معیارهای دوست خوب

(۱) دوست خوب کسی است که عاقل و دور اندیش باشد.

عقل سرمایه‌ی وجودی انسان است و هیچ‌خیری در دوستی با افراد نادان وجود ندارد؛ آدم نادان حتی اگر قصد کمک و یاری انسان را داشته باشد از روی نادانی و حماقت به او ضرر می‌زند. لذا دوست نادان را بدتر از دشمن عاقل دانسته‌اند و دوری از جاهل را از موجبات نزدیکی به خداوند متعال بیان فرموده‌اند.

عقل عبارت است از نیرویی درونی که حقایق اشیاء و امور به وسیله‌ی آن درک می‌گردد. ارزش یک دوست به عقل و دوراندیشی اوست، چنین فردی با شخصیت بوده و

فردی محترم در اجتماع به شمار می رود. اما افراد جاهل و نادان نه تنها جایی در میان مردم ندارند بلکه از آنان گریزانند. حضرت علی علیه السلام در این باره می فرماید:

«هیچ ثروتی چون خرد و هیچ فقری مثل نادانی نیست.»^۹

و حضرت امام رضا علیه السلام نیز فرموده اند:

« سعی کن با انسان عاقل دوستی نمایی تا اگر از کرم و بخشش اونتوانی استفاده کنی از عقلش بهره مند شوی.»^{۱۰}

(۲) دوست خوب کسی است که خیرخواه باشد.

یکی دیگر از معیارها و نشانه های دوست خوب و ارزشمند ، خیرخواه بودن اوست. یعنی دوستی که همواره کمال و پیشرفت دوست خود را می خواهد و عواملی را که موجب تکامل و رشد انسان می شود، به او گوشزد نماید. دوستی باید بر مبنای صداقت و به دور از تعارف و ظاهر سازی صورت بگیرد و در جهت سعادت و پیشرفت خویشتن و دوست انجام شود. انسان باید همانند آینه ، زیبایی ها و زشتی ها، کمالات و عیب های دوستش را منعکس سازد.

انسان عاقل و دوست خوب کسی است که بی آن دوست خود را تحقیر کند، عیب های او را به خودش نشان دهد تا او آنها را از چهره بزدايد. او باید این کار را فقط به عنوان یک وظیفه و حقوق دوستی انجام دهد و از هرگونه عیب جویی به دور باشد. دوستی که چنین رفتار کند ویژگی خیرخواه بودن را دارد.

همان گونه که گوشزد نمودن عیب ها به منظور اصلاح دوست، وظیفه ی هر کس است، پذیرش تذکر دوست و استقبال از انتقادهای سازنده او نیز، وظیفه محسوب می شود. انسان باید انتقادهای دوستان خود را تحفه ای ارزشمند تلقی نموده و آن را با آغوش باز پذیرا باشد.

۹- نهج البلاغه ص ۱۱۱۲

۱۰- غررالحکم ص ۲۸۲

امام علی علیه السلام در این باره فرموده اند:

« کسی را برای دوستی انتخاب کن که ثورا از بدی ها و کارهای نامناسب باز دارد؛ زیرا چنین دوستانی به تو یاری رسانده و سبب پیشرفت تو می گردند.»^{۱۱}

۳- دوست خوب کسی است که خوش اخلاق باشد.

سومین ملاک برای تعیین و تشخیص دوست خوب، داشتن اخلاق نیکو است، خوی خوش و روش پسندیده است؛ یعنی رفتار و برخوردی که افراد عاقل و آگاه آن را می پسندند و مورد تحسین قرار می دهند. این صفات بسیار با ارزش هستند. ادب هر شخصی بیانگر کمال و شخصیت اوست. مردم همیشه از انسان بی ادب نگران و گریزان هستند و به سوی انسان های خوب گرایش پیدا می کنند. حضرت علی علیه السلام می فرماید:

« ادب نشانه ی کمال انسان است.»^{۱۲}

در واقع کمال و ادب محصول عقل هستند و از آن سرچشمه می گیرند. کسانی که ادب را رعایت نمی کنند و فحاشی می کنند حقوق مردم را نادیده می گیرند و حیثیت و آبروی آنان را مورد تهاجم قرار می دهند. چنین افرادی مستحق دوستی نیستند و باید از آن ها دوری جست.

حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه هر که رانیست ادب، لایق صحبت نبود

۴- دوست خوب کسی است که به عهد خود وفا کند.

یکی از صفات پسندیده انسان « وفاداری » و داشتن تعهد به پیمان هاست. این صفت با شخصیت و صداقت هر فرد نسبت مستقیم دارد. کسی که به عهد ها و پیمان ها توجهی نداشته باشد در میان مردم ارزش خود را از دست می دهد و شایسته دوستی نیست. چرا که رمز بقای دوستی وفاداری است.

۵- دوست خوب کسی است که عالم و آگاه باشد.

۱۱- غررالحکم ص ۲۸۲

۱۲- میزان الحکم: جلد ۱ ص ۶۶

انسان در هر درجه از علم و تقوی باشد باز هم تحت تاثیر افکار دوستان خود قرار می گیرد محیط اجتماعی و مردمانی که با آن سرو کار دارد بر او تاثیر می گذارند. از این رو علاوه بر این که لازم است هر کسی با افراد شایسته و آگاه هم نشینی کند، موظف است از هم صحبتی با افراد جاهل و نادان پرهیز نماید تا از مفسد اخلاقی و محدودیت فکری آنان در امان بماند.

شرایط ویژگی های دیگری برای دوست شایسته از قول بزرگان دین آمده است که فهرست وار به آن ها اشاره می گردد:

- (۱) رازدار دوستش باشد.
- (۲) عیب دوستش را فاش ننماید.
- (۳) در سختی ها دوستش را تنها نگذارد.
- (۴) خوبی های دوستش را آشکار سازد.
- (۵) دروغگو نباشد.
- (۶) بخیل و حسود نباشد.
- (۷) ترسو نباشد.
- (۸) با خویشان خود قهر نباشد (اهل صله ی رحم باشد).
- (۹) منافق (دورو) نباشد.
- (۱۰) به خوبی و بدی دوست را خوبی و بدی خود بداند.
- (۱۱) مقام و ثروت، او را نفریبد و دوستی را فدای آن نکند.
- (۱۲) آن چه مقدور اوست در راه دوست دریغ ننماید.
- (۱۳) پست، رذل و سفله نباشد.
- (۱۴) نیکو کار باشد.
- (۱۵) متقی و پرهیزکار باشد.
- (۱۶) به خاطر دنیا و مال و ثروت دوستی نکند.

(۱۷) امانت دار باشد.

(۱۸) جبار و ظالم نباشد.



از بزرگان دین بیاموزیم

الف) دوست داشتن برای خدا

امام صادق علیه السلام:

☆ آنان که به خاطر خدا یکدیگر را دوست داشته باشند در روز قیامت بر فراز منبرهایی از نور هستند و نور پیکرها و منبرهایشان همه چیز را روشن کند، به طوری که با آن نورشناخته می شوند و گفته می شود: اینان کسانی هستند که به خاطر خدا یکدیگر را دوست داشتند.

میزان الحکمه: ۳۱۷۸

ب) مؤمن برادر مؤمن است.

امام صادق علیه السلام:

☆ مومن برادر مومن است، چشم او و راهنمای اوست، به او خیانت نمی کند، فریض نمی دهد. و وعده ای نمی دهد که به آن عمل نکند.

میزان الحکمه: ۱۴۸

ج) همگونی دوستان

امام علی علیه السلام:

☆ بر اثر معاشرت با نابخردان، اخلاق فاسد می شود و بر اثر همدمی با خردمندان، اخلاق به درستی می گراید. مردمان گون گونند و هر کس بر گونه ی (ساختار) خود عمل می کند. مردم با هم دوستی می کنند، پس هر کس دوستی او برای غیر خدا باشد، آن دوستی به دشمنی می انجامد و این سخن خدای تعالی است که « دوستان در آن روز با هم دشمنند مگر پرهیز گاران».

میزان الحکمه: ۱۰۲۲۵

د) عوامل پایداری دوستی

امام صادق علیه السلام:

★ رودربایستی و حرمت میان خود و برادرت را از بین نبر و آن را نگهدار زیرا با از بین رفتن رودربایستی و حرمت، آزر و حیا نیز از میان می رود و نگه داشتن حرمت مایه ی پایداری دوستی است.

میزان الحکمه: ۱۶۹

★ ای پسر نعمان! اگر می خواهی دوستی برادرت با تو خالص باشد « با او شوخی (بیجا) مکن»؛ از جدال با وی پرهیز، « بر او فخر مفروش » و « با او ستیزه مکن. » میزان الحکمه: ۱۷۰

★ برادران در میان خود به سه چیز نیازمندند که اگر به کار ببندند دوستی پاید و گرنه از یکدیگر جدا شوند و دشمن هم گردند. آن سه چیز این هاست: انصاف با یکدیگر، مهربانی با یکدیگر و حسد نبردن به هم.

میزان الحکمه: ۱۷۲

★ حارث اعور به امیر المؤمنین عرض کرد: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند که دوست دارم. حضرت فرمود: ای حارث! اگر مرا دوست داری با من دشمنی موز، مرا بازیچه قرار مده، برای خودنمایی با من بحث نکن، مرا به شوخی مگیر، مرا (از مقامی که دارم) پایین نیاور و (از آن مقام) بالاتر مبر (در حق من افراط و تفریط مکن) میزان الحکمه: ۲۰۲

امام سجاد علیه السلام:

★ زبانت را نگه دار تا برادرانت را صاحب شوی.

میزان الحکمه: ۱۷۱

امام علی علیه السلام:

★ هیچ گاه حق برادرت را به اعتماد دوستی که با او دارای ضایع مکن، چه آن کسی که حق او را ضایع کنی برادرت نیست.

میزان الحکمه: ۱۷۳

★ گله کردن مایه ی حیات دوستی است

میزان الحکمه: ۱۷۴

(ه) عوامل نابودکننده دوستی:

امام علی علیه السلام:

★ جفا کاری (جفا یعنی: ترک صلّه و احسان، خشنونت طبع و درشتخویی، رفتار خشنونت آمیز در معاشرت با مردم، بیزاری و سردی در دوستی) برادری را از بین می برد، و موجب خشم خدا و مردمان می شود.

میزان الحکمه: ۱۹۷

(و) بریدن از دوستان:**امام علی علیه السلام:**

★ هرگاه خواستی از برادرت ببری، مانده ای از دوستی خود برای او بگذار که اگر روزی آن مقدار برایش آشکار شد به آن باز گردد. (همه ی پل های پشت سرت را خراب مکن بلکه جایی برای بازگشت او و پیوند مجدد دوستی باقی بگذار).

میزان الحکمه : ۲۱۰

★ بر اساس شک و تردید با برادر خود قطع رابطه نکن و بدون رضایت طلبی از او نبر، با کسی که با تو درشتی کرده نرمی کن، زیرا به زودی با تو نرم شود. میزان الحکمه : ۲۱۱

(ز) پیوند با دوستان:**امام علی علیه السلام:**

★ چون برادرت از تو ببرد، خود را به پیوند با او وادار... و چون بخل ورزید از بخشش دریغ مدار... مبدا این نیکی را آن جا کنی که نباید، یا درباره ی آن کس کنی که نشاید.

میزان الحکمه : ۲۱۶

امام حسین علیه السلام:

★ قوی ترین فرد در ایجاد ارتباط کسی است که با کسی که از او بریده رابطه برقرار کند. میزان الحکمه : ۲۱۷

(ح) اقسام دوستان:**امام صادق علیه السلام:**

★ برادران سه دسته اند: یکی چون خوراک است که همیشه بدان نیاز داری و آن خردمند است. دومی چون درد است و آن نابخرد است. سومی چون دارو، و آن صاحبدل است. میزان الحکمه : ۲۲۰

★ برادران سه گروهند: آن که با جان همراهی کند، دیگری آن که با مال یاری رساند و این دو گروه در برادری راستند و سومی که از تو وجه معاش می گیرد و تو را برای اندکی

لذت و خوشی می خواهد، او را مورد اعتماد بدان.

امام علی علیه السلام:

★ برادران دو گروهند: برادران مورد اعتماد و برادران اهل خنده و شوخی... اگر به برادرت اعتماد داشتی مال و جسم خود را نثار او کن، با دوستانش دوست و با دشمنانش دشمن باش، رازدار و عیب پوش او باش و خوبیهایش را فاش ساز. ای پرسنده! بدان که این گروه برادران از کبریت احمر کمیابترند.

میزان الحکمه: ۲۲۲

امام حسین علیه السلام:

★ برادران چهار گروهند: برادری که به سود تو و خود اوست. برادری که به سود تو و برادری که به زیان توست و برادری که نه به سود توست و نه به سود خویش.

میزان الحکمه: ۲۲۳

(ط) با چه کسانی نباید دوستی کرد:

پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه وآله وسلم:

★ تنهایی، بهتر از (داشتن) همنشین بد است.

میزان الحکمه: ۱۰۲۳۵

امام علی علیه السلام:

★ هیچ گاه به کسی که از تو بیزار و گریزان است، روی نیاور و از کسی که به تو علاقه مند است روی مگردان.

میزان الحکمه: ۲۲۷

★ مسلمان باید از برادری کردن با سه گروه دوری ورزد: (شوخ بی حیا، احمق، دروغگو)

میزان الحکمه: ۲۳۴

★ با کسی که خوبی هایت را می پوشاند و عیب هایت را پخش می کند برادری مکن.

میزان الحکمه: ۲۳۵

امام حسن مجتبی علیه السلام:

★ با هیچ کس برادری مکن تا بدانی کجاها رفت و آمد دارد، چون از حالش به خوبی آگاه شدی و معاشرتش را پسندیدی، بر پایه ی گذشت از لغزش ها و کمک و همیاری

درسختی ها با او برادری کن.

امام صادق علیه السلام:

★ دوست و هم نشینی کسی که آن چه برای خود می خواهد برای تو نخواهد خیری

ندارد. میزان الحکمه: ۲۲۸

★ کسی که نیازمند مدارا کردن با او باشی برادر تونیست. میزان الحکمه: ۲۳۱

امام باقر علیه السلام:

★ چه برادری است آن که وقتی ثروتمند هستی هوای تو را دارد و چون تهیدست باشی

رهایت کند. میزان الحکمه: ۲۳۲

★ با چهار کس همنشینی و برادری مکن. نابخرد، بخیل، ترسو، و دروغگو.

میزان الحکمه: ۲۳۳

(ی) نگه داشتن دوستان قدیمی

حضرت داوود علیه السلام به فرزندش حضرت سلیمان علیه السلام:

★ هیچ گاه برادری را که به دست آورده ای، جایگزین برادر قدیمی خود نکن، هر چند

آن برادر جدید بر وفق میل و مراد تو باشد. میزان الحکمه: ۲۳۸

(ک) انتخاب دوست

امام علی علیه السلام:

★ هر کس برای هر خطایی از برادران کناره گیری کند دوستانش کاهش یابد.

میزان الحکمه: ۲۴۴

امام صادق علیه السلام:

★ کسی که (بخواهد) تنها با آن که هیچ عیبی ندارد برادری کند دوستان اندکی

خواهد داشت. میزان الحکمه: ۲۴۵

(ل) تحمل لغزش دوست

اما علی علیه السلام:

- ★ لغزش دوست خود را، برای زمان یورش دشمنت، تحمل کن. میزان الحکمه: ۲۴۸
- ★ کسی که لغزش های دوست را تحمل نکند تنها می میرد. میزان الحکمه: ۲۵۷
- ★ کسی که برادران خود را تحمل نکند به سروری نمی رسد. میزان الحکمه: ۲۵۸

(م) بهترین دوستان

پیامبر خدا ﷺ:

- ★ بهترین برادرشما کسی است که عیب هایتان را به شما گوشزد کند. میزان الحکمه: ۲۷۶

امام علی علیه السلام:

- ★ بهترین برادر آن است که در نصیحت و خیر خواهی کمتر ملاحظه کند.

میزان الحکمه: ۲۵۹

- ★ بهترین برادر آن است که (در واداشتت به) فرمانبرداری از خداوند پاک ، با تو

درستی کند. میزان الحکمه: ۲۶۰

- ★ بهترین برادر تو آن است که در راه حق ، بر تو زیاد خشم گیرد. میزان الحکمه: ۲۷۴

(ن) آزمودن دوست

پیامبر خدا ﷺ:

- ★ اگر سه خصلت در برادر خود دیدی به او امیدبیند: حیاء و امانتداری و راستی ، اگر

این سه را ندیدی به او امید نیند.

امام علی علیه السلام:

- ★ در هنگام از دست رفتن قدرت است که دوست از دشمن ، شناخته می شود.

میزان الحکمه: ۱۰۳۲۳

- ★ مردم جزء به آزمایش شناخته نمی شوند، پس زن و فرزند خود را در غیاب آزمایش

کن و دوست را در گرفتاریت و خویشاوندت را در تنگدستیت و کسانی را که دم از مهر و

محبت می زنند در هنگام بی کاریت، تا بدین وسیله به موقعیت خود نزد آنان پیبری.

میزان الحکمه: ۱۰۳۲۹

امام صادق علیه السلام:

★ برادران خود رابه دوخصلت بیازمایید. اگر آن دو خصلت را داشتند با آنها دوستی کن و گرنه از ایشان دوری کن، دوری کن، دوری کن. (آن دو خصلت ها اینهاست):
پایبندی به خواندن نماز د روقت خود ونیکی کردن به برادران در روزگار سختی و آسایش.
میزان الحکمه: ۲۸۶

★ دوست با سه چیز آزموده می شود: اگر در آن ها همراهی کرد دوست یکرنگ است و گرنه دوست دوران خوشی است نه دوست دوران سختی: از او مالی بخواهی یا او را بر مالی امین کنی یا در گرفتاری او را شریک خود گردانی.
میزان الحکمه: ۱۰۳۲۲
★ هر گاه خواستی از صداقت برادرت بر خود آگاه شوی او را خشمگین کن، اگر بر دوستی اش پایداری ورزید ، او برادر توست و گرنه نیست.
میزان الحکمه: ۱۰۳۲۸

(س) دوستان ناشایست**امام علی علیه السلام:**

★ زینهار از کسی که هرگاه با او سخنی بگویی، تو راملول گرداند، هر گاه او با تو سخن بگوید، غمگینت کند.
★ هرگاه به او شادی یا زیانی برسانی ، متقابلاً با تو همان رفتار را کند.
★ هرگاه از تو جدا شود، به دلیل آن که پشت سرت بد بگوید، از جدا شدنش ناراحت شوی.

★ هرگاه او را ممانعت کنی به تو تهمت وافترا بزند،
★ هرگاه سازگاری با او نشان دهی به تو حسادت ورزد و تعدی کند.
★ هرگاه ناسازگاری کنی با تو از در دشمنی و جدال برآید. از جبران خوبی دیگران به خود ناتوان است، نسبت به کسی که به او زور گفته افراط می کند. همنشین او مأجور است و خودش گناهکار، زبانش به زیان اوست و نه به سودش، دلش را نگه نمی دارد، علم را

برای مجادله کردن می آموزد، علم دین را برای خود نمایی فرا می گیرد، به سوی دنیا می شتابد و تقوی را فرو می گذارد.

میزان الحکمه: ۱۰۲۵۸

★ از همنشینی با افراد فاسق، فاجر، متظاهر به معاصی خدا دوری کن.

میزان الحکمه: ۱۰۲۶۰

امام حسین علیه السلام:

★ هرگاه دیدی کسی با آبروی مردم بازی می کند، سعی کن که تو را شناسد، زیرا

بدقبال ترین حیثیت ها آن هایی هستند که او را بشناسند.

میزان الحکمه: ۱۰۲۵۹

امام صادق علیه السلام:

★ از سه کس بر حذر باش: خیانتکار، ستمکار و سخن چین. زیرا کسی که به خاطر تو (

به دیگری) خیانت کند به خودت نیز خیانت می کند و کسی که به خاطر تو (به دیگری)

ستم کند به خودت نیز ستم می کند و کسی که برای تو سخن چینی کند، بر ضد تو نیز

سخن چینی خواهد کرد.

میزان الحکمه: ۱۰۲۶۲

(ف) آن چه بر شمار دوستان می افزاید.

امام حسین علیه السلام:

★ هر که پارسایی خصلت او باشد و کرم و بخشندگی سرشتش و بردباری خوی اش،

دوستانش و ستایش از او بسیار گردد و با تمجید از وی دشمنانش انتقام بگیرد.

میزان الحکمه: ۱۰۳۰۴



بخش دوم: شیوه کار با دانش آموزان (فعالیت‌ها)



فعالیت شماره ۱: قصه خوانی

بهار دوستی

سه پروانه به رنگهای قرمز، سفید و زرد با هم پرواز می کردند و یک صدا سرود دوستی می خواندند.

ابرها روی آسمان آبی را گرفته بودند، چند قطره باران روی بال پروانه ها چکید. سه پروانه با هم به طرف باغی پر از گل پرواز کردند. رفتند و رفتند تا به گل سرخی رسیدند. پروانه قرمز جلو رفت و گفت: "ای گل سوسن زیبا! باران دارد شروع می شود. ما را زیر برگهایت پناه می دهی؟"

گل سرخ نگاهی به آنها انداخت، کمی فکر کرد و گفت: فقط پروانه ای که هم رنگ من است می تواند زیر برگهای من پنهان شود."

پروانه قرمز شاخکهایش را تکان داد و گفت: "ما سه پروانه دوستان با وفایی برای هم هستیم، من برای نجات خودم حاضر نیستم دوستانم را زیر باران تنها بگذارم."

سه پروانه با هم دوباره به پرواز درآمدند تا به گل زرد رنگی رسیدند. پروانه زرد جلو رفت و گفت: "ای گل زیبای آفتاب گردان! باران شروع شده است. ممکن است ما را زیر برگهایت پنهان شویم تا باران روی ما نریزد؟" گل زرد نگاهی به پروانه زرد کرد. گفت: "فقط تو که هم رنگ من هستی می توانی زیر برگهایم پنهان شوی."

پروانه زرد شاخکهایش را تکان داد و گفت: "من برای نجات خودم حاضر نیستم دوستانم را رها کنم. دوست خوب کسی است که در موقع غم و شادی، سختی و راحتی، ما را تنها نگذارد" پروانه زرد این را گفت. همراه دوستانش پر زد و رفت. باران به شدت می بارید. بال پروانه ها خیس شده بود. پروانه قرمز کمی عقب مانده بود. دوستانش به کمک او

رفتند. مدتی گذشت تا به گل سفیدی رسیدند. پروانه سفید جلو رفت و گفت: "ای گل نرگس زیبا! پرواز کردن برای ما پروانه ها خیلی مشکل شده است. اجازه می دهی ما زیر برگهایت پناه بگیریم؟" گل سفید نگاهی به پروانه ها انداخت و بعد به پروانه سفید گفت: "فقط پروانه ای که همرنگ من است می تواند زیر برگهای من پنهان شود." پروانه سفید شاخکهایش را تکان داد و گفت: "دوستان صمیمی همیشه در کنار هم هستند و هیچ چیز و هیچ کس نمی تواند بین آنها جدایی بیندازد من برای نجات خودم حاضر نیستم از دوستان خوبم جدا شوم."

مدتی گذشت، پروانه ها دوباره به راه خود ادامه دادند، قطره های باران به سرو روی آنها می خورد. پروانه قرمز که بالهایش را به سختی حرکت می داد، دو پروانه سفید و زرد به کمک او رفتند. ناگهان صدایی به گوش پروانه ها رسید. این صدای گل "شیپوری" بود که آنها را بامهربانی به طرف خودش صدا می کرد. سه پروانه درحالی که بالهایشان را به یکدیگر نزدیک می کردند با خوشحالی به پرواز درآمدند و زیر برگهای گل "شیپوری" پناه گرفتند. بعد از مدتی باران بند آمد. دیگر ابری در آسمان نبود، هوا روشن تر شده بود و خورشید هم می خواست دوباره با نور زیبایش بهار دوستی پروانه ها گرم تر و روشن تر سازد.

« مهدی مراد حاصل »



فعالیت شماره ۲: بحث و گفتگو



پس از نقل قصه «بهار دوستی» با طرح سوالات زیر در خصوص موضوع ارزش دوستی و چگونگی انتخاب دوست با دانش آموزان بحث و گفتگو می کنیم:

۱- دوستی یعنی چه یا به چه کسی دوست می گویند؟

- دوست کسی است که دیگری او را می شناسد و علاقمند است با او رابطه ی عاطفی

برقرار نماید و سپس به او اعتماد می کند.

- دوست شدن یعنی رابطه ی عاطفی همراه با اعتماد و مهرورزی داشتن.
- دوست یعنی هوادار یا پشتیبان در مراحل مختلف زندگی: اعم از سختی ها و آسانی ها.
- دوستی مهارتی است برخواسته از عواطف و احساسات که دارنده آن دیگری را به خاطر وجود ارزشهای باطنی و معنوی دوست دارد.

- بهترین نوع دوستی ، دوست داشتن به خاطر « خدا» است.

۲- چه عواملی باعث تداوم دوستی می شود؟

- صداقت و راستگویی.
- امانتداری.
- راز داری.
- کمک در موقع نیازی (دستگیری از دوستان) (کمک درسی).
- مشارکت در غم و شادی دوستان.
- احترام دوستان و حفظ حرمت آنها.
- پرهیز از شوخی های بی مورد.
- رعایت انصاف.
- نداشتن انتظار بی جا.
- اعتماد داشتن به دوست.
- افراط و تفریط نداشتن دوستی.
- ...

۳- چه عواملی باعث از بین رفتن دوستی ها می شود؟

- دروغگویی.
- خشونت و درشت خویی.
- توقع بی جا.
- فاش کردن اسرار دوستان.

- سوء ظن داشتن به دوستان.
- غمگین شدن هنگام موفقیت دوستان.
- ...

۴- چگونه می توان دوست پیدا کرد؟

(الف)

- از طریق همکلاسی بودن
- از طریق همسایه بودن
- قرض دادن
- کمک کردن در مواقع مشکل و اضطراری
- شرکت در مراسم ها (عروسی، اردو، مسجد)
- از طریق همسفری در اردو
- ...

(ب)

- صفات خوب یک دوست را در نظر گرفته و براساس آن صفات فرد یا افرادی را برای دوستی انتخاب کردن و با او رفیق شدن.

۵- صفات دوست خوب :

- کسی که عاقل است.
- کسی که خیرخواه است.
- کسی که خوش اخلاق و با ادب است.
- کسی که به عهدها وفا می کند.
- کسی که دانا و عالم است.
- کسی که راز دار است.
- کسی که عیب پوش است.

- کسی که نیکو کار است.

- کسی که صداقت دارد.

- کسی که امانت دار است.

- کسی که با تقوی است.

۶- صفات دوست بد:

- کسی که دروغ گو است.

- کسی که ترسو است.

- کسی که بخیل است.

- کسی که حسود است.

- کسی که دوست خود را فریب دهد.

- کسی که ظلم می کند.

- کسی که دوست خود را یاری نمی کند.

- کسی که بی حیا است.

- کسی که عیب دوست خود را فاش می کند.

- کسی که به راحتی گناه می کند.

- کسی که سخن چینی می کند.

- کسی که انتقام می گیرد.



فعالیت شماره ۳: شعر خوانی



سیب و سلام و سبد

خانه ی تو آن طرف رود
 خانه ی ما این طرف رود بود
 در وسط خانه ی ما آب بود
 رود عریضی نه فقط آب و موج
 آتش پر دامنه شعله ور
 دود بود پل زدم
 شعله ی امواج، پلم را شکست
 قایق و یک بادبان
 وای که درهم شکست
 مدرسه هاباز شد
 دفتر و مشق و کتاب
 نان و آب

آن طرف رود کتاب دل تو باز شد
 این طرف رود کتاب دل من باز شد
 زندگی آغاز شد
 خواندنی خانه ی من سیب بود
 سیب، گلابی، انار
 خواندنی خانه ی تو (گل ، سبد)
 خانه ی تو آن طرف رود بود
 در دل این خانه ها
 گرچه جدا از هم و دور از همیم
 با همیم
 حرف دل و دفترمان هم یکی است
 سیب و سبد، گل، سلام

«مصطفی رحماندوست»

دوستی شیرین است

نیم ساعت بنشین
 من و این باغچه را
 ساعتی خوب بین
 گل من خانه توست
 روی آن بازی کن

شاپرک جان تو که باز
 تا رسیدی رفتی
 باز کم ماندی و زود
 پر کشیدی رفتی
 شاپرک این که نشد

تو که با گل خوبی
 خوب گل بازی کن
 پیش من باشی اگر
 شعرها می خوانم
 پیش من باش و بین

قصه ها می دانم
 به دو بال تو قسم
 که چنان رنگین است
 شاپرک باور کن
 دوستی شیرین است

«مصطفی رحماندوست»

آغاز دوستی

این طرف پنجره ای بسته بود
 آن طرف پنجره ای بسته بود
 پشت او تا پنجره بسته هم
 قلب دو تا کفتر پر بسته بود
 بین دو تا پنجره کوچه بود
 کوچه ی باریکی و صد خاطره
 بازی و چاغاله و آلوچه بود ناگهان
 توپ یکی پنجره ای را شکست
 قفل دو تا پنجره از هم گسست

پنجره ها باز شد
 کودکی، می گریخت
 توپ و دست آن طرف
 پنجره ای بود واز آن کفتری
 سوی تو پر می کشید
 یک سلام، یک جواب
 بست اگر بود دری، باز شد
 دوستی تازه ای آغاز شد

«مصطفی رحماندوست»



فعالیت شماره ۴: تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه این واحد کار به یکی از موضوعات دوستی می پردازد و در آن از دانش آموزان خواسته شده درباره این سوال که :

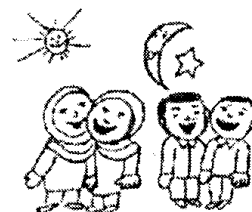
«چه رفتارهایی باعث از دست دادن دوست می شود.»

از اعضای خانواده خود نظر خواهی کنند و نتیجه را به کلاس گزارش نمایند. نتایج نظر

خواهی همه ی دانش آموزان عوامل متعدد این موضوع را روشن خواهد کرد و دانش آموزان با یکی از مسایل مربوط به دوستی آشنا خواهند گردید. پس از جمع بندی، برگ شکوفه ها در کلاسور مربوط بایگانی شود.



فعالیت شماره ۵ - زنگ تفریح



الف) لطیفه

۱- دوستی موش و گربه

گربه ای با موشی دوست شد و آن قدر برای موش از دوستی و محبت گفت تا موش گول خورد و راضی شد که با او توی یک خانه زندگی کند. آن ها قرار گذاشتند در همه چیز با هم شریک شوند.

مدتی گذشت. گربه گفت: «ما باید قبل از زمستان مقداری غذا انبار کنیم؛ وگرنه گرسنه می مانیم.» موش هم قبول کرد. با هم یک ظرف روغن خریدند. ولی نمی دانستند ظرف را کجا بگذارند. مدت ها فکر کردند تا این که گربه گفت: «به نظر من بهتر از زیرزمین کلیسا نیست. چون کسی جرأت نمی کند از کلیسا چیزی بدزد و چون تو نمی توانی این راه دور را بیایی. خودم می روم و ظرف را در زیرزمین می گذارم و بر می گردم. تا زمستان هم به آن دست نمی زنیم.»

موش قبول کرد؛ مدتی بعد گربه هوس روغن کرد و به موش گفت: «موش کوچولو، دختر عمویم یک، پسر زاییده است؛ یک پسر کوچولوی سفید با لکه های قهوه ای. از من خواهش کرده که به عنوان پدر خوانده ی پسرش، در مراسم نام گذاری او شرکت کنم. من امروز به کلیسا می روم. تو خودت به تنهایی کارهای خانه را انجام بده.»

موش گفت: «خیلی خوب برو. اگر غذای حوشمزه ای خوردی جای مرا خالی کن.»

گربه دروغ گفته بود. زیرا که اصلاً دختر عمو نداشت و مراسمی هم در کار نبود، همین که وارد کلیسا شد، به سراغ روغن رفت؛ آن قدر خورد تا سیر شد. بعد کمی روی شیروانی خانه ها قدم زد. جای خوبی پیدا کرد و توی آفتاب دراز کشید. خودش را لیسید و هر وقت به یاد ظرف روغن می افتاد، سیل هایش را پاک می کرد.

غروب، گربه به خانه برگشت. موش گفت: «آمدی؟ خوش گذشت؟ اسم بچه را چه گذاشتید؟»

گربه با سردی گفت: «سرش رفت!»

موش با تعجب فریاد زد: «سرش رفت؟ چه اسم عجیبی! تا حالا توی خانواده ی شما چنین اسمی بوده است؟»

گربه پشتش را به موش کرد و گفت: «این اسم که بدتر از اسم پدر خوانده ی تو «دزد خرده نان» نیست. آخر این هم شد اسم!»

چند روزی گذشت. گربه دوباره هوس روغن کرد و به موش گفت: «تو باید دوباره در حق من محبتی بکنی و تنهایی به کارهای خانه برسی. از من خواسته اند که برای دومین بار پدرخوانده بشوم. بچه، بچه ی قشنگی است و یک حلقه سفید دور گردنش دارد. برای همین من نتوانستم خواهششان را رد کنم.»

موش قبل کرد. گربه یواشکی به کلیسا رفت و نصف روغن را خورد. بعد با خودش گفت: «هیچ چیز بهتر از تنهایی غذا خوردن نیست» و از کاری که کرده بود، خوشش آمد. وقتی به خانه رسید، موش با خوشحالی جلو آمد و پرسید: «اسم بچه را چه گذاشتید؟»

گربه بابی حوصلگی گفت: «نصفش رفت!»

چشم های موش از تعجب گشاد شد و گفت: «نصفش رفت! من در تمام عمرم چنین

اسمی نشنیده ام. مطمئنم که این اسم در کتاب اسم ها پیدا نمی شود.»

بعد از چند روز، گربه دوباره هوس روغن کرد و دهانش آب افتاد. به موش گفت: «هر

چیز خوبی سه بار اتفاق می افتد. باز هم مراسم نام گذاری است و مرا به عنوان پدر خوانده

انتخاب کرده اند. این یکی یک بچه ی سیاه است که غیر از پنجه هایش، حتی موی سفید هم در سرتاسر بدنش ندارد. هردو سال یک بار چنین بچه گربه ای به دنیا می آید. تو که به من اجازه می دهی بروم؟»

موش عصبانی شد و گفت: «سرش رفت! نصفش رفت! چقدر این اسم ها مرا کنجکاو می کنند و به فکر می اندازند.»

گربه گفت: «پس تو همین جا بنشین و به هرچه می خواهی فکر کن. هرکس روزها از خانه بیرون نیاید زیاد فکر می کند.» موش خانه را مرتب کرد. گربه ی بی چشم و رو رفت و همه ی روغن ها را خورد. بعد با خودش گفت: «خوب شد، تا همه اش را نمی خوردم خیالم راحت نمی شد.»

شب شد و گربه با شکم سیر و پر به خانه برگشت. تا چشم موش به گربه افتاد اسم بچه ی سوم را پرسید و گربه گفت: «حتماً از اسمش خوشت نمی آید اسمش «تمامش رفت» است.»

موش فریاد زد: «این اسم بیشتر از همه مرا به فکر می اندازد. تا حالا هیچ اسمی این قدر روی من اثر نکرده است. «تمامش رفت» یعنی چه؟»

گربه سرش را تکان داد. خودش را جمع کرد و خوابید. بعد از آن دیگر کسی پیدا نشد تا گربه را پدر خوانده کند. زمستان از راه رسید و چیزی برای خوردن پیدا نشد. موش به یاد غذایی که ذخیره کرده بودند افتاد و گفت: «گربه جان بیا به سراغ ظرف روغمان برویم، دیگر وقتش رسیده است.»

گربه زیر لب گفت: «می توانی زبان نرمت را به شیشه ی روغن بکشی و فکر کنی که چه روغن خوشمزه ای!»

آن ها با هم به طرف زیرزمین کلیسا به راه افتادند. وقتی که وارد زیرزمین کلیسا شدند، ظرف روغن خالی گوشه ای افتاده بود. موش گفت: «آه، حالا می فهمم چه اتفاقی افتاده

است، عاقبت روزی رسید که دوستی تو به من ثابت بشود! هربار که پدرخوانده می شدی مقدار روغن خورده می شد: اول سرش، بعد نصفش و بعد...»
 گربه داد زد: «یا ساکت شو یا همین الان می خورمت.»
 موش دیگر حرفی نزد. فکر کرد حرف زدن با گربه فایده ای ندارد. از زیرزمین بیرون رفت و تصمیم گرفت دیگر به هیچ گربه ای اعتماد نکند.



ب) مسابقه

دوستی

روزنامه ی سقفی همشاگردی

بعضی آدم ها بی چشم و رو هستند. نمونه روشن و زنده ی آدم های بی چشم و رو در این است که هرچه بهش محبت کنی مدادش را مفتکی بتراشی، خودنویسش را مفتکی جوهر کنی، مشق هایش را مفتکی بنویسی، روز امتحان که به دادت نمی رسد هیچ چقلی ات را هم پیش آموزگار مهربان می کند آن وقت است که باید خریاوری و باقلا بار کنی.
 شاعر شیرین سخن می فرماید:

دوستی با آدم بی چشم و رو مثل سرکه مالی است بر روی مو

براساس این شعر بگوئید دوستی با آدم های بی چشم و رو انسان را به چه مرضی مبتلا می سازد؟

جواب: کچلی، زیرا سرکه مالی بر روی مو باعث ریزش مو می شود.



فعالیت شماره ۶ تکمیل جملات ناقص

شیوه ی تکمیل جملات ناقص:

با توجه به صفاتی از دوست خوب، جملات ناقصی را تهیه می کنیم و پس از نوشتن آن در روی تخته سیاه از دانش آموزان می خواهیم برای جالی خالی، کلمات مناسب که همان

صفات دوست خوب هستند، حدس بزنند. کسانی که بهترین پیشنهاد را مطرح کنند مورد تشویق قرار می گیرند.

به تعدادی از این نوع جملات ذیلا اشاره می شود:

- ۱- دوست خوب من خوشرو و می باشد.
- ۲- دوست خوب من عیب من را پیش دیگران کند.
- ۳- دوست خوب من دروغگو و ترسو.....
- ۴- دوست خوب من از امانت خوب.....
- ۵- دوست خوب من دیگران را مسخره کند.
- ۶- دوست خوب من در درس خواندن به من می کند.
- ۷- دوست خوب من، مرا تشویق به می کند.
- ۸- دوست خوب من دانش آموزی مرتب و منظم می گذارد.
- ۹- دوست خوب من به پدر و مادر خود..... می گذارد.
- ۱۰- دوست خوب من درس هایش را خوب می خواند.
- ۱۱- دوست خوب من به دیگران تهمت می کند.
- ۱۲- دوست خوب من وقتی که من در درس هایم نمره خوب می گیرم می

شود.

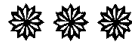


فعالیت شماره ۷: نقل خاطره



از دانش آموزان می خواهیم خاطره ی چگونه دوست شدن با بهترین دوست خود را برای همکلاسی های خود نقل کنند. در این صورت دانش آموزان با تعدا زیادی از روش های دوست یابی که برای دوستانشان تجربه نشده، آشنا می شوند. بهتر است هر دانش آموزی که خاطره تعریف می کند، چند نمونه از ویژگی های خوب بهترین دوست خود را

نیز بیان نماید، در پایان با تحلیل خاطرات و بررسی ویژگی های دوستان خوب، لیستی از روش های مناسب دوست یابی توسط دانش آموزان تهیه می شود.



فعالیت شماره ۸ : ایجاد موقعیت



قصه زیر را برای دانش آموزان می خوانیم. سپس از آن ها می خواهیم هر یک از آنان، اگر جای قهرمان قصه بودند چه کار می کردند؟

دوستی واقعی:

آن روز، در جمع ما، زهرا بیش تر از همه حرف داشت. او از دست دوستش کبری ناراحت بود و می گفت: «او دیگر دوست من نیست. از وقتی در بازی با بچه ها، یک دفعه به زمین افتاد، دیگر با هیچ کدام از ما بازی نکرد. هر وقت هم به او می گویند می آید با هم بازی کنیم، می گوید نه نمی توانم. او دیگر به درد دوستی نمی خورد.»

ثریا رهنما گفت: شاید او از دست تو ناراحت و عصبانی است. آیا تا به حال در این مورد از او سؤال کرده ای؟

زهرا جواب داد: «او می گوید، من الان نمی توانم بازی کنم. از کسی هم ناراحت نیستم.»

لاله نوری گفت: «فکر کنم تو در مورد دوستی اشتباه می کنی. اگر کسی نتواند با تو بازی کند، تو دیگر او را دوست خودت نمی دانی؟ در حالی که دوست فقط برای بازی نیست.»

نرگس امین پورهم با عقیده ی لاله موافق بود و گفت: «بهتر است تو بیش تر با کبری صحبت کنی، شاید برایش اتفاقی افتاده نباشد. دختر خاله ی من یک بیماری دارد که به دلیل آن، نمی تواند خیلی فعالیت کند. او بیش تر باید استراحت کند. حتی تازگی ها دکتر به او گفته است که باید خیلی کم راه برود.»

زهرا حسابی به فکر رفت. پریسا امانی هم که تا آن وقت ساکت بود، اضافه کرد: «یک دوست خوب، باید در هنگام ناراحتی هم کنار دوستش باشد.» خاله لیلا که دید زهرا از ترس بیمار شدن کبری خیلی غمگین شده است، گفت «زهرا جان. تو هنوز مطمئن نیستی؛ پس بهتر است پیش از هر کاری، بیش تر در کنار کبری باشی و با او صحبت کنی. یادت باشد که ممکن است کبری مشکلی داشته باشد که نخواهد با تو یا کس دیگری در میان بگذارد. بنابراین، اصراری به دانستن مشکل او نداشته باش. تنها سعی کن مثل یک دوست واقعی همراه اتو باشی.»

می دانم تو هم دوستانی داری و گاهی ممکن است بین شما، چنین چیزهایی پیش بیاید. راستی اگر شما جای زهرا بودید چه کار می کردید؟ (از بچه ها بخواهید هر یک نظر خود را بازگو نمایند.)

« لیلا سلیقه دار »



فعالیت شماره ۹: کار با جدول

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	■						
۲							
۳							
۴							
۵							
۶							
۷							

جدول نمونه را در تابلوی کلاس رسم می کنیم و از دانش آموزان می خواهیم آنها نیز جدول را در دفتر خود بکشند. سپس از آن ها می خواهیم در مدت زمان تعیین شده (مثلاً ۱ دقیقه) با توجه به راهنمای جدول رمز آن را که حدیثی از امام علی علیه السلام در مورد رفتار با دوستان است پیدا کنند.

توجه:

اولین حرف جمله ی حدیث با حرف «ب» شروع می شود. برای به دست آوردن سایر حروف جمله مورد نظر، خانه های جدول را سه تا سه تا شمرده و حرف سوم را یادداشت می کنیم. این عمل تا استفاده از کلیه ی حروف جدول ادامه دهید. سپس حروف بدست آمده را کنار هم قرار دهید تا حدیث مورد نظر به دست آید. (حرفی که یادداشت شده خط می زنیم و دوباره نمی شماریم.)

حدیث: به دوست خود محبت کن هر چند به تو بدی کرده باشد. حضرت علی علیه السلام.



فعالیت شماره ۱۰: بحث گروهی



دانش آموزان کلاس را به چهار گروه تقسیم می کنیم و از آن ها می خواهیم هر گروه پیرامون یکی از سؤالات زیر به بحث و گفتگو پردازند. نتایج گفتگو و بحث گروه، توسط مسئول آن گروه به صورت مکتوب به شما تحویل می گردد تا پس از جمع آوری پاسخ همه ی گروه ها و جمع بندی پاسخ های آن ها با افزودن توضیحات لازم (که برخی از آن موارد در ذیل آمده است) فهرستی از رفتارهای مناسب با دوستان را که باعث سخت نگرفتن و تداوم دوستی ها می شود، تنظیم می کنیم سپس از دانش آموزان می خواهیم نتایج و مطالب تنظیم شده را در ورقه ای بنویسند و در پوشه برگ شکوفه های خود بایگانی کنند.

سؤالات پیشنهادی:

- ۱- چه کارهای موجب تقویت دوستی بین دو نفر می شود؟
 - ۲- به نظر شما مناسب ترین راه برای از بین بردن اختلاف بین دوستان چیست؟
 - ۳- در مقابل رفتار بد و نامناسب دوست خود چه رفتاری از خود نشان می دهید؟
 - ۴- به نظر شما چرا بعضی از افراد دوستان خود را زود از دست می دهند؟
- در قسمت زیر نمونه پاسخ های قابل انتظار پیرامون سؤالات جهت اطلاع مجری محترم آمده است:

- انجام کارهای را از او بخواهیم که او بتواند آن را انجام دهد، در برخورد با او صداقت داشته باشیم، گذشتن از خطای دوست، کمک به دوست و....

- پیش قدم شدن در برقراری ارتباط، گفتگوی همراه با احترام، عذرخواهی کردن، احترام به نظرات دوستان و...
- با خوبی کردن به او، او را به ادامه ی دوستی علاقمند می سازیم، صبر، چشم پوشی، تذکر و نصیحت و...
- انتظار بیش از حد، بد اخلاق بودن، فقط عیب دوست را دیدن، از خطاهای کوچک چشم پوشی نکردن و...



فعالیت شماره ۱۱: تحقیق و پژوهش

دانش آموزان را به گروه های دلخواه تقسیم می کنیم سپس به هریک از گروه ها یکی از مثل های زیر را ارایه می کنیم و از آن ها می خواهیم پیرامون معنا و مفهوم آن تحقیق نموده و نتایج آن را در کلاس ارایه نمایند.

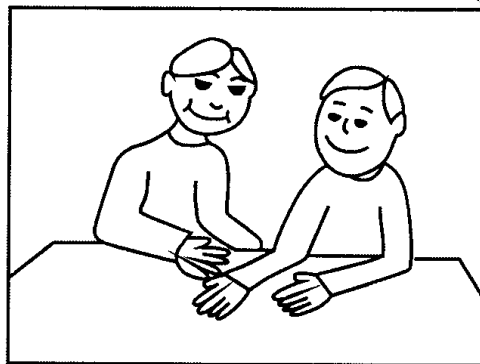
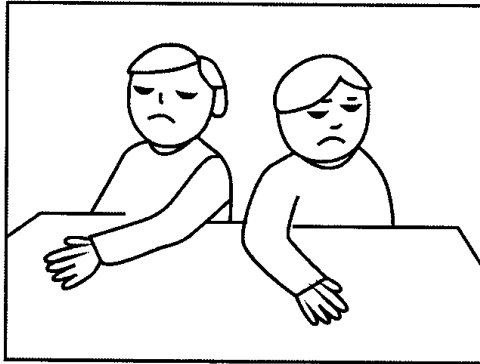
ابتدا هریک از افراد گروه به طور انفرادی با پدر، مادر و دیگر اعضای خانواده ی خود مصاحبه می کند. سپس نتایج مصاحبه ی افراد، در گروه جمع بندی و توسط نماینده ی گروه گزارش می شود.

دانش آموز عزیز: درباره ی مفهوم هر یک از شعرهای زیر با کمک اولیای خود در محل نقطه چین توضیح دهید. ضمناً درباره ی دوست و دوست یابی می توان شعر؛ ضرب المثل های دیگری را هم در قسمت پایین شماره (۵، ۶) نوشته و توضیح دهید.

۱. دشمن دانا بلندت می کند، بر زمین ات می زند نادان دوست
۲. تو اول بگو با کیان دوستی، پس آن گه بگویم که تو کیستی
۳. دوست آن دانم که گیرد دست دوست، در پریشانی حالی و درماندگی
۴. دوست دارم که دوست، عیب را، همچو آینه روبرو گوید
نه که چون شانه پشت سر رفته، در هزار نقطه مو به مو گوید



تکمیل برگ شکوفه واحد کار (دوستی و دوست یابی)



دلایل از دست دادن دوست

- _____ - ۱
- _____ - ۲
- _____ - ۳
- _____ - ۴
- _____ - ۵
- _____ - ۶

آن چه که از این واحد کار آموختیم:

۱- امانتداری، یعنی رعایت «راستی» در:

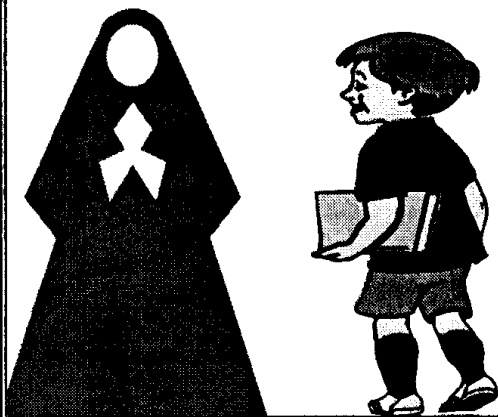
- ★ درزندگی اجتماعی هرکسی دوستی دارد زیرا دوستی موجب:
- ★ پیوند قلبی انسان ها می شود.
- ★ افزایش ایمان می شود.
- ★ آرامش دل می شود.

انواع دوستی

- ۱- دوستی به خاطر رفاقت و معاشرت
- ۲- دوستی به خاطر هدف های دنیوی
- ۳- دوستی به خاطر هدف های اخروی
- ۴- دوستی به خاطر هدف های محض الهی

معیارهای دوست خوب:

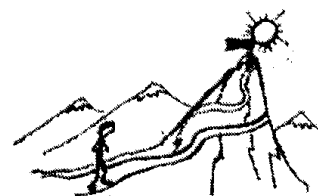
- | | |
|---------------------------------------|--------------------------------|
| ۱- عاقل دور اندیش باشد. | ۱- باچه کسانی نباید دوستی کرد: |
| ۲- خیرخواه باشد. | ۱- دروغگو |
| ۳- خوش اخلاق باشد. | ۲- ترسو |
| ۴- به عهد خود وفا کند. | ۳- بخیل |
| ۵- عالم و آگاه باشد. | ۴- حسود |
| ۶- راز دار باشد. | ۵- فریبکار |
| ۷- با تقوا باشد. | ۶- ظالم |
| ۸- راستگو و امانتدار باشد. | ۷- بی حیا |
| ۹- خوبی های دوستش را آشکار سازد. | ۸- عیبجو |
| ۱۰- هیچ چیز را از دوست خود دریغ نکند. | ۹- سخن چین |
| ۱۱- نیکوکار باشد. | ۱۰- انتقام گیر |
| | ۱۱- گناه کار |





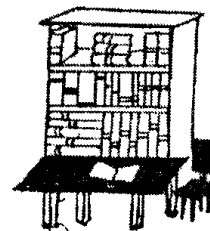
بخش اول: آن چه که باید درباره‌ی «مدارا» بدانیم.

هدف:



- ۱- دانش آموز با ثمرات رفق و مدارا آشنا می‌گردد.
- ۲- دانش آموز در موقع مقتضی با دیگران مدارا می‌کند.

مبانی:



نرم خوئی و سازگاری با بندگان خدا و تحمل درشتی‌ها و بدرفتاری‌های آنان رفتاری بس ارجمند، پر جاذبه و زینت بخش است. خداوند بندگان سازگار و نرم خو را دوست دارد.

رفق و مدارا چیست؟

صاحب جامع السعادات رحمته الله در معنای رفق و مدارا می‌نویسد:
مدارا از لحاظ معنی با رفق نزدیک است، برای این که مدارا به معنای سازش با مردم و نیکو معاشرت کردن با آنها و تحمل آزار آنها شدن است و گاهی میان مدارا و رفق تفاوت گزارده‌اند به این که در مدارا تحمل آزار مردم هست ولی در رفق نیست^۱
علامه مجلسی رحمته الله می‌نویسد: رفق به نرمی و مهربانی برخورد کردن و ترک عنف و

درشتی و تندی در کارها و گفتارها نسبت به بندگان درهمه ی احوال است. خواه خلاف ادبی از آنها سرزده باشد یا نباشد.^۲

در قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لنت لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران: ۱۵۹)

«پس به واسطه ی رحمت خدا بود که تو نسبت به مردم نرمخو شدی و اگر تند خوی سخت دل بودی از پیرامون تو پراکنده می شدند.»

و خداوند به موسی و هارون علیهما السلام می فرماید با فرعون با زبان لَین و نرم سخن بگویند:

«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» (طه: ۴۴)

«با او با قول نرم سخن بگویند شاید که او متذکر شود و از خدا بترسد.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«رفق بر چیزی نهاده نمی شود جز آن که او را می آراید و از چیزی جدا نمی شود جز آن که او را زشت سازد»^۳ و نیز فرمود: «اگر رفق آفریده ای بود که دیده می شد در میان آفریدگان خدا، چیزی زیباتر از آن نبود»^۴ و امام علی علیه السلام می فرماید: «رفق کلید موفقیت و کامیابی است»^۵ و به قول حافظ رحمته الله:

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروّت و با دشمنان مدارا.

فواید مدارا

نرم خوئی و مدارا با مردم دارای فوایدی است که به برخی از آنها اشاره می گردد:

الف) جذب مردم

منش و رفتار انسان در جذب یا دفع مردم تأثیر فراوان دارد. مدارا با مردم از جمله رفتارهای نیک است که جاذبه ی فراوان دارد. دل ها را نرم می کند، انسانهای بدرفتار و خشن را تسلیم و باعث نفوذ در دل مردم می شود.

۲- با نوشته کافی جلد ۲ صفحه ۱۱۸ از موات العقول

۳- کافی جلد ۲ صفحه ۱۱۹ و ۱۲۰

۴- کافی جلد ۲ صفحه ۱۱۹ و ۱۲۰

۵- کافی جلد ۲ صفحه ۱۱۹ و ۱۲۰

امام صادق علیه السلام از قول پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که آن حضرت فرموده‌اند:
 «نرم خویی و مهربانی با مردم نصف زندگی است.»^۶
 و خود ایشان در سخنی دیگر می‌فرمایند:

«کسی که در کار خود مهربانی داشته باشد هر چه از مردم بخواهد به آن برسد.»^۷

(ب) نشانه‌ی ایمان

امام باقر علیه السلام فرمودند:

«به هر کس که مهربانی و نرم خویی نصیب شد، ایمان نصیب شده است.»^۸

حضرت در سخن دیگر، مهربانی و نرم خویی را کلید ایمان معرفی می‌کند که از گنج گران قیمت ایمان محافظت کرده و مانع دست بردن شیطان و شیطان صفتان و به این در گرانها می‌شود:

«برای هر چیز گران بها قفلی است و قفل ایمان مهربانی و نرم‌خویی است.»^۹

با مهربانی و نرم‌خویی است که می‌توان از در گرانهای ایمان محافظت کرد، زیرا کسی که نرم خو نباشد و دارای خوی خشن، درشت و.. باشد به اعمالی دست می‌زند که ایمانش از دست می‌رود.

(ج) پاداش الهی

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هیچ دوفتری با هم همراه و همدم نشوند جز آن که

کسی که مهربانتر است، نزد خدا پاداشش بیشتر و محبوبیتش نیز بیشتر است.»^{۱۰}

(د) عامل برکت

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

در رفق و مدارا، زیادی و برکت است و هر کس از مدارا و نرم‌خویی محروم شد از خیر

۶- کافی جلد ۲ صفحه ۱۱۹-۱۲۰

۷- همان صفحه ۱۲۰

۸- همان صفحه ۱۱۸

۹- همان

۱۰- همان صفحه ۱۲۰

محروم شد.

موارد رفق و مدارا

انسان‌ها در هر شرایطی باید رفتار خود را با مدارای با مردم آراسته کنند، تا دل‌های رمیده را جذب، و رفتارهای ناهنجار و بی ادبانه را مهار کنند، رهبران دینی ما سفارش کرده‌اند که حتی با دشمن به مدارا رفتار کنیم تا جلو رفتارهای بی ادبانه و دشنام دشمنان به ساحت مقدس الهی و دیگر مقدسات گرفته شود.

امام صادق علیه السلام فرمودند: در تورات واقعی از جمله مطالبی که خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام فرمود این است:

ای موسی علیه السلام: راز پنهان مرا در باطن خویش پوشیده دار، و در آشکارت با دشمن من و دشمن خود مدارا را اظهار کن. و با آشکار کردن راز پنهان‌ام سبب دشنام آنان به من مشو تا در دشنام دادن من شریک دشمن خود و دشمن من گردی.^{۱۱}

مدارای ناروا

در مواردی نباید مدارا و نرمی به خرج داد که عبارت است از:

۱- در برابر خیانتکار و قانون شکن

نرم خوبی و مدارا تا آن جا مطلوب است که مورد سوء استفاده ی دیگران قرار نگیرد و موجب سازش کاری با خیانت پیشگان نباشد. سیره عملی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیر المومنین علی علیه السلام این بوده است که با خیانت پیشگان مدارا نکرده و با قاطعیت و شدت و سخت گیری با آنان برخورد می کردند. حضرت علی علیه السلام در نامه‌ای به یکی از کارگزارانش که نسبت به بیت المال خیانت کرده بود به شدت برخورد کرد و نوشت: «از خدا بترس و اموال این مردم را به آنان بازگردان، پس اگر چنین نکنی و خداوند مرا به تو توانا گرداند. هرآینه تو را به شمشیر گردن زنم، شمشیری که کسی را با آن نزد مگر این که وارد آتش شد.»^{۱۲}

همچنین در نامه‌ای به «زیاد بن ابیه» که جانشین «عبدالله بن عباس» در حکومت مصر

۱۱- کافی جلد ۲ صفحه ۱۱۷

۱۲- نهج البلاغه نامه ۴۱

بود، چنین نوشت :

« من صادقانه به خداوند سوگند می‌خورم اگر به من خبر برسد که تو به چیزی کم یا زیاد از دارایی مسلمانان خیانت کرده‌ای آن چنان بر تو سخت می‌گیرم و شدت عمل نشان می‌دهم که به فقر، ضعف و زبونی گرفتار آیی. »^{۱۳}

حضرت در بیان دیگری فرمودند:

« به خدا سوگند اگر حسن و حسین علیهما السلام مثل آن چه کرده‌ای (خیانت) انجام می‌دادند، با آنان از در آشتی وارد نمی‌شدم و درخواست هایشان را اجابت نمی‌کردم تا این که حق را از آنان می‌گرفتم و باطل را که از ستم بدان دست یافته بودند، دور می‌ساختم. »^{۱۴}

۲- مدارا با افراد فرصت طلب

بعضی از افراد فرصت طلب هستند که با سوء استفاده از نرمخویی و مدارای دیگران از انجام مسئولیت‌های فردی و اجتماعی خود سرباز می‌زنند. با چنین افرادی نیز مدارا کردن صحیح نیست. زیرا که مدارا با این افراد نه تنها موجب اصلاح آنان نیست، بلکه موجب افزایش تخلف و تخطی آنان از مسئولیت‌های خود می‌شود اصلاح این گونه افراد جز با شدت عمل، سخت گیری و تنبیه میسر نیست.

حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند:

« کسی که مدارای نیکو او را اصلاح نکند مجازات او را اصلاح کند. و آن گاه که مهربانی و مدارا حماقت باشد، سخت گیری و تندی، مهربانی است، و چه بسا دارو بیماری زا و بیماری داروست »^{۱۵}

یعنی در بعضی شرایط و نسبت به بعضی از افراد، دارو که برای عموم شفا بخش است، باعث بیماری می‌شود و عوامل بیماری برای بعضی درمان محسوب می‌شود. یعنی سیاست مدارا که برای عموم مردم سازنده، مفید و باعث اصلاح است، نسبت به بعضی از افراد اثر معکوس دارد و آنان را به سرکشی و کارشکنی وا می‌دارد. پس باید موارد کاربرد مدارا و نرمخویی را شناخت و در جای مناسب از آن استفاده کرد

۱۳- همان نامه ۲۰

۱۴- همان نامه ۴۱

۱۵- بحا الاتوارح ۷۵ صفحه ۵۱

مدارا و قاطعیت

آیا می‌توانی در عین داشتن روحیه‌ی مدارا، قاطعیت داشت، آیا سازگاری با مردم به معنی ناتوانی در تصمیم‌گیری‌ها و اجرای تصمیم‌های گرفته شده است. شاید برخی گمان کنند که مدارا با قاطعیت به معنی خشنونت و سخت‌گیری است که با مدارا سازگاری ندارد.

حقیقت این است که مدارا هیچ تعارضی با قاطعیت ندارد و می‌توان در عین داشتن روحیه‌ی سازگاری با مردم، دارای قاطعیت نیز بود. زیرا قاطعیت به معنای برش داشتن است.

افرادی که کمتر دچار تردید و ضعف در تصمیم‌گیری می‌شوند و با جدیت تمام موانع پیشرفت کار را از سر راه بر می‌دارند و گره‌های کور را می‌گشایند از خصلت خوب قاطعیت، دارای روحیه‌ی مدارای با مردم باشند.

بنابراین، اعتدال در این است که هم مدارا داشت و هم قاطعیت، نرم خو و پر حوصله در تصمیم‌گیری و قاطع و دارای برش در اجرا.

جمع میان دو خصلت نرمی و سختی برای هرانسان با ایمان لازم است. از این رو حضرت امیر المومنین علیه السلام در توصیف مومنان فرمودند:

«جان مومن از سنگ سخت‌تر و در عین حال از برده متواضع و نرم‌خوتر است»^{۱۶}

امام علی علیه السلام آن‌گاه که مالک اشتر را به حاکمیت مصر نصب فرمودند برای معرفی مالک به مردم مصر نامه‌ای نوشت و در آن نامه از قاطعیت مالک به عنوان امتیاز برجسته‌ی مالک یاد نمود و نوشت:

«همانا مالک شمشیری است از شمشیرهای خدا که تیزی آن کند نمی‌شود و برش آن قطعی است».^{۱۷}

در بخشی از وصیت‌نامه امام علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است:

خود را نسبت به برادر دینی‌ات این چنین قرار بده، هنگامی که او می‌برد تو بی‌بندی و هنگامی که او اعراض می‌کند با لطف با او نزدیک شوی و هنگامی که او بخل می‌ورزد تو بذل و بخشش کنی و هنگامی که او دوری می‌کند تو نزدیکی کنی و هنگامی که او تند می‌کند تو نرمی به خرج دهی. ولی مبادا این حالات را در غیر جای خودش به کارگیری و

۱۶- نهج البلاغه حکمت ۲۲۵

۱۷- همان نامه ۲۸

یا در مورد نا اهل به کار بری.^{۱۸}

به گفتار سعدی:

چو نرمی می کنی خصم گردد دلیر
درشتی و نرمی به هم در، به است
و گر خشم گیری شود از تو سیر
چو رگ زن که جراح و مرهم نه است.



از بزرگان دین بیاموزیم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

☆ مدارا میمون و مبارک است و تندی و درشتی شوم و نامبارک.

کافی جلد ۲ صفحه ۱۱۹

☆ اگر مدارا آفریده‌ای بود که دیده می‌شد در میان آفریدگان خدا چیزی زیباتر از او

کافی جلد ۲ صفحه ۱۲۰

نبود.

☆ هرگاه خداوند خیر خانواده‌ای را بخواهد باب مدارا را به روی آن‌ها بگشاید.

میزان الحکمه: ۷۳۶۱

☆ همانا در مدارا، فزونی و برکت است و کسی که از مدارا محروم باشد، از خیر

میزان الحکمه: ۷۳۸۹

محروم شود.

امام علی علیه السلام در نامه‌ای خود به محمد بن ابی بکر

☆ بامردم فروتن باش و با نرمی با آنها برخورد کن و نسبت به آنها گشاده رو باش.

نهج البلاغه: نامه ی ۲۷

☆ هر آیینی خوبی دارد و خوی ایمان مدارا و نرمی است میزان الحکمه: صفحه ۲۱۱۰

میزان الحکمه: ۷۳۶۵

☆ مدارا کلید کامیابی است.

میزان الحکمه: ۷۳۹۲

☆ مدارا به آشتی می‌انجامد.

امام حسین علیه السلام:

☆ هر که فکرش به جایی نرسد و در چاره یابی در ماند، مدارا، کلید (گشایش شکل)

میزان الحکمه: ۷۳۹۱

او باشد.

امام باقر علیه السلام:

☆ هر چیزی را قفل و محافظی است و محافظ ایمان، مدارا است.

میزان الحکمه: صفحه ۲۱۱۰



۱۸- منابع: ۱- اخلاق، یعقوبعلی برجی

۱۹- مرزهای اخلاق- استاد محمد فولادگر

بخش دوم: شیوه کار با دانش آموزان (فعالیت‌ها)



فعالیت شماره ۱: قصه خوانی

دعای پیامبر

فاطمه سلام الله علیها، دختر کوچک پیامبر صلی الله علیه و آله نگران بود. او از نگاه‌های خشم آلود مردی که در کنار لاشه ی شتری ایستاده و با کینه به پدر زل زده بود بدش می‌آمد. از اینکه آن مرد، بدون هیچ دلیلی به پدرمهربانش آن طور نگاه می‌کرد، غصه می‌خورد. فاطمه سلام الله علیها آن روز با مهربانی به چهره ی نورانی پدر چشم دوخته بود پیامبر صلی الله علیه و آله با آرامشی خاص، دور از هیاهوی اطراف خود، غرق در مناجات با خدا بود عده‌ای دورتر ایستاده بودند و بعضی‌ها هم او را مسخره می‌کردند و می‌خندیدند این صحنه از پشت پرده دو قطره اشکی که بر چشم‌های فاطمه سلام الله علیها حلقه زده بود، دور نبود. او دوست داشت پیامبر صلی الله علیه و آله زودتر نمازش را بخواند و از آنجا بروند. اما پیامبر صلی الله علیه و آله آرام به رکوع نماز رفته بود و با صدای دلنشین ذکر می‌گفت:

آن مرد که با خشم پدر او را نگاه می‌کرد، ناگهان از زمین برخاست. از کنار لاشه شتر، دل و روده‌ای را که بر زمین ریخته بود، برداشت و با شتاب سمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله در سجده بود و آهسته آهسته با خدا راز می‌گفت: آن مرد که با عصبانیت دشنام می‌داد، دل و روده شتر را برگردن و کتف پیامبر صلی الله علیه و آله ریخت. صدای خنده و شادی و هلهله کسانی که دورتر از پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده بودند، شنیده شد. مرد خشمگین، به ناگاه قهقهه‌ای سر داد و دوان دوان دور شد. بغضی تلخ که بر گلوئی فاطمه سلام الله علیها کوچک نشسته بود. شکست و باران اشک، از آسمان دیدگانش فرو بارید. فاطمه سلام الله علیها همان گونه که اشک می‌ریخت، با دست‌های کوچک خود، دل و روده شتر را از سر و کتف پدر پاک کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله سر از سجده که برداشت انگارانه انگار که اتفاقی افتاده است. چهره اش هم چنان آرام آرام بود. پیامبر صلی الله علیه و آله نمازش را ادامه داد. همین که نماز پایان یافت برگوشه

لب هایش لبخندی نشست و نگاه مهربانش به چشم‌های اشک آلود فاطمه سلام الله علیها خیره شد دختر کوچکش خود را در آغوش پدر انداخت وهای های گریست. شاید گریه فاطمه سلام الله علیها بود که جبرئیل و میکائیل را از آسمان به زمین آورد. آنها متواضعانه گفتند:

—خدای مهربان به تو درود فرستاد و فرمان داد که آنچه به ما دستور دهی، انجام دهیم. پیامبر صلی الله علیه و آله با همان آرامش خود به اطرافش نگاه کرد، صدای قهقهه دشمنانش هنوز به گوش می‌رسید و دل فاطمه سلام الله علیها را به درد می‌آورد. به آرامی فرمود:

— من دعا می‌کنم و شما آمین بگویید.

در آن لحظه هر دو فرشته خدا ترسیدند، اگر پیامبر صلی الله علیه و آله دعا می‌کرد که بر اهل مکه سنگ فرود آید بی تردید از آسمان سنگ می‌بارید. اگر دعا می‌کرد که زمین، دشمنان او را با خشم ببلعد، زمین بی مهابا آنها را باخشم در کام خود می‌کشید، اما پیامبر صلی الله علیه و آله دست هایش را به سوی آسمان برداشت و از صمیم قلب دعا کرد: خدایا! قوم مرا به راه راست هدایت فرما! آنها نادانند. فاطمه سلام الله علیها هم، همراه فرشته‌ها، دست به سوی آسمان بلند کرده بود و همان طور که اشک از گونه‌های کوچکش می‌چکید، لبخندی بر لب هایش نشست و از ته دل گفت: آمین!

« محمد ناصری »



فعالیت شماره ۲: بحث و گفتگو



پس از نقل قصه « دعای پیامبر صلی الله علیه و آله » با طرح سئوالات زیر در خصوص موضوع مدارا با دانش آموزان بحث و گفتگو می‌کنیم.

۱-مدارا چیست؟

همکاری، همراهی یا همزیستی با دیگران، همراه با تحمل وضع ناخوشایند (مدتی

مداراکن بعد درست می‌شود، باید با مردم مدارا کرد.)

۲- در چه مواردی باید مدارا کرد؟

- تحمل گریه بچه‌های کوچک،
 - پرستاری از بیمار (پدر، مادر، برادر، خواهر و.....).
 - پرستاری از سالمند (پدربزرگ، مادر بزرگ و.....).
 - تحمل صدای جشن همسایه‌ها (جشن تولد، عروسی).
 - تحمل صدای همسایه‌ها (در عزاداری، هیئت.....).
 - تحمل زن و مرد به همدیگر (از نظر اخلاق و رفتار).
 - تحمل پدر و مادر در مقابل رفتار فرزندان.
 - تحمل شوخی‌های همکلاسی‌ها.
 - تحمل صدای بلند درس خواندن دیگران.
 - تحمل صدای کلاسهای همجوار.
 - تحمل رفتارهای ناآگاهانه دانش آموزان توسط معلم.
 - و تحمل غر زدن دوستان در بازی.
- ۳- نتایج مدارا با دیگران
- افزایش صبر و تحمل.
 - کنار آمدن با مشکلات.
 - افزایش دوستی.
 - محبوبیت نزد خداوند.
 - و محبوبیت نزد مردم.
- و.....



فعالیت شماره ۳: شعر خوانی



پیرمرد دست فروش

جمع کن این بساط مسخره را
پشت دکان بسته می میری!
هیچ حرفی نزد، نگاهش کرد
نگهش خشم بود و ماتم بود
نوجوان رفت و پیر دست فروش
گفت با خود: شعور او کم بود
«سید مصطفی موسوی گرمارودی»

پیرمردی که گوشه ی بازار
پهن کرده بساط کوچک خود
عکس و چسب و مداد رنگارنگ
دارد او در بساط اندک خود.
نوجوانی شرور داد کشید:
«سر پیری و معرکه گیری»!

خسته از کار خود نمی باشی؟

خنده ای کردو گفت: با این حرف
بر دل من نمک نمی پاشی؟
گرچه از کار خسته ام، لیکن
کار، گرمای زندگانی من
پیری و خستگی من دیدی
کاش می دیدی از جوانی من
«سید مصطفی موسوی گرمارودی»

پیرمردی که در کنار در است
چهره اش با صفا و نورانی است
می نشیند کنار دروازه
کار او روز و شب نگهدانی است.
گفتم اینجا، کنار این انبار
خسته از کار خود نمی باشی؟

آواز باران

بگو این شعرهای من
به لبخند تو می ارزد
تو بامن مهربانی کن
مرا با خود ببر بالا
ببر تا اوج خوبی ها
مرا دریا بکن، دریا

ندارم وسعت دریا
کویری خشک دامانم
ولی با این همه سبزم
پر از آواز بارانم
از این که بی صدا باشم
دلم پیوسته می لرزد

«زهرا رهنما»



فعالیت شماره ۴: تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه این واحد کار تصاویری است از یک کوچه شلوغ که بچه‌ها در حال بالا پریدن می‌باشند و در طرف دیگر دانش آموزی می‌خواهد در اتاق اش مطالعه کند و علیرغم سرو صدای بچه‌های توی کوچه که مزاحم درس و مطالعه او هستند، ولی به خاطر رفاقت و دوستی با آنها، مانع سرو صدا و بازی آن‌ها نشده و اعتراض نمی‌کند و وضع موجود را تحمل کرده و با آنان مدارا می‌کند. از دانش آموزان می‌خواهیم ضمن رنگ آمیزی تصاویر، برداشت خود را از صحنه نوشته و مصداق‌های دیگر مدارا با دوستان را با همفکری و همکاری خود بیان نماید.



فعالیت شماره ۵ - رنگ تفریح



الف) لطیفه

پیرمرد با هوش

پیرمرد پس از بازنشستگی به زادگاهش بازگشت. خانه‌ای خرید و قصد داشت در آن شهر کوچک و زیبا دوران پیری را در خوشبختی بگذراند و کتاب خاطرات بنویسد. در ابتدا همه چیز خوب بود. محیط آرام شهر برای روحیه‌ی پیرمرد و نوشتن کتاب بسیار مفید بود. اما روزی، سه پسرک شیطان نزدیک خانه‌ی وی آمدند و مشغول بازی فوتبال شدند. آنها از خوشحالی با صدای بلند فریاد می‌کشیدند.

پیرمرد که نمی‌توانست این سرو صدا را تحمل کند، بیرون رفت با لبخندی به پسرها گفت: «ستاره‌های آینده، چقدر خوب بازی می‌کنید. از نمایش شما لذت می‌برم اگر هر روز اینجا بیاید و برای من فوتبال باز کنید به هرنفر شما پانصد تومان می‌دهم.» پسرها از شنیدن این خبر بسیار خوشحال شدند و با تمام نیرو هنر خود را برای پیرمرد به نمایش گذاردند. سه روز بعد، پیرمرد درحالی که خود را نگران نشان می‌داد، به پسرها گفت: «

بچه‌ها به دلیل مشکلات مالی، از فردا برای هر نفر دوست تومان می‌دهم. « جوانان ناراحت شدند، اما حرف پیر مرد را قبول کردند. یک هفته بعد پیر مرد دوباره پسرها را صدا کرد و گفت: « هنوز حقوق بازنشستگی را نگرفته‌ام، برای همین از فردا به هر نفر پنجاه تومان می‌دهم. » پسرها عصبانی شدند و گفتند: « پنجاه تومان! ما برای پنجاه تومان وقت خود را هدر نمی‌دهیم و دیگر به بازی فوتبال ادامه ندادند. » پیر مرد هم خندید و دوباره از روزهای آرام خود لذت برد!

«برگرفته از کیهان بچه‌ها»



ب) مسابقه

تهیه گزارش از آلاینده‌های صوتی و پاسخ مردم.

خبرنگاری جهت تهیه خبر در خصوص موضوع فوق به منزلی که در نزدیکی بعضی از مکانهای پرسروصدا می‌باشد مراجعه و از آنها در رابطه با چگونگی تحمل صداهای ناخوشایند سؤال می‌پرسد. پاسخ دهندگان این جوابها را بیان می‌نمایند:

موقعیت ۱: تهیه گزارش از منازل نزدیک پادگان نظامی

خبرنگار: با توجه به اینکه این پادگان نظامی در همسایگی شما می‌باشد آیا صدای تمرین نظامی شما را آزار نمی‌دهد؟

پاسخ: نه، نه، نه (بصورت صدای رژه سربازان).

موقعیت ۲: گاوداری:

خبرنگار: همان سؤال را در خصوص گاوداری از همسایه‌ها می‌پرسد.

پاسخ همسایه‌ها: نا نا (همان به صورت صدای گاوها).

موقعیت ۳: اتوبان:

خبرنگار همان سؤال را در خصوص تردد ماشین‌ها در اتوبان از همسایه می‌پرسد

پاسخ: نه، نه، نه (بصورت سریع نه گفته می‌شود مثل رد شدن ماشین‌های سواری از

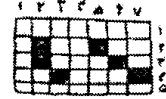
کنارمان)

موقعیت ۴: این موقعیت را شما بسازید.

(موقعیت‌های بعدی، نیز همراه با جواب نه، پاسخ باشد).



فعالیت شماره ۶: سرگرمی (جدول)



جدول نمونه را در تابلوی کلاس رسم کرده و از دانش آموزان می‌خواهیم آنها نیز جدول را در دفتر خود بکشند، سپس از آنها می‌خواهیم در مدت زمان تعیین شده (مثلاً ۱۰ دقیقه) با توجه به راهنمای جدول، رمز آن را که حدیثی از امام علی علیه السلام در مورد رفتار با دوستان است، پیدا کنند.

توجه: اولین حرف جمله‌ی حدیث با حرف «ب» می‌باشد برای بدست آوردن سایر حروف جمله مورد نظر، خانه‌های جدول را سه تا سه تا شمرده و حرف سوم را یادداشت کنید. این عمل تا استفاده از کلیه حروف جدول ادامه دهید. سپس حروف بدست آمده را کنار هم قرار دهید تا حدیث مورد نظر بدست آید.

حدیث: به دوست خود محبت کن هرچند به تو بدی کرده باشد (حضرت علی علیه السلام).

د	د	ک	ه	ب	ت	ب
ر	س	ک	ه	و	ی	ن
ه	ن	خ	د	چ	ت	ر
م	آ	ب	د	ب	د	و
و	ب	د	ت	ح	ش	ه



فعالیت شماره ۷: بحث گروهی



دانش آموزان کلاس را به چهار گروه تقسیم می‌کنیم و از آنها می‌خواهیم هر گروه پیرامون یکی از سئوالات زیر به بحث و گفتگو بپردازند. نتایج گفتگو و بحث گروه، توسط

مسئول آن گروه به صورت مکتوب در کلاس ارائه نمایند پس از جمع آوری پاسخ همه گروهها و جمع بندی پاسخهای آنها با افزودن توضیحات لازم فهرستی از شیوه‌های مناسب مدارا با دوستان را تنظیم می‌کنیم.

سئوالات پیشنهادی

- ۱- چه کارهایی موجب تقویت دوستی بین دو نفر می‌شود؟
- ۲- به نظر شما مناسب‌ترین راه برای از بین بردن اختلاف بین دوستان (شوخی نابجا، غر زدن، وایراد گرفتن بی مورد و.....) را بیان نمایند.
- ۳- در چه زمینه‌هایی می‌توان با دیگران مدارا نمود (تحمل رفتار نابجا و.....)
- ۴- نتایج مدارا با دیگران (بیان خاطره و.....)



فعالیت شماره ۸: انشاء نویسی

در هفته‌ای که این واحد کار اجرا می‌شود از دانش آموزان می‌خواهیم انشائی در خصوص بیت زیر بنویسند.

« آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروّت با دشمنان مدارا »



فعالیت شماره ۹: قصه خوانی



الف) قصه پر آبی گنجشک‌ها

درخت چنار وسط باغچه‌ای پر گل بود و کنارش حوض آب کوچکی قرار داشت. صبح که آفتاب روی درخت چنار می‌تابید، گنجشک‌ها می‌آمدند و روی شاخه‌های چنار می‌نشستند. دنبال هم می‌کردند و صدای جیک جیکشان بلند بود. وقتی زیاد آواز می‌خواندند و تشنه می‌شدند، می‌پریدند و از آب حوض می‌خوردند و باز آواز می‌خواندند. یک روز گنجشکها در میان صدای جیک جیکشان صدای دیگری شنیدند. آن صدا جیک جیک نبود. صدای « چی چی چیر چیر » بود. « جیک، جیک، جیک » و یک دفعه چی چی

چیرچیر». گنجشکها ساکت شدند. ناگهان روی یکی از شاخه‌ها پرنده‌ی کوچکی دیدند که پره‌های یک بالش آبی رنگ بود. پرنده گفت: «چی چی چیرچیر... چی چی چیرچیر». گنجشکها گفتند: «چرا تو این جوری می‌خوانی؟» «پر آبی» جواب داد: «چه جوری؟ من که دُرست می‌خوانم. شما چرا این طور می‌خوانید؟»

گنجشک بزرگتر گفت: روی این درخت همه جیک جیک می‌کنند.» «پر آبی» گفت: «من و پدر و مادرم تازه به این جا آمده‌ایم. روی درختی که ما بودیم همه چی چی چیر چیر می‌خواندند. تازه من از همه بهتر آواز می‌خواندم.»

گنجشک بزرگتر گفت: «ولی این جا همه جیک جیک می‌کنند یا مثل ما جیک جیک کن یا به درخت خودت برگرد.» پر آبی گفت: «ولی من نمی‌توانم. من فقط همین آواز را بلدم.» بعد همه‌ی گنجشکها آن قدر جیک جیک کردند که سر پر آبی رفت. فردا صبح پر آبی باز به سراغ گنجشکها آمد. ولی روی درخت چنار نشست. روی بام خانه‌ای نشست غمگین به آنها که دنبال هم می‌پریدند، نگاه کرد. گنجشکها خوشحال بودند. روی شاخه‌ها می‌پریدند، توی حیاط می‌نشستند، خُرده نان می‌خوردند و با هم جیک جیک می‌کردند. کاری به کار پر آبی نداشتند. انگار او را نمی‌دیدند. پر آبی آهسته «چی چی چیرچیر» کرد و به لانه اش برگشت: پر آبی، آن درخت چنار و گنجشکها و باغچه‌ی پر گل را دوست داشت. خیلی دلش می‌خواست با آنها بازی کند. فردا که شد باز به بام نزدیک درخت چنار پر کشید. گنجشکها آمده بودند. دنبال هم می‌پریدند و سربه سر حشرات لای برگها می‌گذاشتند. ولی تا پر آبی نزدیک می‌رفت تُند تُند پر می‌زدند و جیک جیک می‌کردند و نمی‌گذاشتند او روی شاخه‌ها بنشیند. پر آبی هم کمی روی بام این طرف و آن طرف پرید و چی چی چیرچیر کرد و وقتی خسته شد به لانه اش برگشت. روز بعد پر آبی آنجا روی بام بود. پرنده‌ها جیک جیک کردند و خُرده نان می‌خوردند و باز جیک جیک. او هم وسط جیک جیک آنها خواند: «چی چی چیرچیر... چی چی چیرچیر.» پرنده‌ها گوش نکردند و به جیک جیک کردن ادامه دادند، او هم چیرچیر خودش را کرد و با

مورچه‌های بام بازی کرد و بعد به لانه اش برگشت. دیگر کار پر آبی همین شده بود که وسط جیک جیک گنجشکها آواز بخواند و فقط وقتی آنها توی حیاط نبودند، تندی می‌آمد و از آب حوض می‌خورد. یک روز که گنجشکها بازی می‌کردند و آواز می‌خواندند، یکی از گنجشکها گفت: «بچه‌ها... ساکت... گوش کنید.» گنجشکها ساکت شدند ولی صدایی نشنیدند. پرسیدند: «صدایی نمی‌آید. به چه گوش کنیم؟» گنجشک گفت: «همین دیگر. صدایش نمی‌آید. همان که چی چی چیر می‌کرد. دیگر پیدایش نیست.» گنجشک دیگری گفت: «شاید برای همیشه از این جا رفته است. بیاید آواز خودمان را بخوانیم.» گنجشکها شروع به جیک جیک کردند ولی زود ساکت شدند. گنجشک کوچک گفت: «آوازان خوب نیست. چون وسطش صدای چی چی چیر چیر نمی‌آید. بیاید برویم دنبالش و او را بیاوریم تا باز بخواند. گنجشکها به دنبالش رفتند و لانه او را روی درخت سیب پیدا کردند و اطراف لانه جیک جیک کردند. یک دفعه پر آبی سرش را از لانه بیرون آورد و گفت: «چی چی چیر چیر» این بهترین آوازی بود که گنجشکها شنیده بودند. از او خواستند تا همراهشان بیاید و روی درخت چنار آواز بخواند. پر آبی خوشحال شد و با آنها پرواز کرد.

«رامک نیک طلب»

ب) بگذارید راحت باشد!

گره ی سفید میومیو کنان، با زحمت توی کوچه راه می‌رفت. شکمش باد کرده بود. انگار خیلی درد داشت. گاهی می‌ایستاد و ناله می‌کرد. هی خودش را از این طرف کوچه به آن طرف کوچه و از آن طرف به این طرف می‌کشید. دنبال یک جای خوب و راحت می‌گشت. ناگهان روبه روی خود، چند کودک را دید. آنها به سوی او می‌آمدند. ترسید. خواست برگردد؛ ولی پشت سرش هم شتر سواری به او نزدیک می‌شد، گره وسط کوچه، جلوی مسجد گیر کرده بود. به مسجد نگاه کرد. در مسجد باز بود. از دو - سه پله ی سنگی بالا رفت. ولی توی مسجد مردم صف بسته بودند و نماز جماعت می‌خواندند. گره همین که جمعیت را دید، خواست برگردد. ولی دردش به او اجازه نداد. میومیو کنان

دور جمعیت چرخید. ناله‌ای کرد و دوباره خودش را روی زمین کشید باز جیغ و ناله اش بلند شد. زوزه هایش دل آدم را به درد می‌آورد. بالاخره در گوشه‌ی مسجد چنگال هایش را در حصیر فرو کرد و همان جا ماند. وقتی نماز تمام شد، همه‌ی سرها به طرف گربه برگشت. گربه در گوشه‌ی مسجد آرام گرفته بود. او سه بچه‌ی کوچولو به دنیا آورده بود و حالا داشت آنها را لیس می‌زد. یکی از نمازگزاران که خیلی از سرو صدای گربه عصبانی شده بود فریاد زد: «زود این گربه را از مسجد بیرون بیندازید. نزدیک بود نمازمان را خراب کند.» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که جلوتر از همه مشغول دعا بود، فوری دستش را بالا برد و گفت: «نه، این کار را نکنید، بگذارید گربه راحت باشد. کسی حق ندارد کوچک‌ترین آزاری به او برساند.» حرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن قدر محکم و بلند بود که کسی جرأت نکرد به سوی گربه برود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به گربه و بچه‌های قشنگش نگاه کرد و لبخند زد.



«محمود پور وهاب»

فعالیت شماره ۱۰: از بزرگان دین پیاموزیم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

★ اگر مدارا آفریده‌ای بود که دیده می‌شد در میان آفریدگان خدا چیزی زیباتر از آن نبود

امام علی علیه السلام

★ مدارا کلید کامیابی است.

★ مدارا به اشتهی می‌انجامد

امام حسین علیه السلام

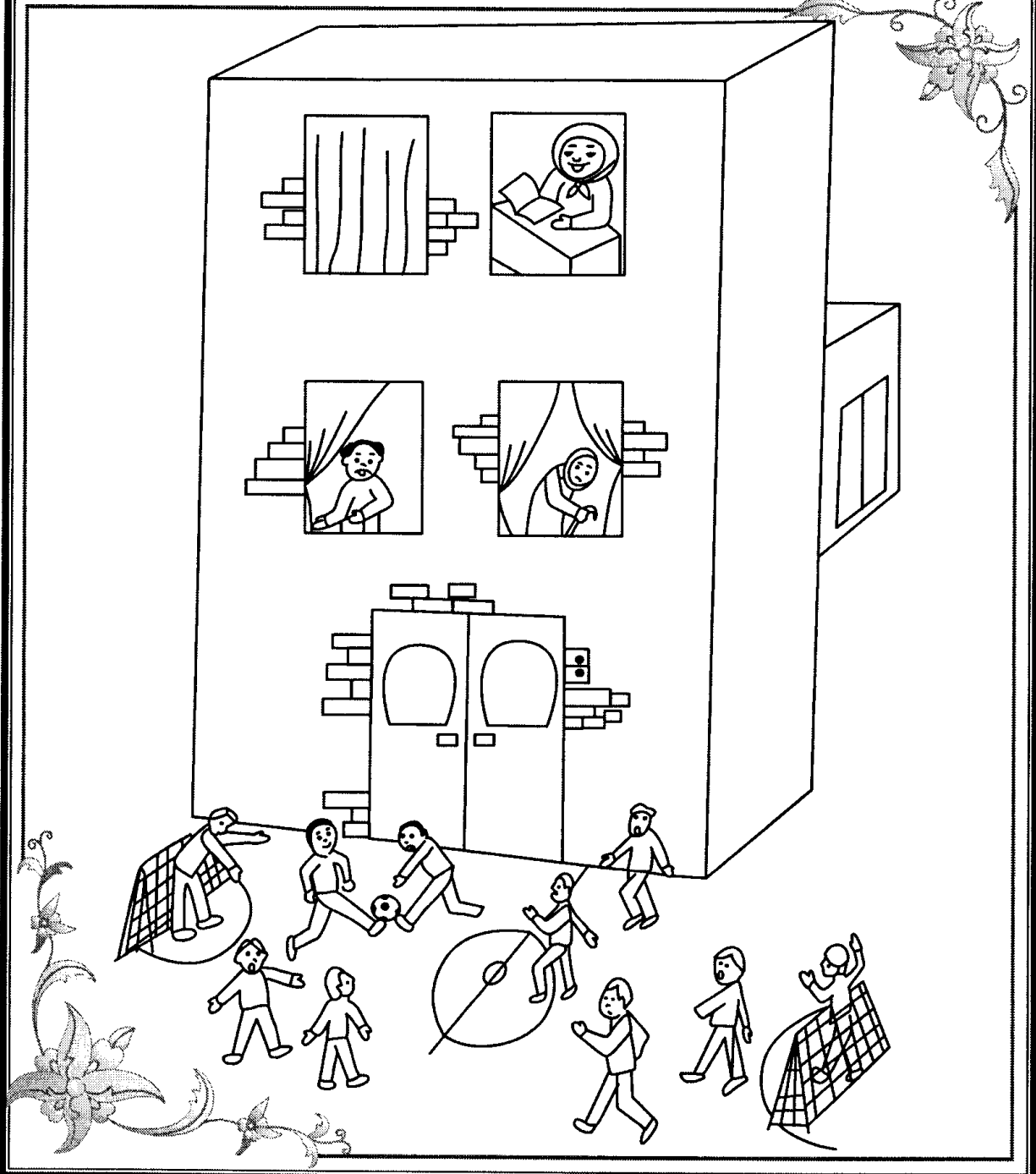
★ هر که فکرش به جایی نرسد و در چاره‌یابی درماند، مدارا کلید (گشایش او باشد)

امام محمد باقر علیه السلام

★ هر چیزی را قفل و محافظی است و محافظ ایمان، مدارا است.



تکمیل برگ شکوفه واحد کار ((مدارا))



آن چه که از این واحد کار آموختیم:

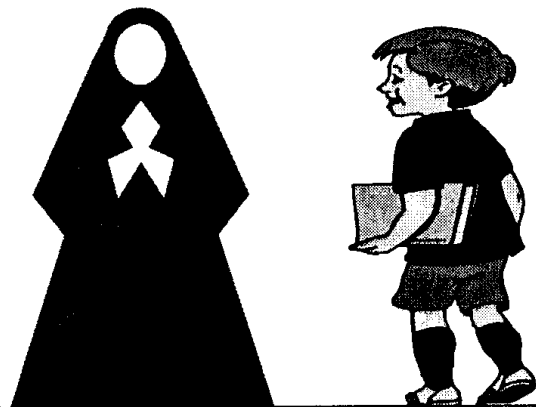
مدارا یعنی: تحمل کردن کارهای نامناسب دوستان (و حتی دشمنان) به امید خوب و مناسب شدن رفتارهای آنان.

نتیجه مدارا:

- ★ نرم شدن دل دوستان.
- ★ نرم شدن دل دشمنان.
- ★ زیاد شدن ایمان.
- ★ برخورداری از پاداش خداوند.
- ★ برخورداری از برکت (زیاد شدن نعمت‌ها) و خیر (خوبی‌ها).
- ★ جلوگیری از دشنام و بدزبانی دشمنان.

در این موارد نباید مدارا کرد:

- ★ در برابر خیانت کار.
- ★ در برابر قانون شکن.
- ★ در برابر سوء استفاده کننده.
- ★ در برابر فرصت طلب





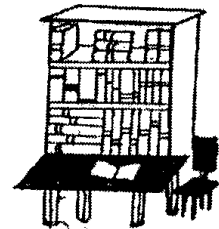
بخش اول: آن چه که باید درباره‌ی «مشارکت» بدانیم.

هدف:

۱. دانش آموزان با فواید مشارکت آشنا می گردند.
۲. دانش آموزان در زمینه های مورد نظر مشارکت می کنند.



مبانی:



در هر جامعه و نظامی با هر اندیشه و تفکری ، «مشارکت و همبستگی ملی» بر اساس محورهای ارزشی آن نظام ، اثرات و پیامدهای مهمی دارد. مشارکت عمومی در یک جامعه، باعث قدرت و امنیت ملی، تحکیم پایه های نظام، مقبولیت نظام، یأس دشمنان، اعتماد و همگرایی داخلی و... می شود. و قطعاً نظام اسلامی و جامعه علوی از این قانون مستثنی نیست، بلکه بیش از جوامع دیگر زنده شدن ارزش های بر دوش مردم و مشارکت عمومی است.

مشارکت چیست؟

مشارکت فرایندی است که افراد به صورت «خودانگیخته» درباره مسایل و امور مربوط به خودشان «تصمیم سازی و تصمیم گیری» کرده و در صحنه های اجرایی آن نیز به

حمایت و پشتیبانی می پردازند.

بنابراین تعریف، مشارکت امری جمعی بوده و با «انگیزش» آحاد جامعه در ارتباط می باشد و در نتیجه هر چه مشارکت جدی و ثمرات آن مطلوب باشد می تواند موجب رغبت مضاعف مردم بر مشارکت و تداوم آن باشد.

مشارکت در قرآن:

قرآن به عنوان کتاب جاوید الهی و معجزه ی ماندگار پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ راه کارهای علمی را جهت مشارکت عمومی و شرکت حداکثری مردم از ارزش های اسلامی پیش روی جامعه اسلامی گذاشته است که با عمل به آن می توان حضور عمومی و همگانی مردم را همیشه در صحنه های اصلی و مهم به وجود آورد. ذیلاً به بخش هایی از آن اشاره می گردد:

الف) دعوت به مشارکت در خطابات عمومی:

قرآن کریم نوع احکام را به صورت واجب معین کرده و جامعه را مسئول اجرای آن دانسته است. مانند «أَقِمْو الصَّلَاةَ»، «آتُوا الزَّكَاةَ»، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ»، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، و... در همه این گونه دستورها که به صورت جمع متوجه جامعه شده است، جامعه نسبت به آن «موظف» است تا در موضوعات این دستورها حضور همگانی داشته باشد و به ایفای نقش و وظیفه پردازد.

ب) دستور دستقیم به صورت عینی یا کفایی:

خداوند در قرآن اطاعت از خویش و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و صاحبان امر یعنی امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام را واجب شمرده و می فرماید:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»

(نساء: ۵۹)

«خدا و پیامبر و صاحبان امر را اطاعت کنید.»

و در جای دیگر می فرماید:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...» (احزاب: ۳۶)

«هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد، هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد و هرکسی خدا و رسولش را نافرمانی کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.» وقتی که اطاعت خدا و رسول و صاحبان امر به صورت مطلق واجب شد، در مواردی که احساس شود، حضور مردم و مشارکت آنان در امری نیاز فوری و حتمی جامعه است، می تواند خدا و یا رسولش مستقیماً به مردم دستور مشارکت عمومی بدهند و از آن جا که این مشارکت از پشتوانه الهی و معنوی برخوردار است واجد بیشترین «انگیزه» حضور خواهد بود.

راه کارهای جذب مشارک در قرآن:

الف) دلسوزی و مهربانی:

از منظر قرآن یکی از عوامل مهم جذب و جلب مردم و شرکت آن ها در صحنه های مختلف جامعه، برخورد خوب و همین طور دلسوزی رهبران و مسئولان جامعه نسبت به زیردستان است.

یکی از شاخص ترین ویژگی های رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که توانست در طول ۲۳ سال، دل های بسیاری را شیفته ی خود سازد و همه را برگرد شمع وجود خویش فراهم آورد. اخلاق زیبا و برخورد شفقت آمیز آن حضرت با دیگران بود. قرآن کریم در این باره می فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»
(آل عمران: ۱۵۹)

«پس تو به لطف و رحمت الهی با آنان نرمخو شدی، و اگر درشتخو بودی بی شک از گرد تو پراکنده می شدند. پس از ایشان در گذر و برایشان آمرزش بخواه و با آنان در کار

(جنگ) مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، همانا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.»

ب) ارتقای آگاهی و بینش سیاسی:

خطاب های همگانی و تکالیف عمومی، آن گاه کارساز است که مردم به خوبی نسبت به وظایف اجتماعی و سیاسی خود آگاهی داشته باشند. قرآن در ابتدای امر جهت فراگیر شدن اسلام و جذب و جلب عموم مردم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور می دهد که پیام خدا و قرآن را به مردم ابلاغ کند، به همین جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سیزده سال در مکه و چندین سال در مدینه کارش فقط دعوت و اطلاع رسانی و بیدار نمودن مردم بود.

استاد مطهری رحمته الله در این زمینه می گوید: « در دوره مکه مسلمانان تعلیمات دیدند، با روح اسلام آشنا شدند، فرهنگ اسلامی در اعماق روحشان نفوذ یافت. نتیجه این شد که پس از ورود در مدینه، هر کدام مبلغ واقعی اسلام بودند و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که آن ها را به اطراف و اکناف می فرستاد خوب از عهده بر می آمدند. هنگامی که به جهاد می رفتند، می دانستند برای چه هدف و ایده های می جنگند...».

وقتی آگاهان و نخبگان علمی دارای تعهد در جامعه ای افزایش یافت، هم خود حضور فعال و حداکثری در صحنه های فرهنگی و ارشادی و... پیدا می کنند و هم جامعه را به سمت مشارکت عمومی جلب و جذب می کنند. در نتیجه ارتقای سطح آگاهی هم زمینه ساز مشارکت است و هم در آگاهان عامل مشارکت بیشتر.

ج) امر به معروف یا نظارت ملی

علاو بر عمومی بودن احکام و حدود که حضور همگان را در پی دارد، دستوری مستقل به نام امر به معروف نهی از منکر بر همگان به صورت واجب کفایی لازم است. و خود این دستور یعنی حضور همگان در صحنه های اجتماعی و نظارت همگانی بر اجرای صحیح احکام و دستورات اسلام و این که همگان این وظیفه را دارند تا احکام را اجرا و بر اجرای دیگران نظارت داشته باشند. به این جهت قوه مجریه در نظام اسلامی مخصوص به گروه خاصی نیست و نمی شود به یک مسلمان گفت: «به تو ارتباطی ندارد.» تو که سمتی نداری. همان طور که هیچ مسلمانی نمی تواند بگوید «به من مربوط نمی شود.» در سایر کشورها و نظام ها اجرای احکام و قوانین کشور بر عهده پلیس و یا قوه قضاییه و مانند آن است که

نیروهای نظامی و انتظامی، مأموران اجرای آن می باشند و سایر افراد به هیچ وجه حق دخالت ندارند. ولی در نظام قرآنی اگر گروهی به توان نیروی انتظامی معرفی شدند، وظیفه از دوش مردم ساقط نمی شود، لذا باید حضور، دخالت، اعتراض، نقد، نهی و امر و نهی مردم باشد. از این رو قرآن کریم می فرماید:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...»
(آل عمران : ۱۱۰)

«شما بهترین امتی بودید که به سوی انسان ها آفریده شده اند (چه این که) مر به معروف و نهی از منکر می کنید.»

د) عبادت های دسته جمعی:

راهکار دیگری که حضور همیشگی مردم را در جامعه در پی دارد، عبادت های دسته جمعی است که در اسلام واجب یا مستحب شمرده شده است مانند حج که تمام اقشار جامعه اسلامی در صورت تمکن مالی، با لباس متحدالشکل و در زمان واحد گرد هم می آیند. اگر انسان با دید عمیق به صحنه های مختلف آن اعم از طواف سعی بن مروه و صفا، حضور در عرفات و شعر و منی و... نظر کند، می یابد که این عبادت چگونه تأثیر عمیق و ژرفی بر جذب و جلب حضور مردم در جامعه اسلامی دارد و همین طور نمازهای عید و جمعه، جماعت و... که مردم در مصلی ها و مساجد دور هم جمع شده و به مشارکت عملی در زمینه های عبادی، سیاسی و... می پردازند.

برگزاری نمازها، مراسم و دعاها ی دسته جمعی همه جهت جذب بیشتر مردم به صحنه های اجتماعی و حضور همگانی است. به همین جهت قرآن دستور می دهد:

«وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّكْعِينَ»
(بقره : ۴۳)

«نماز را به پا دارید و زکات را پردازید و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید.»

ه) میدان دادن به مردم:

قرآن در تمام صحنه ها به مردم و جامعه ی اسلامی میدان داده و زمینه ی حضور آنها را فراهم نموده است، حضور در جهاد، حضور در میدان علم، حضور در انفاق و کمک های مالی، حضور در انجام کارهای خیر و سرعت ورزیدن به سوی آن و همین طور مشورت با آنان در امور مختلف کشور که باعث اعتماد مردم به رهبران جامعه اسلامی شده و مردم

احساس می کنند که نظام اسلامی متعلق به آن هاست و خود صاحبان اصلی نظام هستند. لذا قرآن به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با این که معصوم هستند و آگاه به همه ی امور، دستور می دهد که به مردم میدان داده شود و از نظرات آنان استفاده شود به این صورت که:

«شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (آل عمران : ۱۵۹).

«در کارها با آنان مشورت کن اما هنگامی که تصمیم گرفتی به خدا توکل کن.»

(و تکیه بر ارزش های معنوی :

از مهمترین عواملی که قرآن برای حضور مستمر و ماندگار مردم در عرصه های اصلی جامعه و مشارکت همگانی بر آن پای فشرده است نفی عوامل ضد ارزشی مانند قومیت، نژاد و... و تکیه بر ارزش های معنوی است به نمونه هایی از آیات قرآن در این باره توجه می کنیم:

۱- نفی ارزش نژادی و محور دادن تقوی:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات : ۱۳).

«ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را (به صورت) قبیله ها قرار دادیم (تا) یکدیگر را بشناسید (این ها ملاک امتیاز نیست) گرمی ترین شما نزد پروردگار با تقواترین شماست، خداوند دانا و آگاه است.»

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با طرح شعارهای قرآنی و با تکیه بر ارزش ها با سرعت غیرقابل تصور، جامعه اسلامی را با حضور و مشارکت عمومی از سیاه و سفید، عرب و عجم و... تشکیل داد و اینان در تمام صحنه ها از مسجد سازی گرفته تا جهاد و انفاق و... حضور فعال و حداکثری داشتند.

۲- همه چیز بر محور الله:

در قرآن همه چیز و همه کار بر محور اخلاص و قصد قربت می چرخد و تمام حضورها مقید به «سبیل الله» شده است.

«... وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» (بقره : ۱۸)

«و کسانی که در راه خدا هجرت کردند و جهاد کردند...»

«الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» (آل عمران : ۱۶۹)

«کسانی که کشته شدند در راه خدا...»

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» (بقره : ۲۶۲)

«کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند.»

در نظام ارزشی قرآن، کمک های مالی و حضور در عرصه های اقتصادی نیز باید بر محور الهی و قصد قربت باشد و در امر سازندگی نیز هر پولی و سرمایه ای پذیرفته نیست.

«إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (توبه : ۱۸)

«مساجد خدا را تنها کسی (باید) آباد کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده...»

بر این اساس حضور در سازندگی مساجد، مدارس، دانشگاه، حوزه های علمیه و... با انگیزه غیر الهی پذیرفته نیست و همین طور قرآن؛ کسانی را به عنوان اسوه و الگو مطرح نموده که کارشان و رفتارشان بر محور رضای خداوند بوده است، ابراهیم عليه السلام را الگو می داند که تمام ابعاد زندگی خود را از نماز و عبادت برای خدا می داند و از علی عليه السلام سخن می گوید که تمام رفتارش حتی خوابیدن جای پیامبر صلى الله عليه وآله نیز بر محور رضای الهی بود و از اهل بیت سخن به میان می آید که طعام مورد نیاز خویش را فقط برای رضای خدا به مسکین و اسیر و یتیم داده اند. حضور محور الهی، هم ثمربخش است و هم بادوام و ماندگار و هم رو به افزایش و ازدیاد، به همین جهت قرآن حضور بر مردم و مشارکت آن ها را در عرصه های اجتماعی بر اساس رضایت الهی می خواهد نه صرف سیاهی لشکر و هوادار. لذا می فرماید:

«قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِيَلٍ» (سبأ: ۴۶)

«بگو شما را تنها به یک چیز اندرز می دهم و آن این که : دو نفر یا یک نفر برای خدا

قیام کنید.»

(ز) عدالت اجتماعی فراگیر:

توجه به عدالت برای قشر آسیب پذیر جامعه که اکثریت جامعه را نیز تشکیل می دهد، هم یک وظیفه ضروری و انسانی است و هم در جلب و جذب مشارکت عمومی سخت مؤثر است. لذا علی عليه السلام در این باره به مالک اشتر چنین سفارش می کند: «دوست

داشتنی ترین چیز نزد تو، در حق میانه ترین و در عدل فراگیرترین و در جلب خشنودی مردم گسترده ترین باشد که همانا خشم عمومی مردم، خشنودی خواص و نزدیکان را از بین می برد، سپس خدا را، خدا را، در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه، که هیچ چاره ای ندارند، (و آنان عبارتند) از زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان و... پس برای خدا پاسدار حق باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است. بیت المال و بخشی از غله های زمین های غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا دورترین مسلمانان همانند نزدیک ترین آنان سهمی مساوی دارند و تو مسؤول رعایت آن می باشی.

(ح) تأمین امنیت عمومی:

اسلام در مقوله امنیت عمومی، هم امنیت جانی را تأمین نموده و هم امنیت اقتصادی و روحی و روانی را، در بخش امنیت جانی اولاً قتل را به شدت حرام نموده و مجازات سنگینی برای آن وضع کرده است که خلود در جهنم است و یک قتل را مساوی با قتل تمام مردم دانسته و قصاص از قتل و جراحات وارده بر بدن را عامل حیات جامعه و بقای آن معرفی نموده است. در بخش امنیت مالی، خوردن مال مردم را حرام دانسته و ربا و احتکار و معاملات بدون رضایت را ممنوع نموده است. و در بخش عرضی و آبرویی، تهمت، قذف و غیبت را حرام کرده است تا از نظر عرضی و آبرویی مردم در امنیت باشند، از نظر روحی نیز بدگمانی به دیگران ممنوع نموده و از نظر روانی تجسس را در تمام جهات (جز در مواردی که جنبه امنیتی و حیاتی دارد) ممنوع ساخته است. قرآن از نظر قانون و ضمانت اجرایی کاملاً بحث عدالت و امنیت را تأمین نموده و بر حاکمان و مسؤولان جامعه است که بستر اجرای آن را آماده نمایند، در این صورت است که بیشترین حضور را از طرف مردم در عرصه های مختلف خواهیم داشت.

(ط) ایجاد برادری و حقوق متقابل:

قرآن کریم همه افراد جامعه اسلامی را باهم برادر می داند. لذا فرموده است:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...»

(حجرات: ۱۰)

«مؤمنان برادر یکدیگرند...»

وقتی برادری در جامعه حاکم باشد، پی آمدهای فراوانی دارد که عمده آن ها مشارکت و شرکت حداکثری است در مسایل اجتماعی و حوادثی که برای جامعه پیش می آید زیرا که اولاً در حوادثی مانند سیل، زلزله، قحطی، هجوم دشمن و... بیشترین حضور را مردم خواهند داشت و عملاً این گونه است که در حوادث فوق در کشورهای غیر اسلامی فقط کمک های دولتی و بین المللی حضور دارد، ولی در کشورهای اسلامی مقدم بر کمک های دولتی، و بیش از آن کمک های مردم حضور فیزیکی آنان مشاهده می شود این به خاطر همان احساس برادری است که در جامعه اسلامی احساس می شود و این راهکاری است که ریشه در قرآن کریم دارد.

ثانیاً برادری حق و حقوقی لازم و مستحبه ای دارد که به دنبال خود حضور بیشتر مردم را در عرصه های گوناگون می طلبد. پیامبر بزرگوار اسلام، سی حق برای مسلمان نسبت به مسلمان دیگر نام می برد که از جمله آن ها، اجابت دعوت مسلمان، یاری نمودن در گرفتاری ها، برآوردن حاجات مسلمانان، تنها نگذاشتن، حضور در تشییع جنازه و... است که هر یک به حضور بیشتر مردم جامعه کمک می کند.

« روزنامه کیهان، شماره ۱۸۵۱۲. »

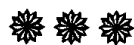


از بزرگان دین بیاموزیم:

پیامبر خدا ﷺ:

★ دست خدا بر سر جماعت است، هرگاه فردی از جماعت جدا شود، شیطان او را می رباید؛ همچنان که گرگ گوسفند جدا مانده از رمه را. میزان الحکمه: ۲۴۳۵

★ امت من هرگز بر گمراهی، اجتماع نمی کند.



بخش دوم: شیوه کار با دانش آموزان (فعالیت‌ها)



فعالیت شماره ۱: قصه خوانی

خدا کند برق بیاید، برف نیاید

می رسیم سر کوچه. رو به روی مغازه ی حسن آقا ایستاده ایم. کرکره ی مغازه پایین است.

می گویم «حالا چه کار کنیم؟»

می گوید: «این سؤال را باید چند روز پیش می پرسیدی؛ وقتی من می گفتم زودتر برویم خرید کنیم و تو می گفتی این قدر عجله نکن.»

می گویم: «محسن، تو را به خدا یک کاری بکن.»

می گوید: «خانه ی حسن آقا همین است.»

زنگ می زнім؛ چندبار؛ اما کسی در را باز نمی کند. بگو ساعت نگاه می کنم. عقربه ها تندند می روند.

محسن می گوید: «شاید برق رفته است. پس بو چرا صبح زود در را باز نکردی؟» سنگ ریزه ای از کنار درخت کوچک دم در پیدا می کند و در می زند. صدای پای کسی می آید که دمپایی پوشیده است نزدیک در می شود. از پشت در، خانمی می گوید: «کیه؟»

محسن می گوید: «منم و پسر آقای تجلی. با حسن آقا کار دارم. مغازه را باز نمی کنید؟»

صدا می گوید: «نه، پسر جان، امروز عاشوراست. خرید و فروش ندارم. مگر نمی دانید؟»

محسن می گوید: «برای تکیه می خواهم.»

کمی می گذرد. صدای پا دور می شود. صدای دمپایی باز هم می آید. این بار تا پشت در می آید. لای در باز می شود. خود حسن آقا است.

می گوید: «تکیه دارید که داشته باشید. چرا دیروز نیامدید خرید؟»

محسن می گوید: «نشدم بیاییم. یادمان نبود عاشورا مغازه ها بسته اند. حسن آقا، تو را

خدا؛ می خواهیم به عزادارها ناهار بدهیم.»
 حسن آقا از لای در نگاهمان می کند و می گوید: «الان؟ برای ناهار؟ لا اله الا الله، از دست شما بچه ها... روز عاشورا که کسی خرید و فروش نمی کند. نگاه کنید همه جا تعطیل است.»

می گویم: «شما درست می گوید؛ اما...»
 می گوید: «بیاید تو.» می رویم توی راهرو و از آنجا می رویم توی مغازه.
 می گوید: «خب. چه می خواهید؟» می گویم: عدس، برنج، روغن، نمک و زردچوبه.
 همه را برایمان می کشد و آماده می کند. دست می کنم توی جیبم. می گوید: «امروز پول نمی گیرم. باشد برای بعد. من اصرار می کنم که پولش را بگیرد. حساب می کند و قیمت را می گوید. پول را می شمارم. کم است. می دهم به محسن. او هم می شمارد. به من نگاه می کند و زیر لب می گوید: «خب کم است؟» و پول را می دهد به من. حسن آقا متوجه شده است. می گوید: «چقدر کم دارید؟» دست دراز می کند تا پول را بگیرد. پول را می دهم به حسن آقا؛ نمی شمارد.

می رسیم دم در خانه. بچه ها جلوی خانه جمع شده اند. معلوم است که همین الان از خواب بیدار شده اند. من و محسن می رویم خریدهایمان را می گذاریم توی حیاط. من می روم تو. وی خانه شلوغ است. مامان شله زرد نذر دارد. چند تا از همسایه ها و لیلا توی حیاط هستند. می گویم «مامان، کمکمان می کنی؟» جواب نمی دهد. می آید جلو یک لقمه ی بزرگ نان و پنیر برایم گرفته است. می گوید: «بخور؛ صبحانه نخورده ای.» با او قهرم. می گوید: «وقتی می گویم بی خیال تنبل؟ بی خود نمی گویم. عزادار امام حسین علیه السلام باید صبح زود پا شده باشد، نه این که ما هزار دفعه صدایش بزنیم و آخر سر به زور بیدار شود. حالا برو برنج، عدس را بیاور تا تمیزشان کنیم.»

دلم می خواهد گریه کنم. می گوید: «دیشب تا دیروقت با بچه ها توی تکیه نشستید و حرف زدید. چندبار آمدم دنبالت؟ خودت که نیامدی، بقیه را هم نگذاشتی بروند خانه. حالا بیا این لقمه را بگیر تا جان کار کردن داشته باشی.»

مامان می آید جلو و می گوید: «واقعا که...»

می گویم: «مامان نور را به خدا، حالا چه کار کنیم؟ مامان تو را به خدا، دیر شده... یکی دو ساعت دیگر بچه های کوچکی پشتی از راه می رسند؛ همه گرسنه اند. دیشب به ما شام درست و حسابی دادند. مامان...»

لیلا با یکی از دخترهای همسایه، نایلون برنج و عدس را می آورد تا پاک کند. می گوید: «نذری را باید توی حیاط بپزیم. فقط دعا کن برف نیاید.»

می رویم بیرون. می بینم آسمان پر از ابر است، ابر خاکستری و انبوه. دو نفر از بچه ها می روند دنبال موتور برق، دو نفر تکیه را جارو می زنند و دو نفر هم جای پرچم ها را مرتب می کنند. مامان می آید دم در. می گوید: «بیاید کمک کنید شله زردها را پخش کنید.»

با بچه ها می رویم توی حیاط. در حیاط باز است. بچه ها می آیند و می روند. لیلا میگوید: «دوست من چند نوار نوحه جدید آورده است؛ دعا کنید برق بیاید.» من هم شله زرد می برم. یک لحظه دم در تکیه می ایستم. کسی نوحه ی حضرت ابوالفضل علیه السلام می خواند.

توی دلم می گویم: «ای خدا به حق حضرت ابوالفضل علیه السلام کمک کن تا عزاداران امام حسین علیه السلام رو سفید شوند. کمک کن برق بیاید. خودت کمک کن که تا پخته شدن غذا برف نیاید.» کمی دیگر از شله زردها مانده است.

دو نفری که دنبال موتور برق رفته بودند بر می گردند. می گویند: «همه خودشون به ژانراتورهاشون احتیاج دارند.»

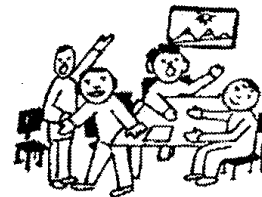
مامان می پرسد: «پس کشمش کو؟» من و محسن می رویم پیش مامان. می گوید: «یادتان رفت است، نه؟» می گوییم: «عدس پلو بدون کشمش می دهیم.» مامان می رود توی آشپزخانه و زود برمی گردد بیرون و کیسه ی کشمش دستش است. همه ی بچه ها می روند خانه هایشان و هرکدام با مقداری کشمش بر می گردند. مامان می گوید: «خب، حالا کو ظرف هایتان؟» دیگر کم مانده است بزنم زیر گریه. همه ی بچه ها مرا نگاه می کنند. مامان می گوید: «اشکالی ندارد. بشقاب های چینی را در می آورم.»

صدای نوحه از محل می آید. بچه ها صلوات می فرستند. همه فهمیده اند که برق آمده است. صدای سینه زنی می آید. با بچه ها می رویم توی تکیه. نوار جدیدی را که دوست لیلا آورده، در ضبط می گذارم. خیلی قشنگ است.

بچه های تکیه ی کوچه پشتی از راه می رسند. نیم ساعت مانده تا غذا آماده شود. من زیر لب می گویم: «ای خدا...» کسی من و محسن را صدا می زند. می رویم بیرون. حسن آقا است. یک قابلمه ی بزرگ شیر کاکائو داغ آورده است. می گوید: «چند نفرتان بروید از خانه ما لیوان بگیرید. من دستم بند بود.» دو نفر می روند طرف خانه حسن آقا. این طوری پخش شیر کاکائو بیشتر طول می دهیم، مامان اولین ظرف غذا را می کشد. بچه های تکیه صف می کشند و غذا به طور منظم دست به دست می شود و به عزاداران می رسد.



فعالیت شماره ۲: بحث و گفتگو



پس از نقل قصه «خدا کند برق بیاید برف نیاید» با طرح سؤالات زیر از دانش آموزان می خواهیم در خصوص موضوع مشارکت، بحث و گفتگو نمایند.

۱- مشارکت یعنی چه؟

مشارکت فرایندی است که افراد به صورت خود انگیخته درباره مسایل و امور مربوط به خودشان تصمیم سازی و تصمیم گیری می کنند.

شرکت کردن، همدستی

۲- آثار سازنده مشارکت:

- تسریع در انجام کار.
- بهتر شدن کارها.
- تعلق به کارها و ارزش گذاری برای کارهایی که فرد در انجام آنها مشارکت داشته است.

- افزایش دوستی و وحدت.

- بهره مندی از تجارب یکدیگر.

- افزایش اعتماد به نفس.

- انجام کارهای بزرگتر که از عهده افراد به تنهایی بر نمی آید.

- دخیل شدن در سرنوشت خویش مثل مشارکت در انتخابات.

-

۳- چه امور و کارهایی را با مشارکت می توان انجام داد؟

- کمک در اداره مدارس (مشارکت در برگزاری مراسم صبحگاهی و نماز جمعه).
- کتابخانه، بهداشت مدرس، جشن ها و مراسم مناسبت ها.
- مشارکت در تهیه روزنامه دیواری مدرسه.
- مشارکت در برگزاری انتخابات شورای دانش آموزی.
- مشارکت در برگزاری اردوها و بازدید.
- مشارکت در پروژه های تحقیقاتی دانش آموزی.
- مشارکت در انجام کارهای خیر (کمک به افراد نیازمند).
- مشارکت در امور منزل. (پذیرش مسئولیت در خانه و...)



فعالیت شماره ۳: شعر خوانی



خانه ی ما

دیوار و در را
 کرده ای رنگین
 این هم پنجره
 بگو کار کیست؟
 آقا شیشه بر
 نمره ات هست بیست
 با هم ساخته ایم
 خانه ای راحت
 خسته نباشید
 از کار و زحمت

«اسدالله شعبانی»

خسته نباشی
 آقای بنا
 تو که ساخته ای
 خانه ی ما را
 آقای نجار
 خیلی خیلی زرنگی
 ساخته ای با چوب
 در قشنگی
 آقای نقاش
 به به آفرین

گل های بهمن

وقتی که با هم
 پیوند دادیم
 دستان خود را
 دریای مردم
 پیدا شد انگار
 از وحدت ما
 تا آن که سر زد
 در خانه خانه
 گل های بهمن
 پروانه ها هم
 پرواز کردند.
 در باغ میهن

«اسدالله شعبانی»

وقتی که با هم
 در کوچه هامان
 فریاد کردیم
 خورشید ها را
 از سینه ی شب
 آزاد کردیم
 وقتی که شبها
 با هم نوشتیم
 بر روی دیوار
 اینجا و آن جا
 گل های لاله
 روید بسیار



فعالیت شماره ۴: تکمیل برگ شکوفه

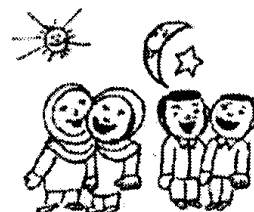
برگ شکوفه این واحد کار شامل دو تصویر می باشد که یکی مربوط به دانش آموزی است که به تنهایی در حال تفکر برای آماده سازی روزنامه دیواری است که از انجام آن ناتوان مانده است و غمگین است و دیگری مربوط به تصاویر تعدادی از دانش آموزان برای تهیه همان روزنامه دیواری می باشد که با تکیه بر همکاری همدیگر با شور و نشاط مشغول نوشتن روزنامه دیواری خود می باشند.

از دانش آموزان می خواهیم ضمن رنگ آمیزی تصاویر برداشت خود را در پایین برگ

بنویسند.



فعالیت شماره ۵ - رنگ تفریح



الف) لطیفه

هزارپا در کفش:

روزی از روزها یک بچه هزارپا و یک بچه پلیکان به هم می رسند هزارپا تا آن روز هیچ پلیکانی را ندیده بود پلیکان هم هیچ وقت چشمش به هزارپا نیفتاده بود. پلیکان نگاهی به هزارپا کرد و گفت: «عجب جانور مسخره ای این که همه اش «پا» است.

از بس پاهایش زیاد است، حوصله ام سر رفت؟... راستی. تو اگر جوراب هایت بوی بد بدهد، چکار می کنی؟ وای ... هزارتا جوراب بو کندو؟»

بچه هزارپا از این حرفها ناراحت شد. یک چیزی مثل موج از تمام بدنش گذشت؛ بعد در جواب بچه پلیکان گفت: «جورابهای من هیچ وقت بو نمی دهند. چونکه وقتی هوا گرم باشد، کفش تابستانی می پوشم. چرا آن منقار دراز خودت را نمی گویی که مثل خط کش است؟»

بچه پلیکان دستی به منقار بلندش کشید و گفت: «خیلی هم دلت بخواهد... تو برو یک فکری به حال پاهایت بکن... درست نیست این همه پا را با خودت این طرف و آن طرف ببری.»

به نظر من برو نصف پاهایت را بگذار توی بانک؟»

هزارپا دوباره موج برداشت و گفت: «چرا منقار خودت را نمی گویی؟ حتما شبها که می خواهی بخوابی، سر منقارت توی خانه ی همسایه است؟... ای منقار دراز بی ادب؟»

پلیکان گفت: «بی ادب خودتی؟ کفش دزد بوگندو؟»

دعوا کم کم داشت شروع می شد ک یک اسب آبی پیر از راه رسید. سلام کرد و

گفت: «شما چرا دارید دعوا می کنید؟... مگر گرسنه تان نیست؟»

هزارپا گفت: «چرا... خیلی گرسنه ام.»

پلیکان گفت: «شکمم دارد قاروقور می کند.»

اسب آبی پیر گفت: «من آرد دارم. تنور هم دارم، ولی قوه و توان ندارم. خیلی مریضم.»

شما نان درست کنید، با هم بخوریم.»

هزارپا گفت: «ما؟»

پلیکان هم گفت: «ما؟»

اسب آبی پیر گفت: «پس کی؟... مگر کس دیگری هم اینجاست؟... هزارپا با این همه

پایش می تواند خیلی زود همه ی خمیرها را چانه بگیرد و گرد کند، پلیکان هم می تواند با

منقار بلندش نانها را توی تنور داغ بگذارد و بعد هم در بیاورد.»

آنها همین کار را کردند. اسب آبی تنور را روشن کرد. هزارپا، پاهایش را شست و تند

تند با آنها چانه گرفت. پلیکان هم خمیرها را توی تنور گذشت تا بپزد. اصلا هم صورتش

نسوخت.

هزارپا گفت: «خودمانیم؟ منقار دراز هم بد چیزی نیست؟»

پلیکان هم گفت: «پای زیاد هم خوب است؟»

آنها نان گرم و خوشمزه را خوردند و دوستان خوبی بذای همدیگر شدند.

توصیه های چپکی مشارکت:

- کار که گروهی شد، برو یک جایی قایم شو؛ دیگران کارها را انجام می دهند. فقط یادت باشه گاهی خودت را نشان بدهی.
- قراراست کلاس را تمیز کنی؟ خب این همه آدم اینجاست. حالا اگر یک نفر کار نکند، اتفاقی می افتد؟
- وقتی از خریدن برمی گردی، همه ی وسایل را بده دست مامان.
- تا چند ساعت دیگر مهمان ها می رسند. خواهر کوچولویت از بغل مامان پایین نمی آید. خب، به تو چه؟ تو که مهمان دعوت نکرده ای، برو تلویزیون تماشا کن.
- یک کار گروهی؟ حالا وقت همکاری است. سرظهر از دوستانت بخواه که بیایند خانه ی شما و سرود تمرین کنند.
- لازم نیست در جمع کردن سفره ی غذا کمک کنی. مادرت زحمت این کار را می کشد.
- با بچه های کلاس یک تیم فوتبال تشکیل بدهید. یادت باشد به هیچ کس پاس ندهی. تو باید آقای گل مسابقه ها بشوی.

تنبل از زیر کار در رو



(ب) مسابقه

یک فرد نابینا می خواهد به همراه رفیقش که از دوپا فلج است از این طرف خیابان به آن طرف خیابان بروند.

حال، خود او که می تواند راه برود چشمش نمی بیند و رفیقش که می تواند ببیند توان راه رفتن ندارد.

به نظر شما آن دو نفر می توانند با مشارکت هم از عرض خیابان عبور کنند؟ چطور؟





نقل خاطره مشارکتی

فعالیت شماره ۶: قصه خوانی

ابتدا یکی از خاطرات زیر را برای دانش آموزان می خوانیم سپس از آنان می خواهیم خاطره های تلخ و شیرین خود را از انجام این کارهای مشارکتی برای دوستان خود بیان نمایند.

سجاد احمدی - کلاس چهارم - مدرسه ی ایرانی در بلغراد

یک بار قرار بود برای ۲۲ بهمن روزنامه دیواری درست کنیم. اما بچه ها خیلی باهم اختلاف نظر داشتند. وقتی می خواستیم کارها را بین خودمان تقسیم کنیم، یکی می گفت کار من زیاده است، دیگری می گفت کار من سخت است و خلاصه از هم قهر کردند و مجبور شدیم هر کدام به تنهایی یک روزنامه دیواری درست کنیم.

شایا محمودزاده - تهران

قرار بود برای گروه بندی جانوران یک کار دستی درست کنیم. اول از همه باید یک سرگروه انتخاب می کردیم که بچه ها همه به من رای دادند. بعد یک فهرست از چیزهایی که لازم داشتیم، نوشتیم؛ مثل یونولیت، قیچی، چسب، تصویرهایی از جانوران و... هر کدام از بچه ها مسئولیت آوردن یک چیز را قبول کردند و کار دستی را با کمک هم درست کردیم. من سعی کردم که نظر همه بچه ها را بپرسم تا بهترین نظر را انتخاب کنیم. در پایان، کاردستی ما خیلی قشنگ شد و به خاطرش کارت امتیاز گرفتیم.

امیر حسین طاهرنیا - قزوین

می دانید که فوتبال یک بازی گروهی است و بچه های تیم باید با هم همکاری داشته باشند. از طرفی، این بازی خیلی هم هیجان دارد و برای همین ممکن است گاهی بچه ها سرهم فریاد بزنند. حالا اگر به کسی بر بخورد و قهر کند، بازی متوقف می شود. بارها پیش آمده که من بخاطر قهر کردن بچه ها، بازی را از دست داده ام.



فعالیت شماره ۷: ضرب المثل

ضرب المثل های زیر را برای دانش آموزان می خوانیم و از آنها می خواهیم بگویند هر یک از آن ها در چه مواردی کاربرد دارند. در صورتی که دانش آموزان در خصوص موضوع مشارکت مثل های دیگری بلد باشند می توانند برای دوستان خود تعریف نمایند.

یک دست صدا ندارد

این مثل را وقتی به کار می برند یک نفر بخواهد کار بزرگی را به تنهایی انجام بدهد. گذشتگان ما خوب می دانستند که موفقیت های بزرگ با کمک و همکاری همه به دست می آید.

دست خدا با جماعت است

این گفته ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام، اکنون به صورت ضرب المثل در آمده است. این حرف نشان می دهد که خدا هم دوست دارد ما انسان ها کارهایمان را با هم فکری و به شکل گروهی انجام بدهیم. این طوری کارها زودتر انجام می شود و احتمال موفقیت بیش تر می شود.

با یک گل بهار نمی شود

این هم ضرب المثل دیگر که به ما می گوید برای کارهای بزرگ نیازمند همکاری دیگران هستیم.

زور ایل، زور سیل

این مثل هم گویای این مطلب است که کارها به صورت دسته جمعی همتا ندارد.



فعالیت شماره ۸: انجام کار مشارکتی

اگر چند لحظه فکر کنیم، ده ها فکر جالب به ذهنمان می رسد که می توان آن را گروهی انجام داد. چند پیشنهاد زیر خطاب به دانش آموزان به عنوان نمونه ارایه می شود:

- با اجازه ی معلمتان، یک جشن کوچک کلاسی (مثلا به مناسبت روز دانش آموز) برگزار کنید. در این جشن، هر کدام از شاگردان کلاس مسئولیتی می پذیرند. یکی دو نفر

دعوت نامه درست می کنند یکی دو نفر میوه می خرنند. چند نفر مسئول پذیرایی می شوند.

یک نفر شعر می خواند چند نفر سرود می خوانند. چند نفر نمایش اجرا می کنند و...

● یک غذای دسته جمعی درست می کنید. هر کدام از بچه ها باید بخشی از مواد را تهیه و به کلاس بیاورد. بعد از آماده شدن غذا، یکی دو نفر هم پذیرایی می کنند.

● در مدرسه، یک باغ وحش کاغذی درست کنید. هر کدام از بچه ها یکی از جانوران را درست کند و به مدرسه بیاورد. وقتی کارتان تمام شد، از دانش آموزان مدرسه دعوت کنید تا از نمایشگاه شما بازدید کنند. به عنوان نمونه می توانید کشتی نوح را با جانورانش بازسازی کنید و یک نفر قصه آن را برای دانش آموزان تعریف کند.

● یک نشریه ی مدرسه ای درست کنید. این نشریه می تواند به صورت روزنامه دیواری، مجله یا حتی به صورت سی دی منتشر شود. هر کسی یکی از کارهای نشریه را به عهده می گیرد. یکی سردبیر می شود. چند نفر نویسنده و خبرنگار، یکی عکاس، یکی طراح و تصویرساز و یکی دو نفر هم فروشنده.

● با یکی از دوستان، یک درخت بکار. یکی باید نهال را بیاورد و یکی گودال را بکند. بعد، یکی درخت را نگه دارد و دیگری پای درخت را با خاک بپوشاند. آب دادن به درخت هم نوبتی!

● یک مقوای سفید بردار و با چند نفر دیگر از دوستان یک نقاشی گروهی بکشید و با اجازه معلمان آن را به دیوار کلاس بزنید.



فعالیت شماره ۹: ایجاد موقعیت

ابتدا متن زیر را برای دانش آموزان می خوانیم و از آنها می خواهیم در صورتی که موقعیت مشابهی برای آنها به وجود آمده برای اداره مدرسه خود برنامه نویسی نموده و

مسئولیت های هر یک از دانش آموزان را مشخص نمایند. و این برنامه را در کلاس و مدرسه خود اجرا نمایند.

یک روز قشنگ:

مامان می گوید: « حواست را حسابی جمع کن؛ امروز یک دانش آموز نیستی؛ بلکه خانم معلم هستی.»

راه می افتیم. به مدرسه می رسم، دلهره ام بیشتر می شود یعنی از پس کارها بر می آیم؟ درس امروز را خوب حاضر کرده ام تا آن را برای بچه ها توضیح دهم.

امروز سمیه، ناظم است و مژده مدیر. امروز قرار است خود بچه ها مدرسه را اداره کنند. از هر کلاس یک نفر انتخاب شده تا معلم باشد. سهیلا هم به جای خانم مولایی، خدمت گزار مدرسه، مسئول نظافت مدرسه است.

سمیه و مژده توی دفتر هستند. بعد از برنامه ی صبحگاهی، بچه ها مثل همیشه می روند توی کلاس. من الان معلم هستم. بعد از بچه ها وارد کلاس می شوم.

- «برپا»

- «خواهش می کنم بنشینید».

درس می دهم. حتما معلم های دیگر هم مشغول درس دادن هستند.

زنگ تفریح می خورد. ما مثل خانم معلم هایمان توی دفتر چای می خوریم. من مثل خانم معلم خودمان از پنجره دفتر، حیاط را نگاه می کنم. سهیلا دور حیاط می گردد. البته کسی هم اشغال نمی ریزد. خانم معلم های واقعی خوش حال هستند و می خندند.

سمیه زنگ کلاس را سر ساعت می زند. می دانم که باید مثل یک معلم فکر کنم. نباید آرزو کنم که کاش زنگ تفریح بیشتر بود.

سر کلاس می رویم. نغمه با هم نیمکتی اش مونا صحبت می کند. به او می گویم ساکت باشد و به درس گوش کند. می گوید: «انگار خیلی باورتان شده است که معلم هستید؟ از این خبرها هم نیست.»

هدیه می گوید: «خب راست می گوید نغمه خانم. هم خودت گوش نمی کنی، هم حواس بچه ها را پرت می کنی.»

بچه های دیگر حتی مونا هم به حمایت از هدیه برمی خیزند. گونه های نغمه قرمز می شود. سرش را پایین می اندازد. من به درس دادن ادامه می دهم و می دانم اگر حمایت همه ی بچه ها نبود، از کلاس بیرون می رفتم و می زدم زیر گریه.

زنگ آخر است. خانم مدیر، از همه کسانی که امروز در اداره ی مدرسه هم کاری کردند، تشکر می کند و برایمان دست می زند. همه ی معلم ها، خانم ناظم و خانم مولایی برایمان دست می زنند. ما هم برای شان دست می زنیم.



فعالیت شماره ۱۰: نقل حکایت

غذای دسته جمعی

حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یارانش از راهی می گذشتند. هوا گرم بود. گرسنگی و تشنگی هم توان راه رفتن را از «آن ها» گرفته بود. سرانجام ظهر که شد، برای استراحت و خوردن غذا زیر سایه ی درختی توقف کردند. می خواستند گوسفندی را سر ببرند و برای خوردن آماده کنند. یکی از همراهان گفت: «بریدن سر گوسفند با من.»

دیگری گفت: «کندن پوست آن با من.»

سومی گفت: «کباب کردن گوشت آن با من.»

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم گفت: «جمع کردن هیزم برای روشن کردن آتش با من.»

در این هنگام یاران پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: «ای پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، شما خیلی خسته اید و نباید خودتان را به زحمت بیندازید. بهتر است تا آماده شدن غذا در سایه ی درختان استراحت کنید و این کار را به عهده ی ما بگذارید.»

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده: «شما هم خسته اید. درست نیست که همه کار کنند و من بی کار بمانم. شما به کارهای خود برسید، من هم با جمع آوری هیزم از صحرا، وظیفه ی خودم را انجام می دهم. این جوری، خدا هم راضی خواهد شد»

یاران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می دانستند که اصرارشان بی فایده است، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همیشه می فرمودند: «از نظر خدا هیچ فرقی بین بندگان وجود ندارد؛ بنابراین هیچ بنده ای نباید خودش را از دیگران بهتر بداند.»

سپس به طرف بیابان رفت و مدتی بعد با مقدار زیادی هیزم نزد دوستانش برگشت.
(برگرفته و بازنویسی از داستان راستان، جلد اول، نوشته ی شهید مرتضی مطهری)



فعالیت شماره ۱۱ : قصه خوانی



بلندترین صدا

یکی بود یکی نبود در روستای کوچکی پیر مرد و پیر زنی با هم زندگی می کردند آنها یک مزرعه ی کوچک داشتند که توی آن کشاورزی می کردند آنها در خانه یک مرغ، یک خروس، یک گربه، یک سگ، یک گاو، یک الاغ و یک بز داشتند که از آنها نگهداری می کردند. روزها پیر مرد برای کار به صحرا می رفت و پیر زن در خانه می ماند. نان و غذا می پخت. رخت می شست. خانه را جارو می کرد. آب و غذای حیوانات را می داد و جای آن را تمیز می کرد. سر ظهر هم غذای شوهرش را برمی داشت و به صحرا می رفت یک روز که پیر مرد کشاورز در مزرعه بود در خانه اتفاق بدی افتاد. پیرزن وقتی که داشت برای حیوانات خانه آب می برد پایش لیز خورد و افتاد وسط حیاط و از هوش رفت. سگ، گربه، الاغ، بز، مرغ، خروس و گاو دور پیرزن جمع شدند و با ناراحتی به او نگاه کردند. سگ گفت: «باید کاری کنیم». گاو گفت: «چه کاری می توانیم بکنیم؟» الاغ گفت: «شاید خوابش برده است باید آواز بخوانیم تا بیدار شود.» خروس گفت: «نه خوب نیست من خودم امروز صبح او را بیدار کردم.» گربه گفت: «وای پس از هوش رفته است باید پیرمرد را خبر کنیم.» خروس گفت: «من الان به پشت بام می روم و از آن جا پیرمرد را صدا می زنم.» گاو گفت: «لازم نیست به پشت بام بروی، پیر روی شاخهای من و از آن جا او را صدا بزنی.» خروس گفت: «خروس پرید روی سر گاو، یک پایش را روی شاخ چپ گاو گذاشت، یک پایش را هم روی شاخ راست او گذاشت و بعد صدا زد: «قوقولی قوقو...» خروس چند مرتبه پیرمرد را صدا کرد اما این کار بی فایده بود. پیرمرد از آن جا خیلی دور بود و صدای خروس به او نمی رسید.

حیوانات خانه تصمیم گرفتند همه با هم به طرف تپه بروند و از آن جا پیرمرد را صدا کنند. آنها به طرف تپه دویدند. سگ زودتر از بقیه همه جا را بو کشید. همه جا را نگاه

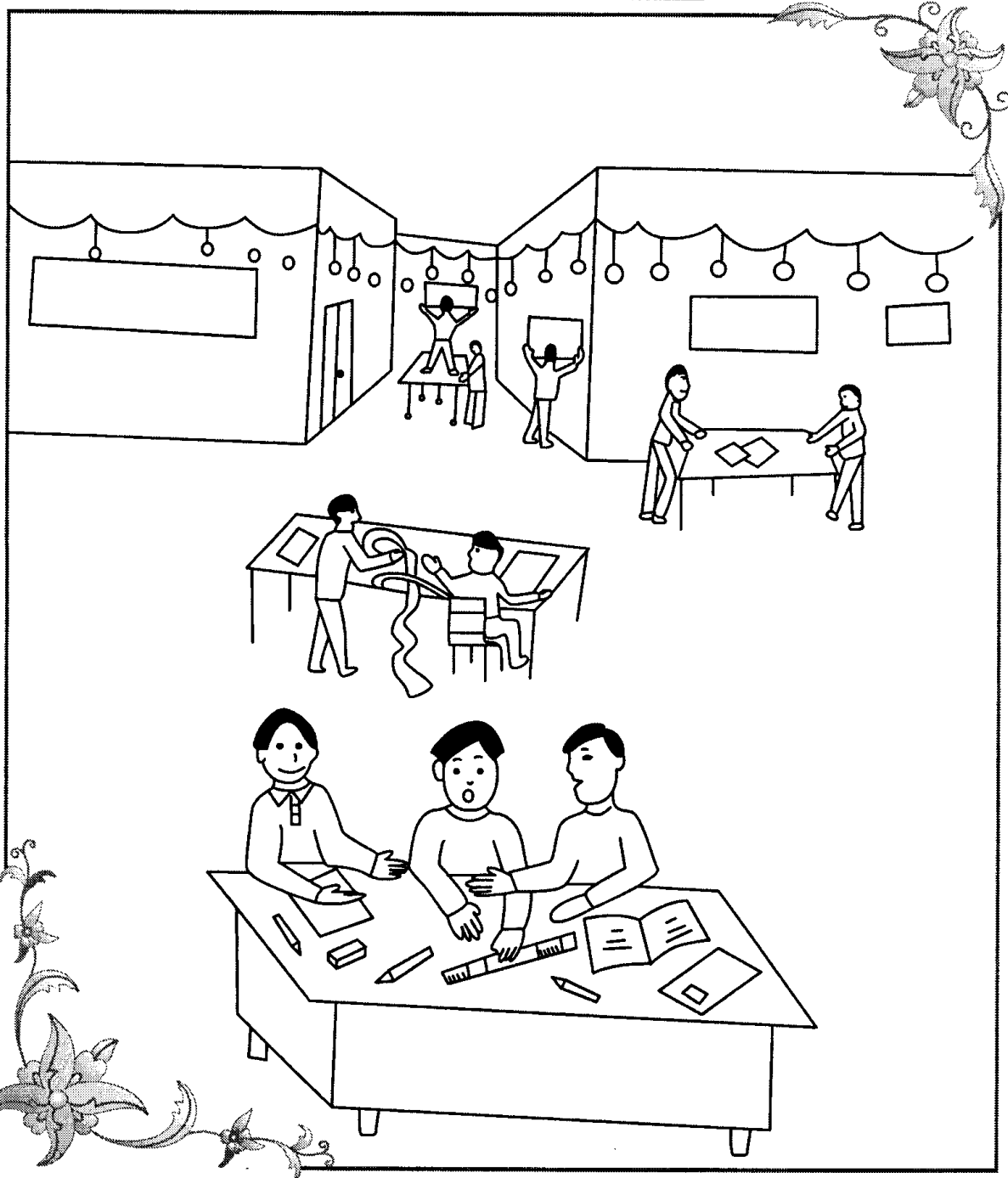
کرد. اما نشانی از پیرمرد ندید. آن وقت از تپه بالا رفت و صدا زد: «عوعو، عوعو...» صدای سگ توی هوا چرخید اما به گوش پیرمرد نرسید. لحظه ای بعد گربه از راه رسید و صدا زد: «میو میو... میو میو...» صدای گربه هم به گوش پیرمرد نرسید. گاو آمد و کنار گربه ایستاد و صدا زد: «مع مع... مع مع...» صدای گاو کمی بالا رفت ولی به گوش پیرمرد کشاورز نرسید. مرغ به زحمت خودش را به بالای تپه رساند. کنار بز ایستاد و صدا زد: «قد قد قدا!...» ولی صدای مرغ هم به گوش پیرمرد کشاورز نرسید. الاغ در حالی که خروس را روی پشتش سوار کرده بود، از راه رسید. از تپه بالا رفت و شروع کرد به عرعر کردن. صدای الاغ توی هوا بالا و پایین رفت. از تپه و دره رد شد، ولی باز هم به گوش پیرمرد کشاورز نرسید. حالا نوبت خروس بود. خروس گردنش را بالا گرفت و صدا زد: «قوقولی قوقو...» صدای خروس بالا و بالاتر رفت از دره گذشت و تا وسط مزرعه رفت. حیوانات با خوشحالی به هم نگاه کردند، بعد هم منتظر شدند که پیرمرد صدای خروس را بشنود و پیدایش شود. اما این بار هم از پیرمرد خبری نشد. حیوانات خانه خیلی غمگین شدند. آن وقت تصمیم گرفتند همه باهم پیرمرد را صدا کنند: «قوقولی قوقو، عوعو، میومیو، عرعر، بع بع، مع مع، قدقد قدا» صداهای آنها باهم قاطی شد، بالا رفت و بالاخره توی دره و در اطراف مزرعه پخش شد: «قو، قد، عو، قو، میو، عر، بع، مع، مع، بع، قو، قدا...»

صدای دسته جمعی آنها به گوش پیرمرد کشاورز که در مزرعه، لای بوته های گندم خوابیده بود، رسید. پیرمرد از خواب پرید و با تعجب به دور و برش نگاه کرد از دور حیوانات خانه اش را دید که روی تپه جمع شده اند. فهمید که حتماً خبری شده است. بیل وبقچه اش را برداشت و به طرف خانه شروع کرد به دویدن. حیوانات خانه نیز بعضی جلوتر از او، و بعضی دنبال او دویدند.

بالاخره پیرمرد به خانه رسید. پیرزن را دید که بی هوش وسط حیاط افتاده است و تکان نمی خورد. پیرمرد با عجله او را به اتاق برد و توی رختخواب خواباند، بعد هم به عجله به دنبال حکیم باشی رفت.



تکمیل برگ شکوفه واحد کار (مشارکت)



آن چه که از این واحد کار آموختیم:

هر گاه به طور دسته جمعی تصمیم بگیریم و با هم تصمیم را عملی کنیم، یک فعالیت مشارکتی انجام داده ایم.

در تصمیم مشارکتی:

★ همه ی افراد درباره ی موضوع فکر می کنند.

★ همه ی افراد راه کار ارائه می کنند.

★ بهترین راه کار انتخاب می شود.

در اجرای مشارکتی:

★ تقسیم کار می شود.

★ هرکس کاری را به عهده می گیرد که بیش از دیگران در انجام آن مهارت داشته باشد.

★ اگر کسی اشتباه بکند دیگران به او تذکر می دهند.

★ همه ی کارها همزمان و هماهنگ انجام می گیرد.

★ همه ی افراد کار را از آن خود می دانند.

★ کارها با شوق و نشاط انجام می گیرد.

★ هیچ کس خسته نمی شود.

★ کارها زودتر به پایان می رسد.

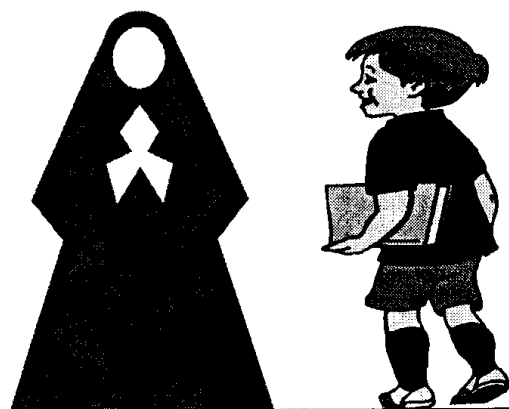
★ دوستی ها زیادتر می شود.

★ کینه ها از بین می رود.

★ توانایی افراد بالا می رود

★ تجربه ها زیاد می شود

★ علم و آگاهی آنها بیشتر می شود.

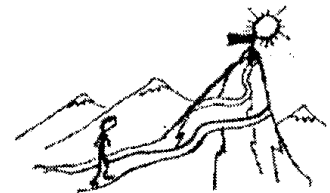


مهارت: انضباط اجتماعی
واحد کار: مسئولیت پذیری



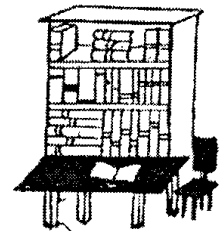
بخش اول: آن چه که باید درباره‌ی «مسئولیت پذیری» بدانیم.

هدف:



- ۱- دانش آموز با انواع مسئولیت های انسان آشنا می شود.
- ۲- دانش آموز از خود مسئولیت پذیری بیشتری نشان می دهد.

مبانی:



یکی از صفات مهمی که در نقطه مقابل خودخواهی قرار دارد و سرچشمه‌ی بسیاری از کمالات است، داشتن روح احساس مسئولیت در برابر دیگران است. این خصوصیت اساسی، انسان را از گوشه‌ی خلوت و انزوا خارج کرده و به طرف جامعه و زندگی اجتماعی سوق می دهد و سبب می شود انسان حصار زندگی فردی و بی تفاوتی در برابر جامعه را درهم شکسته و پیوندی عمیق بین سرنوشت و سعادت خود با سرنوشت و سعادت دیگران برقرار کند.

انسان تا فاقد روح احساس مسئولیت در برابر جامعه است؛ برای خود حساب جداگانه‌ای باز می کند و از بابت سرنوشت دیگران دغدغه‌ای به دل راه نمی دهد. اما چون روح احساس مسئولیت در او قوت گرفت، دیگر نمی تواند ندر برابر سرنوشت جامعه بی تفاوت

احساس مسؤولیت در او قوت گرفت، دیگر نمی تواند ندر برابر سرنوشت جامعه بی تفاوت باشد، یا بین منافع و مصالح خود با منافع و مصالح جامعه دیواری آهنین بکشد، و فارغ از دردها و رنج های دیگران، زندگی آرام و بی دغدغه ای داشته باشد. از این رو، در سایه ی پرورش این خصوصیت مهم روحی و اخلاقی، بعد اجتماعی شخصیت انسان قوام می پذیرد و در سایه ی شکوفایی این جنبه از وجود انسان ها، زندگی اجتماعی سامان می یابد و چون انسان ها در تکامل خود محتاج زندگی جمعی هستند، راه برای پیشرفت و تعالی آنان همواره می شود.

داشتن حس «مسؤولیت پذیری» نه تنها مسلمانان را با پیوند الهی به جامعه ی اسلامی و همه مسلمین می پیوندد و آنان را ید واحده می کند، بلکه حتی احساس مسؤولیت در برابر همه ی بشریت را در دل آنان پرورش می دهد و وظیفه ی سنگین نجات و آزادی مستضعفین و مظلومین و محرومین و مبارزه با ستمگران و جباران و طاغوت ها و از میان برداشتن موانع موجود بر سر راه نشر حق را به عهده ی آنان می گذارد.

اختیار منشاء مسؤولیت پذیری:

اختیار در سرنوشت و آفرینش انسان است و منشاء و اساس هر گونه تکلیف و مسؤولیت پذیری است. ارسال رسل و راهنمایی بشر به پذیرش پیام آنان، جز با قبول اختیار بشر توجیه پذیر نیست. بر اساس دیدگاه اسلامی در انسان این خصیصه هست که یکایک خواسته های خود را از روی علم و آگاهی، به دقت بررسی می کند و سرانجام تصمیم بگیرد که یکی از دو یا چند شق را انجام بدهد یا انجام ندهد و حتی بعد از آن هم که به کار می پردازد از آغاز تا پایان عمل، هر لحظه می تواند آن را ادامه دهد و متوقف سازد. بدین جهت است که انسان می تواند همواره از روی آگاهی و اختیار عمل کند و از وابستگی فکری و روحی که غالباً مولود نقصان آگاهی و یا استفاده ناقص از اختیار خود می باشد، پرهیزد و در یکایک اعمالی که انجام می دهد از روی آگاهی و اختیار کامل عمل کند. یعنی هر لحظه از روی تأمل و دقت کافی گزینش کند و راهی را که برگزیده ادامه دهد.

حال از آن جا که انسان موجودی مختار می باشد، یعنی از روی علم و آگاهی مسیر زندگی خود را انتخاب می کند. پس مسئولیت پذیر بوده و در برابر تکالیف اختیاری خویش مسؤول است و باید پاسخگوی آن باشد. این مسئولیت، هم در برابر تکالیفی است که نسبت به خودش دارد، مانند حفظ نفس، حفظ تندرستی، نظافت فردی و... و هم در برابر وظیفه فردی و شخصی نسبت به خداوند مانند نماز، روزه، یاد خدا و... و هم در برابر تکلیف اوست نسبت به سایر موجودات اعم از انسان، حیوان و سایر جانداران و گیاهان.

امام علی علیه السلام می فرماید:

«اتقوا الله من عباده و بلادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبَقَاعِ وَ الْبِهَائِمِ.»

«از خدا پروا کنید و در مورد بندگانش و سرزمین هایش، زیرا که از شما حتی در مورد بقعه ها و نقاط زمین و چهارپایان سؤال خواهد شد.»

پذیرش این مبنا و رعایت آن ایجاب می کند تا هرکسی و وظایف و مسئولیت خود را نسبت به خودش، خانواده اش، اجتماعش و محیط پیرامونش در برنامه بگنجانند و اجرا نماید و علاوه بر آن معلوم شود هرکسی به مسئولیتش عمل کرده است یا نه؟ البته از آن جا که توان ذهنی و فیزیکی افراد، ضرورتاً با یکدیگر متفاوت است، هیچ کس را نمی توان به بیش از حد توان وظایفش تکلیف کرد. در این باره، قرآن چنین می فرماید:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا» (سوره بقره: ۲۸۶)

«خداوند هیچ کس را جز به اندازه تاب و توانش تکلیف نمی کند.»

مسئولیت انسان در ابعاد مختلف:

۱- مسئولیت فردی:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ

(مائده: ۱۰۵)

جَمِيعًا فَيَسْئَلُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

«ای کسانی که ایمان آورده اید، به خود پردازید. اگر شما هدایت یافته اید، آنان که گمراه مانده اند به شما زبانی نرسانند، بازگشت همه ی شما نزد خداست، تا شما را به آن کار که می کرده اید، آگاه گرداند.»

۲- مسؤولیت خانوادگی:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (تحریم: ۶)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده ی خود را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ ها هستند، نگه دارید.»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» (تغابن: ۱۴)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، در حقیقت برخی از همسران شما و فرزندان شما دشمن شمایند، از آنان برحذر باشید، و اگر ببخشایید و در گذرید و بیامرزد، به راستی خدا آمرزنده ی مهربان است.»

«وَأذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا.» (مریم: ۵۴-۵۵)

«و در این کتاب اسماعیل را یاد کن، او درست قول و فرستاده ای پیامبر بود و همواره خانواده ی خود را به نماز و پرداخت زکات امر می کرد و نزد پروردگارش شایسته و پسندیده بود.»

۳- مسؤولیت نزدیکان:

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعرا: ۲۱۴)

«نخست خویشان و نزدیکان را انداز کن.»

«قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ.» (بقره: ۲۱۵)

«بگو: هرچه از مال خود می خواهید انفاق کنید پس (اول) درباره ی پدر و مادر و

خویشان و نزدیکان و... انفاق کنید.»

۴- مسئولیت اجتماعی :

« وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ. »
(توبه : ۲۲)

«و نتوانند مؤمنان همگی به سفر بروند، چرا از هر گروهی، دسته ای به سفر نروند تا دانش دین خود را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند، باشد که از زشتکاری حذر کنند.»

« كَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا. » (احزاب : ۱۵)

«خدا از پیمان خود باز خواست خواهد کرد.»

« فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ - عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ. » (حجر : ۹۲- بقره ۹۱)

«به پروردگارت سوگند که همه را به خاطر کارهایی که می کردند باز خواست می کنیم.»

« وَأَوْقُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ. » (نحل : ۹۱)

«و چون با خدا پیمان بستید بدان وفا کنید.»

« إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا. » (اسراء : ۳۴)

«به عهد خود وفا کنید که باز خواست خواهید شد.»

« إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا. » (اسراء : ۳۶)

«زیرا گوش و چشم و دل همه را بدان بازخواست کنند.»

« لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ. » (تکوائر : ۸)

«که در آن روز شما را از نعمت های دنیوی بازخواست می کنند.»

« وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ » (صافات : ۲۴)

«و نگهشان دارید، باید بازخواست شوند.»

« فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ » (اعراف : ۶)
 البته از مردمی که برایشان پیامبرانی فرستاده شده و نیز از پیامبرانی که فرستاده شده اند سؤال خواهیم کرد.^۱

از بزرگان دین بیاموزیم:

« وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ »
 (آل عمران : ۱۰۴)

«باید از که از میان شما گروهی باشند که (مردم را) به خیر دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر کنند. اینان رستگارانند (راستگاران حقیقی اند).»

« كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ »
 (آل عمران : ۱۱۰)

«شما بهترین امتی هستید از میان مردم پدید آمده، که امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خداوند ایمان دارید.»

« وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ »
 (آل عمران : ۱۰۵)

«همانند کسانی نباشید که پس از آن که آیات روشن خدا بر آن ها آشکار شد، پراکنده شدند و با یکدیگر اختلاف ورزیدند، البته برای اینان عذابی بزرگ خواهد بود.»

« تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ »
 (مانده : ۲)
 «در نیکوکاری و پرهیزکاری همکاری کنید نه در گناه و فجور.»

۱- منابع: اخلاق اسلامی، محمدعلی بشارتی.

۱- کلیات نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران

۲- مبانی تعلیم و تربیت در قرآن و احادیث، رضا فرهادیان.

« اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ وَاِيتَاءِ ذِي الْقُرْبٰى وَيَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ
يَعْظُمُ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ »
(نحل : ۹۰)

«خداوند به عدل و احسان و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از فحشا و زشتکاری و ستم نهی می کند. شما را پند می دهد باشد که پذیرای پند شوید.»

« اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّواْ الْاٰمَانَاتِ اِلٰى اَهْلِهَا »
(نساء : ۵۸)
«خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلشان بسپارید.»

« فَاسْتَقِمُّ كَمَا اَمَرْتِ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ »
(هود : ۱۱۲)

«همراه با آنان که با تو رو به خدا کرده اند، همچنان که مأمور شده ای ثابت قدم باش.»
«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوْا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ
وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَاٰمُرْهُمْ فِى الْاَمْرِ فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِيْنَ »

(آل عمران : ۱۵۹)

«به سبب رحمت خدا است که تو با آنان این چنین نرم خوی و مهربان هستی. اگر تندخوی و سخت دل بودی، از گرد تو پراکنده می شدند. پس بر آنان ببخشای و برایشان آرمزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن که خدا توکل کنندگان را دوست دارد.»

« قَالَ رَبِّ بِمَا اَنْعَمْتَ عَلٰى فُلَانٍ اَكُوْنَ ظَهِيْرًا لِّلْمُجْرِمِيْنَ »
(قصص : ۱۷)

« (حضرت موسی عليه السلام) گفت: ای پروردگار من، به پاس نعمتی که بر من عطا کردی هرگز پشتیبان ستمکاران نخواهم شد.»

۵- مسئولیت در برابر عهد و پیمان الهی:

« اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي اٰدَمَ اَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطٰنَ اِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ وَاَنْ اَعْبُدُوْنِىْ هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ وَاَلْقَدْ اَضَلَّ مِنْكُمْ جَبِيْلًا كَثِيْرًا اَفَلَمْ تَكُوْنُوْا تَعْقِلُوْنَ »
(یس : ۶۰-۶۱-۶۲)

«ای فرزند آدم، آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید. زیرا دشمن آشکار شماست و مرا پرستید، که راه راست این است، بسیاری از شما را گمراه، مگر به عقل در نمی یافتید. امیر و فرمانروا که حاکم بر مردم است، در مقابل مردم مسئولیت دارد و مرد در مقابل خانواده اش و زن در مورد خانه ی شوهر و فرزندانش مسئولیت دارد.» (صحیح مسلم، جلد ۲ ص ۱۴۵۹).

پیامبر خدا ﷺ

★ خداوندا از هر مسئولی در مورد مسئولیتش سؤال خواهد نمود که آیا مسئولیت خود را به انجام رسانده یا آن را از بین برده است. حتی از مرد درباره ی خانواده اش سوال می شود. (کنز العمال: ج ۱۴۶۳۶)

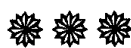
★ هر مردی درباره دارایی و خانواده اش مسئولیت دارد. (غررالحکم)

★ همه شما فرمانروا هستید و در مورد آن (فرمانروایی خود) باید پاسخگو باشید. (بیهقی، شعب الایمان، ج ۱۰۵۸۶)

★ هر کس شب را به صبح آورد و به امور مسلمانان اهمیتی ندهد جزء مسلمانان به شمار نمی آید. (بیهقی، شعب الایمان، ج ۱۰۵۸۶)

★ مثل افراد مومن در تساوی و دوستی و محبت همانند یک جسم است که هرگاه عضوی از آن دچار مرضی و ناراحتی شود، سایر اعضا نیز ناراحت خواهند بود. (سیوطی، جامع الصغیر، ج ۲ ص ۱۵۵)

★ اگر کسی فریاد کمک خواهی مسلمانانی را بشنود ولی پاسخی ندهد، جزء مسلمانان به شمار نمی آید. (کافی ج ۳ ص ۲۳۹)



بخش دوم: شیوه کار با دانش آموزان (فعالیت‌ها)



فعالیت شماره ۱: قصه خوانی

گمشده

کبری و هما از مدرسه بر می گشتند. دو کوچه مانده بود به خانه شان برسند که دیدند دختر بچه ای در کنار خیابان ایستاده و گریه می کند. کبری جلو رفت و کنار دختر نشست. گفت: «چی شده خانم؟ چرا گریه می کنی؟»
دخترک که با دیدن کبری و هما صدایش را بالاتر برده بود، آرام آرام گفت:
«مادرم را می خواهم.»

هما گفت: «فهمیدم! گم شده است.»

کبری گفت: «اسمت چیست؟»

دخترک گفت: «بهاره.»

کبری خندید و گفت: «چه اسم قشنگی! بهاره! الان من وهاتورا پیش مادرت می بریم. خانه تان کجاست؟»

بهاره گفت: «نمی دانم. من و مادرم آمدیم مغازه خرید کنیم، من دست مادرم را ول کردم و گم شدم.»

هما گفت: «عیبی ندارد. می دانی اسم خیابانی که خانه تان در آن است، چیست؟»

بهاره گفت: «نه!»

کبری گفت: «عیبی ندارد. فقط بگو نزدیک خانه تان چه چیزهایی هست. مثلاً کنار خانه ی شما پارک هست؟»

بهاره گفت: «بله! یک پارک بزرگ هست که سُرُسره هم دارد.»

هما گفت: «خوب شد. پارک شادی را می گوید. می بریمش آنجا، حتماً بقیه راه را

پیدا می کند.»

کبری گفت: «شاید پارک بازی را می گوید. آنجا هم سرسره دارد!»

هما و کبری دست بهاره را گرفتند و به طرف پارک شادی رفتند. بهاره تا پارک را دید

گفت: «نه! اینجا نیست.»

آنها به پارک بازی رفتند. بهاره گفت: «نه! اینجا نیست.»

کبری گفت: «اینطوری نمی شود. کنار خانه ی تان چه چیز دیگری هست!»

بهاره گفت: «یک مغازه هست که شکولات قرمز دارد.»

هما گفت: «مغازه ی آقا حسین را می گوید.»

کبری گفت: «هر مغازه ای شکلات دارد!»

آنها مدتی سرگردان به حرفهای بهاره گوش کردند و او را کوچه به کوچه گرداندند.

یک ساعت گذشته بود که کبری حس کرد خیابانهای دور و برش را نمی شناسد. هما هم

در همین فکر بود. هرچه دور و بر را نگاه کردند، دیدند مغازه یا کوچه ی آشنایی نمی

بینند. کبری گفت: «ما کجاییم؟»

هما گفت: «نمی دانم!»

حالا هر سه آنها گم شده بودند. بهاره که حرفهای آنها را شنیده بود، دوباره شروع به

گریه کرد. کبری و هما هم گریه شان گرفته بود. ترسیده بودند.

هما گفت: «الان مادرم نگران شده است. هیچ وقت اینقدر دیر به خانه مان نرفته بودیم.»

کبری در فکر بود. نمی دانست چه کار کند. هما گفت: «بیا دور و بر را بگردیم، شاید

راهی پیدا کنیم؟»

کبری گفت: «هر چه بیشتر راه برویم، ممکن است بیشتر از خانه دور شویم. همین جا

بایست تا کمی فکر کنیم.»

بهاره که آرام آرام گریه می کرد، به طرفی اشاره کرد و گفت: «برویم از آقای پلیس

پرسیم. مادرم گفته بود هر وقت گم شدم پیش پلیس بروم.»

کبری و هما به طرفی که بهاره می گفت نگاه کردند. پلیس راهنمایی سر خیابان ایستاده بود. هما گفت: « اگر پیش پلیس برویم، نمی گوید دختر های به این بزرگی چرا گم شده اند؟ »

کبری گفت: « عیبی ندارد. عوضش ما را راهنمایی می کند. »

هر سه پیش پلیس رفتند و هما سیر تا پیاز ماجرا را تعریف کرد. آقای پلیس گفت: « اسم مدرسه تان چیست؟ »

کبری گفت: « لاله. »

آقای پلیس گفت: « فهمیدم کجاست. شما را می برم پیش مدرسه تا از آنجا به خانه تان بروید. بهاره را هم می برم کلانتری شاید مادرش آنجا بیاید دنبالش. »

همین طور هم شد. البته مادر کبری و هما هم به مدرسه آمده بودند تا آنها را ببرند. هر دو عصبانی بودند. کبری و هما مادرشان را دیدند خجالت کشیدند. مادرها حرفی نزدند و فقط به حرفهای آقای پلیس گوش دادند. کبری داشت تصمیم می گرفت...



فعالیت شماره ۲: بحث و گفتگو

پس از نقل قصه «گمشده» با طرح سؤالات زیر در خصوص موضوع مسئولیت پذیری با دانش آموزان بحث و گفتگو می کنیم:

- ۱- مسئولیت پذیری یعنی چه؟
- عادت یا توانایی پذیرفتن کاری که مستلزم پاسخگویی در برابر دیگران است.
- ۲- به چه کسانی مسئولیت پذیر گفته می شود؟
- به فرد یا افرادی که متعهد انجام کاری یا وظیفه ای باشند که به عهده ی وی گذاشته باشند.

مثال: نماینده کلاسی که وظیفه مربوط به خود را به نحو احسن انجام می دهد.

مثال: نماینده کلاسی که وظیفه مربوط به خود را به نحو احسن انجام می دهد.

۳- مسئولیت های مدرسه ای:

- بهداشتیاران مدرسه.
- انتظامات مدرسه.
- مسئولین برگزاری نماز جماعت.
- اعضای شورای دانش آموزی.
- مسئولیت در قبال تکالیف مدرسه پاسخگو بودن به والدین و اولیای مدرسه از سوی هر دانش آموز.

- مسئول بوفه ی مدرسه.
- مسئول کتابخانه مدرسه.
- مسئولیتی که در اردو بر عهده هر فردی گذاشته می شود.
- مسئولیتی که در انجام بازیهای گروهی مثل فوتبال به عهده افراد گذاشته می شود.
- مسئولیت برگزاری صبحگاه مدرسه.

۴- مسئولیت های دیگر:

- مسئولیت انجام کارهایی که در خانه به هر کسی محول می شود مثال خرید نان ، جمع کردن سفره و ...
- مسئولیت فردی که به سن بلوغ رسیده است مثل برگزاری نماز، گرفتن روزه و ...
- مسئولیت پرستاری از بیمار (برادر ، خواهر ، پدر بزرگ ، مادر بزرگ و ...
- مراقبت از حفظ محیط زیست (نظافت ، پرندگان ، امکانات پارک ها)

۵- انواع مسئولیت ها

- مسئولیت فردی
- مسئولیت خانوادگی
- مسئولیت اجتماعی
- مسئولیت الهی

«ناصر کشاورز»

خواب

خواهر قشنگ من
 جیغ می زنی چرا
 رفته مادر و تو باز
 می کنی سرو صدا
 گریه می کنی چرا
 مثل ابر آسمان
 من که با تو بوده ام
 مهربان مهربان
 توی تخت کوچکت
 تاب می دهم تورا
 یا اگر که تشنه ای
 آب می دهم تورا
 با دو دست کوچکم
 می کنم تو را بلند
 من که مثل مادرم
 پس تو هم کمی بخند

بابا تورا دیشب
 در خواب خود دیدم
 خندیدی و من هم
 مثل تو خندیدم
 پرسیدی از حالم
 گفتم، که غم دارم
 من بی تو شادی را
 در خانه کم دارم
 گفتی: که در خانه
 حالا توئی بابا
 غمخوار مادر باش
 مردی شدی حالا
 وقتی شدم بیدار
 خورشید می خندید
 شاید بزرگی را
 در چشم من می دید

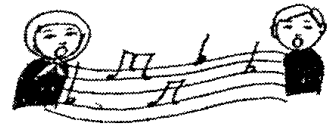
«رابعه راد»



فعالیت شماره ۴: تکمیل برگ شکوفه



فعالیت شماره ۳: شعر خوانی



سحر خیز

سفره را می چینم و خوشحال و شاد
می کنم بیدار اهل خانه را
تا که برخیزد ز جایش مادرم
می کنم من کارهایش را تمام
می زند مادر به رویم بوسه ای
می زخم لبخند و میگویم: «سلام»

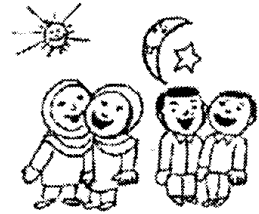
«نسرین صمصام»

گاه گاهی مثل مادر صبح زود
می شوم بیدار پیش از دیگران
روی داداشم پتویی می کشم
می دهم گهواره ی او را تکان
در سماور آب می ریزم کمی
بعد حاضر می کنم صبحانه را

من گلفروشی می کنم

مردم که با ماشین خود
از پیش من رد می شوند
می ایستند و یک گل از
من می خرند و می روند
من جمع دارم می کنم
این پولها را روی هم
زیرا برای پولها
فکر قشنگی کرده ام
چون باز هم در روز عید
چیزی ندارد خواهرم
پس چادری گلدار و خوب
عیدی برایش می خرم

دارد زمستان می رود
جنگل پر ز سنبل شده
این روستای ما پر از
پروانه و بلبل شده
هر روز با شیرینمان
یک عالمه گل می کنم
از لابلای سبزه ها
جگلهای سنبل می کنم
من گلفروشی می کنم
کارم کنار جاده است
هر دانه سنبل ده ریال
بسیار کارم ساده است



فعالیت شماره ۵ - زنگ تفریح

الف) لطیفه

به جای لطیفه : گوشت قربانی

عزیز خانم گوسفند قربانی کرده بود. من ایستاده بودم نگاه می کردم که چه جوری گوشت ها را قسمت می کند. ولی هر کاری می کرد قسمتها با هم مساوی نمی شد. گفتم: « عزیز خانم اگر می خواهید قسمت ها با هم مساوی شود، مادرم یک ترازو دارد. می خواهی بروم بیاورم که دیگر هم کم و زیاد نشود؟»
گفت: « دست هایم خودش ترازو است. ده سال است که دارم قربانی میرزا حاتم خان را خودم تقسیم می کنم.»

رفتم و به مادرم گفتم: « عزیز خانم ترازو می خواهد.»

گفت: « عزیز خانم ترازو را می خواهد چه کار؟»

گفتم: « آخر هر کاری می کند گوشت ها مساوی نمی شود.»

ترازو را که گذاشتم جلو عزیز خانم، گفت: « آدم هیچ وقت محتاج شماها نشود! می بینید که من پیرزن دو ساعت است دارم این جا با این گوشت سرو کله می زنم، یک قدم بر نمی دارد برود ترازو را بیاورد.»

گفتم: « آخر خودتان نگفتید...»

عزیز خانم با خودش گفت: « از بخت و اقبال است دیگر...» و یک تکه گوشت را گذاشت توی یک کفه ترازو و یک تکه دیگر هم گذاشت توی آن یک کفه. چیزی نمانده بود از تعجب شاخ دریاورم هر دو کفه مساوی مساوی بودند. گفتم: « وای! عزیز خانم ترازو را...»

گفت: « چیه هی جیغ می زنی دم گوش من؟...»

گفتم: « شما راست می گفتید عزیز خانم! دستهایتان عین ترازو می ماند.»

نمانده بود از تعجب شاخ دریاورم هر دو کفه مساوی مساوی بودند. گفتم: «وای! عزیز خانم ترازو را...»

گفت: «چیه هی جیغ می زنی دم گوش من؟...»

گفتم: «شما راست می گفتید عزیز خانم! دستهایتان عین ترازو می ماند.»

گفت: «خوب شد که فهمیدم، اگر اینها را همین طوری می فرستادم می رفت، دیگر تا

آخر عمرم نمی توانستم توی چشمهای کوکب خانم نگاه کنم.»

گفتم: «ولی عزیز خانم درست است، هر دو تاشان مساوی اند.»

عزیز خانم گفت: «حواس که برای آدم باقی نمی گذاری... بس که حرف می کشی از

آدم.»

بعد چاقو را برداشت و یک تکه از گوشت کفه راستی برید و گذاشت روی کفه طرف

چپ.

کفه طرف چپ رفت پایین و چسبید به کف ترازو. گفتم: «عزیز خانم! می خواهید بروم

عینکتان را بیاورم؟»

عزیز خانم از کوره در رفت و گفت: «همین جوری ایستادی اینجا... به جای اینکه دلت

هی شور عینک مرا بزند، برو یک تکه چسب بردار بیاور!»

گفتم: «چسب برای چه؟»

گفت: «آفتاب! اینقدر از من حرف نکش... این آذر خانم یادت نداده که روی حرف

بزرگتر حرف نزنی؟»

به اتاق رفتم، مادرم گفت: «چی کار می کنی هی صدای این پیرزن را درمی آوری؟ بیا

بنشین توی اتاق مشقت را بنویس!»

گفتم: «چی کار کنم، خودش هی بهم کار می گوید. الان هم می خواهد گوشتها را که

اشتباهی بریده، به هم بچسباند.»

مادرم گفت: «به حق چیزهای نشنیده! می خواهد چی کار کند!»

عزیز خانم گفت: «گفتم چسب نواری... می خواهم اسمشان را بچسبانم روی هر کدام که با هم عوض نشود.»

من هم حرصم گرفته بود، گفتم: «فقط همین بود...»

گفت: «خب، پس خوب حواست را جمع کن که با همدیگر قاطی نکنی.»
بعد دو تا از کیسه فریزرها را توی ترازو گذاشت. یکی اش سنگین تر بود. گفتم:
«باز هم که مساوی نشده عزیز خانم!»

گفت: «این را که بیشتر است می دهی در خانه کوکب خانم، آن یکی را می دهی به مامان ماهرخ... اشتباه ندهی ها... فهمیدی؟»

گفتم: «ولی عزیز، مامان ماهرخ اینها که عده شان بیشتر است.»

گفت: «به عده نیست، به نزدیکی است... کوکب خانم به ما نزدیکتر است.»

دیگر مطمئن شدم که عزیز خانم حواش درست و حسابی پرت شده. گفتم: «ولی عزیز خانم، خانه کوکب خانم اینها که چهارتا کوچه آن ورتر است... شما یادتان بیاورید عزیز خانم... مامان ماهرخ اینها که به ما نزدیکترند.»

عزیز خانم گفت: «ایش ش ش... از دست تو... نمی دانم پس تو این مدرسه چی چی یادتان می دهند؟»

بعد یکی از کیسه ها را گذاشت توی دست چپم و گفتم: «این مال مامان ماهرخ... آن یکی را هم گذاشت توی دست راستم و گفتم: «این هم مال کوکب خانم... یادت نرودها... دست چپی مال مامان ماهرخ است، دست راستیه مال کوکب خانم...»

من هم برای آنکه یادم نرود توی راه می با خودم می گفتم: «چپ ماهرخ، راست کوکب خانم...» که پدرم را توی کوچه دیدم. گفتم: «کجا می روی آفتاب؟»

گفتم: «گوشت قربانی می برم. عزیز خانم داده.»

گفت: «زود برگرد ناهار بخوریم.»

گفتم: «بابا! خانه کوکب خانم اینها توی کدام کوچه است؟»

من هم برای آنکه یادم نرود توی راه هی با خودم می گفتم: « چپ ماهرخ، راست کوکب خانم...» که پدرم را توی کوچه دیدم. گفتم: « کجا می روی آفتاب؟»
گفتم: « گوشت قربانی می برم. عزیز خانم داده.»
گفتم: « زود برگرد ناهار بخوریم.»
گفتم: «بابا! خانه کوکب خانم اینها توی کدام کوچه است؟»
گفتم: « کوچه دوم سمت چپ...»

ولی پدرم که رفت، هر چه فکر کردم، یادم نیامد گوشت دست راستیه مال کوکب خانم بود یا دست چپیه. هر چه هم به کله ام فشار آوردم، یادم نیامد. آخرش هم به خاطر آنکه کوکب خانم دست چپ بود. من هم گوشت دست چپم را دادم به کوکب خانم...
ولی عزیز خانم هنوز یادش بود، گفتم: « خب آفتاب، یا بینم چی کار کردی؟ دست را دادی کوکب خانم یا دست راستی را...»

گفتم: « خب دست چپی به عزیز خانم ... آخه بابام گفت کوچه شان دست چپ است.»

بابام هنوز توی حیاط بود، گفتم: « آره من گفتم عزیز خانم!»

عزیز خانم، لبهایش سفید شد و شروع کرد به لرزیدن، ولی چیزی نگفت. آخرش هم مجبور شد یک تکه دیگر گوشت ببرم و بدهد در خانه کوکب خانم اینها، و بگویم: « کوکب خانم ببخشید! گوشتتان عوضی شده بود. این هم مال شماست.»



ب) مسابقه

اندازه گیری با یک چوب یک متری

اگر فقط یک چوب ۱ متری داشته باشیم و بخواهیم طول یک درخت بزرگ را که وسط حیاط مدرسه (احتمالاً) قرار گرفته، اندازه گیری کنیم، چگونه عمل می کنیم؟
جواب: با استفاده از سایه درخت. یعنی در یک ساعت از روز که سایه هر چیزی به اندازه واقعی خودش می گردد. یعنی همان وقتی که اندازه ی سایه چوب یک متری نیز به

شهر یا روستا دعوت می کنیم. تا ضمن معرفی مسئولیت خود در خصوص اهمیت مسئولیت پذیری با دانش آموزان گفتگو نماید. مثال: شهردار، بخشدار، دهدار، رئیس شورا و...



فعالیت شماره ۷: ایجاد موقعیت

در هفته ای که این واحد کار اجرا می شود در صورت امکان شرایطی را فراهم کنیم تا هر یک از دانش آموزان کلاس در عمل مسئولیتی را بپذیرد و نسبت به انجام آن تلاش نماید به عنوان مثال نظافت کلاس یا مدرسه، برنامه ریزی برای برگزاری یک اردوی یک روزه، مسئولیت برقراری نظم در مدرسه، مسئولیت اداره کتابخانه مدرسه و...



فعالیت شماره ۸: نقل بهترین خاطره



در زمینه مسئولیت پذیری

از دانش آموزان می خواهیم خاطرات خودشان را در زمینه مسئولیت هایی که پذیرفته اند (چه رسیده باشند چه به نتیجه نرسیده باشند) برای دوستان خود تعریف نمایند. در صورت موفقیت دلایل و در صورت عدم موفقیت علل آن را توضیح دهند.



فعالیت شماره ۹: انشای اگر من مسئولیت... داشتم

از دانش آموزان می خواهیم در قالب موضوع انشاء یکی از مسئولیت های مورد علاقه خود از مسئولیت های محیط بیرون خود را انتخاب نموده و در خصوص آن شرح دهند. (پرورش قوه تخیل و خلاقیت در کودک)

مثال: - اگر من شهردار بودم

- اگر من مدیر مدرسه بودم

- اگر من ناظم بودم

- اگر من نماینده کلاس بودم

خود از مسئولیت های محیط بیرون خود را انتخاب نموده و در خصوص آن شرح دهند.
(پرورش قوه تخیل و خلاقیت در کودک)

مثال: - اگر من شهردار بودم

- اگر من مدیر مدرسه بودم

- اگر من ناظم بودم

- اگر من نماینده کلاس بودم

- اگر مسئول کتابخانه بودم.

و...



فعالیت شماره ۱۰: سخن بزرگان دین

پیامبر ﷺ

★ آگاه باشید که همه شما در برابر ملت و مردم خود مسئول هستید.
★ اگر کسی که فریاد کمک خواهی مسلمانی را بشنود ولی پاسخی ندهد جزء مسلمانان به شمار نمی آید.

★ هر مردی درباره ی دارایی و خانواده اش مسئولیت دارد



فعالیت شماره ۱۱: قصه خوانی



نخ های رنگی

ننه آن قدر به انگشت هایم نخ بسته بود که خودش هم گیج شده بود. همیشه کارش همین بود. هرچه به ننه می گفتم اجازه بده توی کاغذ بنویسم، قبول نمی کرد. می گفت کاغذ را گم می کنی، نخ مطمئن تر است.
ننه دوباره برایم توضیح داد: « نخ قرمز یعنی گوجه فرنگی؛ نخ سبز یعنی خیار؛ سفید یعنی ماست؛ خاکستری یعنی سیب زمینی و... »

خرید را از انگشت کوچکم شروع کردم. هر چیزی را که می خریدم، یکی از نخ ها باز می کردم و می انداختم دور تا گیج نشوم.

همه چیز را خریده بودم. جز یکی را. نخ مشکی را هنوز باز نکرده بودم. پول زیادی برایم نمانده بود. کمی فکر کردم، ولی یادم نیامد نخ مشکی نشانه ی چه چیزی بود. خرما نبود؛ چون پول خرما بیشتر از پولی می شد که باقی مانده بود. زغال هم سیاه بود؛ اما تا حالا زغال نخریده بودم. نه اهل مداد و خودکار سیاه هم نبود.

رفتم توی مغازه حسین آقا بقال و به همه چیز نگاه کردم. حسین آقا که متوجه من شده بود گفت: «پسرجان چیزی می خواهی؟» همان طور که همه چیز را نگاه می کردم، گفتم: «یک چیز ۳۵۰ تومانی می خواهم که سیاه باشد.» حسین آقا چپ چپ نگاهم کرد و گفت: «برو بچه خدا بهت عقل بده.»

به حرف حسین آقا توجه نکردم. دوباره چشم چرخاندم تا بینم یادم می آید چه می خواستم بخرم یا نه. داشتم نگاه می کردم که حسین آقا دستم را گرفت و در مغازه را نشانم داد. از مغازه بیرون آمدم و رفتم جلوی میوه فروشی. هیچ میوه ای سیاه نبود. دوباره راه افتادم. از جلوی هر مغازه ای رد می شدم به جنس های مشکی نگاه می کردم تا یادم بیاید نه چه چیزی خواسته است. اما یادم نمی آمد که نمی آمد. تا دم غروب همه ی مغازه ها را نگاه کردم. چیزی یادم نیامد و مجبور شدم به خانه برگردم.

در خانه را زدم. نه از پشت در داد زد: «تا حالا کجا بودی؟» بعد در را باز کرد و انگشت های مرا نگاه کرد و گفت: «به دانه خریدی؟» من محکم زدم روی پیشانی ام؛ و تازه یادم افتاد که نخ سیاه برای چه چیزی بود و همان موقع راه افتادم طرف عطاری.

«عباس قدیر محسنی»

پند خرگوش:

روزی بود و روزگاری بود. یک مرد شتربان شتری بارکش داشت و هر روز بارهای مردم را بار شتر می کرد و به منزل می رسانید و مزدش را می گرفت. هر وقت هم کار دیگری نداشت شتر را به نمکزار می برد و نمک بارش می کرد و می آورد شهر و می فروخت.

«عباس قدیر محسنی»

پند خرگوش:

روزی بود و روزگاری بود. یک مرد شتربان شتری بارکش داشت و هر روز بارهای مردم را بار شتر می کرد و به منزل می رسانید و مزدش را می گرفت. هر وقت هم کار دیگری نداشت شتر را به نمکزار می برد و نمک بارش می کرد و می آورد شهر و می فروخت.

یک روز که به معدن نمک رفته بودند و شتربان مشغول جمع کردن نمک بود شتر را در صحرا رها کرده بود بچرد. در صحرا به خرگوشی برخورد که با هم آشنا بودند.

بعد از سلام و احوال پرسی خرگوش گفت: «خوب شد که من از شهر فرار کردم و دوباره به صحرا آمدم، اینجا خیلی راحت ترم، تو هم اگر از چنگ شتربان در می رفتی و می آمدی در بیابان می ماندی خیلی خوشتر بودی. هرچه می خواستی علف می خوردی و بعد هم در گوشه ای راحت می خوابیدی و بیشتر هم یکدیگر را می دیدیم.»

شتر گفت: «من هم گاهی این فکر را می کنم، اگر می شد بد نبود، اما من با تو خیلی فرق دارم، تو می توانی زیر یک بته علف پنهان شوی اما هیکل من بزرگ است. بزرگی هم برای خودش عیبهایی دارد، من هر جا بروم مردم مرا می بینند می گیرند. از دست این شتربان دربروم شتربان دیگری پیدا می شود.»

خرگوش گفت: «درست است اما من وقتی تو را می بینم دلم برایت می سوزد. باز پیشتر ها حالت بهتر بود، تندرست و چابک بودی، کوهانت پر از گوشت و روغن بود، زانوهایت مثل آینه برق می زد وقتی عربده می کشیدی شیرو پلنگ ازت می ترسیدند اما حالا می بینم لاغر شده ای، صدایت گرفته است. پوزه ات باریک شده و زانوهایت پینه بسته، مگر چه کار می کنی که اینطور گوشتهای تنت آب شده؟»

شتر گفت: «آه، نمی دانی، نمی دانی یک شتربان بی انصاف دارم که خدا نصیب هیچ شتری نکند، اصلاً رحم سرش نمی شود، هر روز بار می کشم و هیچ وقت آسایش ندارم. سال می آید و می رود و من یک روز بیکار نیستم. نمی دانم چه باید کرد.»

فروشدند. هر بدی یک بدتری هم دارد و می دانی که شتربان بی انصاف باز هم از قصاب بهتر است. اما من دلم می خواست شتربان کمی رحم داشته باشد، به قدر طاقت بار، بارم کند و بار ناهموار بارم نکند، همین را می خواستم، گاهی هم یک روز راحتی می خواهم.»

خرگوش گفت: «بینم، مگر چه چیزی بارت می کند که بد بار و ناهموار است؟»

شتر گفت: «نمک، از همه چیز بدتر است، تکه های سنگ را توی جوال می ریزد آن هم چقدر؟ صد من، آن وقت نیش این سنگها توی پهلوهایم فرو می رود و همه ی بدنم درد می گیرد و پشتم می شکند، هم سنگین است و هم بد بار و ناهموار، دارم دق می کنم، دارم می میرم، ولی خب، چاره ای هم ندارم، زندگی همین است، هر طور که پیش می آید باید ساخت، برای من هم این پیش آمده.»

خرگوش گفت: «نه، من این حرف را قبول ندارم. هر گرفتاری یک چاره ای هم دارد. می خواهی یک کاری یادت بدهم که راحت بشوی؟»

شتر گفت: «می ترسم حيله ای یادم بدهی و مرا توی دردسر بزرگتری بیندازی مثل فرار، مثل مستی و دیوانگی، اصلاً حيله بازی کار شتر نیست؟»

خرگوش گفت: «نه، این حيله ی خوبی است برای این که همیشه بارت سبکتر و راحت تر شود، گوش کن بین چه می گویم: از این جا که به شهر می روی سر راهت یک رودخانه است که از توی آب باید بگذری و آب تا زانوی تو می رسد. راهش این است که هر بار وقتی نمک بارت کردند میان آب که رسیدی همان جا بنشینی و قدری صبر کنی تا نمک ها خوب در آب خیس بخورد و چون نیمی از آن ها آب شد بارت سبکتر می شود و هموارتر هم می شود، بعد برمی خیزی و می روی. چند بار که این کار بکنی شتربان هم می فهمد که بارت سنگین است و سبکتر می کند، اگر هم تکرار کرد همیشه همین کار را بکن.»

شتر گفت: «بد فکری نیست، امروز امتحان می کنم.»

وقتی باز نمک را بار کردند و آمدند میان رودخانه رسیدند شتر حيله ی خرگوش را به کار بست. میان آب نشست و شتربان قدری داد و فریاد کرد و چوب به پهلویش شتر مالید.

هموارتر هم می شود، بعد برمی خیزی و می روی. چند بار که این کار بکنی شتربان هم می فهمد که بارت سنگین است و سبکتر می کند، اگر هم تکرار کرد همیشه همین کار را بکن.»

شتر گفت: «بد فکری نیست، امروز امتحان می کنم.»

وقتی باز نمک را بار کردند و آمدند میان رودخانه رسیدند شتر حيله ی خرگوش را به کار بست. میان آب نشست و شتربان قدری داد و فریاد کرد و چوب به پهلوی شتر مالید. شتر هم پهلوی خود را به آب زد تا نمک ها خیس شد. بعد که بلند شد دید بارش سبک تر شده و هموارتر هم شده. در دل گفت: «آفرین به هوش خرگوش با همه ی خرگوشیش پند خوبی به ما داد.»

روزهای دیگر هم همین کار را کرد و شتربان کم کم فهمید که شتر از این کار غرضی دارد و تصادفی نیست که هر بار توی آب می خوابد. با خود گفت: «باشد تا فردا درس خوبی به شتر بدهم.»

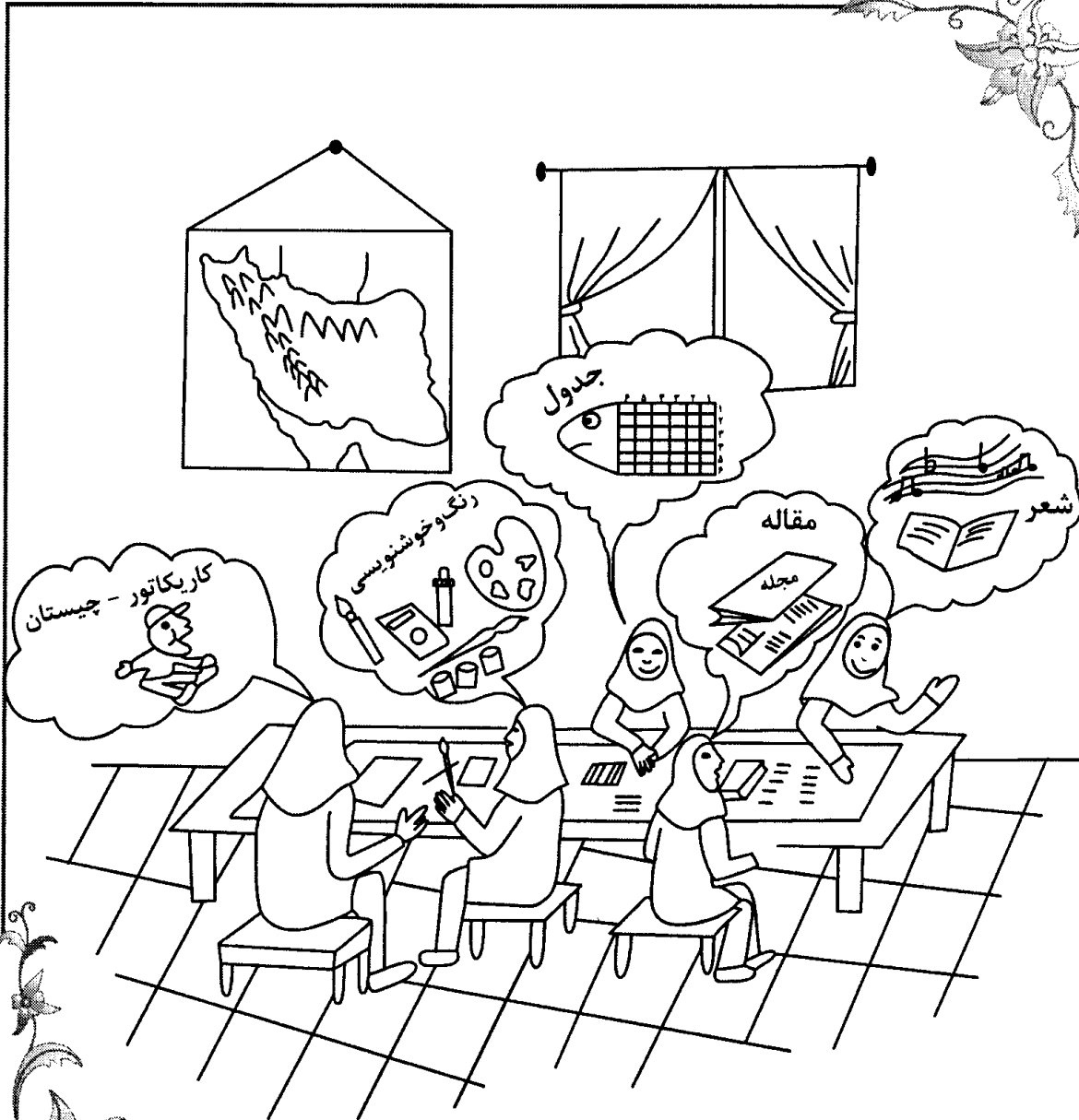
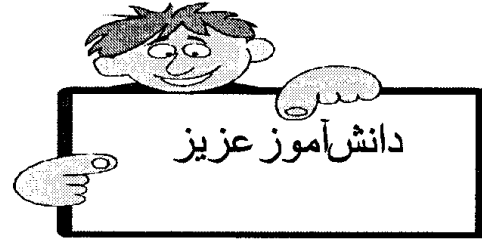
فردا به جای نمک دو لنگه ی بزرگ پشم بار شتر کرد و او را از همین راه به میان آب برد. شتر گرچه می دید بارش سبکتر و هموارتر از هر روز است ولی چون به حيله بازی عادت کرده بود آن روز هم میان آب خوابید. شتربان ناراحت نشد و گفت: «هرچه می خواهی صبر کن که خودت به خودت ظلم می کنی. وقتی شتر خواست برخیزد بار پشم آب کشیده و چنان خیس و سنگین شده بود که شتر نمی توانست از جایش تکان بخورد.»

آن وقت شتربان با چوبی که به دست داشت به او خدمت کرد و شتر از ترس هرچه زور داشت به کار برد تا بلند شد و بار سنگین خود را به منزل رسانید و با خود عهد کرد که دیگر حيله ی خرگوشی را به کار نبرد و در آب نخوابد و دانست که: پند خرگوش به کار شتر نمی آید.

« مهدی آذریزدی »



تکمیل برگ شکوفه واحد کار (مسئولیت پذیری)

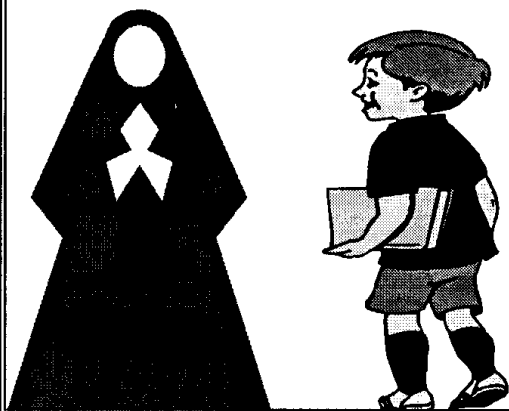


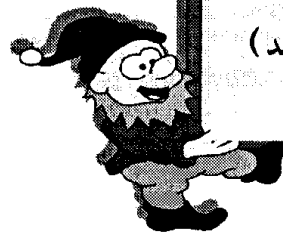
آن چه که از این واحد کار آموختیم:

- ★ من حق انتخاب دارم.
- ★ من حق تصمیم گیری دارم.
- ★ من مسئولیت انتخاب و تصمیم خود را به عهده می گیرم.
- ★ برای این که بتوانم از عهده مسئولیت خود برآیم،
- ★ در گرفتن تصمیم ها، دقت می کنم.

انواع مسئولیت های من:

- ★ مسئولیت من در قبال جسم خودم:
(لباس، خواب، سلامت، نظافت، ورزش و...)
- ★ مسئولیت من در قبال خانواده:
(پدر، مادر، برادر، خواهر و فامیل)
- ★ مسئولیت من در قبال مدرسه:
(آموزگار، دوستان، درسها، رعایت زمان، فعالیت های تربیتی و...)
- ★ مسئولیت من در قبال اجتماع:
(رعایت نظم، رعایت بهداشت، حفظ محیط زیست، حرمت دیگران و...)
- ★ مسئولیت من در قبال خدا:
(خواندن نماز، گرفتن روزه، امر به معروف و نهی از منکر، دفاع از دین، اطاعت از خدا و رسول و امامان و ولی فقیه)





مهارت: عزت نفس
واحد کار: مناعت طبع (زهد)

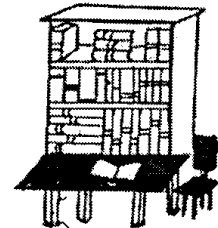
بخش اول: آن چه که باید درباره‌ی «امانتداری» بدانیم.

هدف:



- ۱- دانش آموز جایگاه انسانی خود را ارج می‌دهند.
- ۲- دانش آموز از اعمالی که جایگاه انسانی او را لکه دار کند، می‌پرهیزد.

مبانی:



مهمترین گوهری که خداوند متعال در خلقت انسان به او عطا فرموده، «کرامت انسانی» است. این ویژگی مهم که خداوند آن را فقط به اشرف مخلوقات خود داد، موجب تمایز انسان از سایر موجودات گردید و تمام فرشتگان مأمور شدند در برابر این کرامت، سر تعظیم فرود آورند.

بدون شک انسان آن گوهر ارزشمند و کرامت والای انسانی را با خود به عرصه این خاک و زندگی دنیایی اش آورد و این خصلت والا - که از روح دمیده شده خدا در انسان نشأت می‌گیرد - جزء ماهیت بشر گردید. بدیهی است هر کس در این دنیا نسبت به این ویژگی منحصر به فرد انسان بی حرمتی روا دارد و کرامت نفس خود و سایر همنوعان را پاس نداشته و آن را مورد خدشه قرار دهد سرنوشتی بهتر از ابلیس نخواهد داشت.

مناعت طبع چیست؟

مناعت طبع عبارت از عدم تمایل و رغبت نسبت به چیزی که در آن جاذبه ی میل و رغبت به طور طبیعی وجود دارد ولی انسان در اثر عوامل اختیاری نسبت به آن بی رغبتی نشان دهد و در مواقعی که « کرامت نفس » مورد تهدید و تهاجم قرار بگیرد، دوری از این مواهب و نعمات شدت بیشتری می گیرد.

با توجه به این تعریف معلوم می گردد مناعت طبع یک امر قلبی است که انسان از عدم برخورداری از مواهب نه تنها متأسف نمی گردد بلکه به سبب حفظ کرامت نفسانی از این که گران قیمت ترین متاع زندگی خود را با از دست دادن بعضی سرمایه ها حفظ نموده، خوشحال نیز می گردد.

از این جا معلوم می گردد مناعت طبع واقعی مشروط به سه شرط است:

- شرط اول این که در انسان بالطبع غریزه ی میل و رغبت وجود داشته باشد، به عبارت دیگر کسی که در اثر بیماری نسبت به غذا و میوه و سایر خوردنی ها و آشامیدنی های مطبوع میلی در خود احساس نمی کند، این بی میلی ربطی به مناعت طبع ندارد.

- شرط دوم آن که امکان دسترسی به مواهب و نعمات و موارد دلخواه برای انسان وجود داشته باشد. پس اگر ترک آنها به علت عجز و ناتوانی باشد این ترک نیز از مصادیق مناعت طبع نخواهد بود.

- شرط سوم آن که با وجود تمام جاذبه ها و امکانات مادی و شهوانی، انسان به خاطر « کرامت نفس » به دنیا بی رغبت شده و خود را از وابستگی به مظاهر فریبنده و زیبای آن، رها سازد.

با این توضیح معلوم می شود اساس مناعت طبع بر رها شدن از وابستگی ها و علاقه های مادی است نه فاقد بودن آن. بنابراین، چنان چه کسی بتواند خود را از این دلباختگی نسبت به دنیا رها سازد دارای مناعت طبع است، هر چند تا حدودی از امکانات مادی برخوردار باشد. پس اگر ترک دنیا و فقدان آن در اثر عجز و ناتوانی با به خاطر تظاهر و ریا باشد از

مقوله مناعت طبع بیرون است و چنین فقر و فقدانی مذموم است و در شرع انور مذموم است.

استاد شهید مطهری رحمته الله در کتاب سیری در نهج البلاغه در این باره چنین می گوید: «امیر المؤمنین علیه السلام در یک جا دنیا را مخاطب قرار می دهد و می گوید: ای دنیا، ای دنیا! از من دور شو. آیا می خواهی خودت را به من عرضه کنی با به من اظهار تمایل و رغبت نمایی؟ دیگر وقت آن نیست که تو پیش من خود آرایی کنی، هرگز (برو این دام بر مرغ دیگری نه / که عنقا را بلند است آشیانه) من هیچ گونه نیازی به تو ندارم و تو را سه طلاقه کردم که در آن رجوعی نیست. ایام زندگی تو کوتاه و ارزش تو ناچیز و امید به تو پست و حقیر است.

و در جای دیگر می فرماید: اگر می خواستم، می توانستم از غسل خالص و مغز گندم و لباس حریر استفاده کنم، اما دور است از من که هوای نفس بر من چیره شود و حرص و آز مرا به شکمبارگی وادار کند. من برای این آفریده نشدم که به خوردن غذاهای خوب و لذیذ مشغول شوم، مانند چارپایی که آن را بردار بسته باشند که جز خوردن مقصد و مقصودی ندارد.

عزت نفس حاصل مناعت طبع

برای این که عزت نفس در جان آدمی ریشه بدواند و وجود او را فرا بگیرد و به صورت ساختاری پایدار درآید، راهی جز پشت کردن به دنیا و دل کندن از غیر خدا را ندارد. مناعت طبع اساسی ترین عاملی است که راه تحقق عزت را در وجود آدمی هموار می کند و او را ملبس به لباس عزت می نماید. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«أَطْلُبُوا الْحَوَائِجَ بَعْدَهُ الْأَنْفُسِ»^۱

«نیازهای و اخواسته های خود را با عزت نفس بخواهید.»

طبیعی است که انسان در تعاملی پیوسته با دیگران است اما آن چه مهم است این است که این تعامل هرگز نباید صورتی ذلت بار داشته باشد و مومن نباید نیاز خود را با ذلت به دست آورد.

زیرا مؤمن به عزت الهی عزیز است و حق ندارد که عزت خود را زیر پا بگذارد یا زمینه‌ای فراهم آورد که در برابر غیر خدا ذلیل شود. البته نقش عزت در رشد انسان زمانی به درستی جلوه می‌کند که مانع اصلی رشد یعنی دنیای مذموم که همان دنیای خود آدمی و دلبستگی‌های پست نفسانی است طرد شود. زیرا اساس آن چه آدمی را به ذلت می‌کشاند همین است. یکی از اصحاب گرانقدر امیر مؤمنان علیه السلام از آن حضرت پرسید: «ای ذلُّ اَذَلُّ» کدام ذلت، ذلت بارترین است؟

حضرت فرمود: «الحرصُ عَلَى الدُّنْيَا»^۲

«هیچ چیز چون میل به دنیا و طمع بدان آدمی را در چاه ذلت سرنگون نمی‌سازد». چنان که از امام باقر علیه السلام چنین وارد شده است:

«لَا ذُلَّ كَذُلِّ الطَّمَعِ»^۳

«هیچ ذلتی چون ذلت طمع نیست.»

اولیای خدا از خود گستند و به خدا پیوستند و به عزت رسیدند و شکست ناپذیر شدند این سنت الهی است که چون دنیا و طمع‌های دنیایی در درون آدمی غروب کند، خورشید عزت طلوع می‌نماید و زندگی و سلوک انسانی نورانی می‌شود. و مادام که این حالت در انسان بماند، عزت الهی پایدار می‌ماند، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «

أَطْلُبُ بَقَاءَ الْعِزِّ بِإِمَاتَةِ الطَّمَعِ»^۴

«ماندگاری عزت را با میراندن طمع بجوی»

۲- بحار الانوار: جلد ۷۸ صفحه ۱۶۴

۳- اقبال الاعمال صفحه ۶۸۵

۴- همان صفحه ۶۸۷

اوصیای الهی پیامبر که جلوه‌های کامل عزت الهی در مدرسه‌ی پیامبرند به سبب انقطاع کاملشان به کمال عزت رسیدند و از همین روست که در دعای شعبانیه‌ی امیر مؤمنان علیه السلام آمده است:

«الهِ هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ»^۵

«خدای من، مرا انقطاع کامل به سوی خود عطا فرما.»

مناعت طبع مایه‌ی نراحت از حقارت

انسان به سبب کرامتش از دنیای دون که ریشه‌ی همه‌ی پستی‌ها و گناهان است آزاد می‌شود و خود را برتر از آن می‌یابد که تن به حقارت‌های دنیایی دهد. دنیا در چشم انسان حقیر، برزگ می‌نماید و چنین انسانی تسلیم دنیا می‌شود و دنیا در چشم انسان دارای مناعت طبع خرد می‌نماید و چنین انسانی هرگز دل به دنیا نمی‌بندد. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«فَمَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ صَغُرَتْ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ، وَ مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ كَبُرَتْ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ»^۶

«هر که کرامت نفس داشته باشد دنیا در چشمش کوچک است و هر که حقارت نفس داشته باشد، دنیا در چشمش بزرگ است.»

انسانی به میزانی که پست و حقیر می‌شود، به پستی‌ها و حقارت‌ها میل می‌کند، از این رو بهترین راه دور کردن انسان از امور پست و سیر دادن او به امور والا، کرامت بخشیدن به انسان و تحقیر دنیا در دیده اوست. امام زین العابدین علیه السلام فرموده است:

«مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا»^۷

«هر که کرامت نفس داشته باشد، دنیا نزد او حقیر و ناچیز است.»

۵- همان صفحه ۶۸۷

۶- الاخباذ: صفحه ۲۱۷ جامع

۷- تحف العقول: صفحه ۲۰۱

انسان‌های کریم آبروی خود را بالاترین والاترین گوهر زندگی خود می‌دانند و حاضر می‌شوند سرمایه‌های مادی را به کل، فدای آبروی خود نمایند در این ارتباط امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«الکریم من صانَ عَرَضَهُ بِمَالِهِ وَ اللَّئِيمُ مَنْ صَانَ مَالَهُ بِعَرَضِهِ»^۸

«برزگوار، کسی است که آبروی خویش را با دارایی خود حفظ می‌کند و فرومایه، کسی است که دارایی خویش را با آبرویش حفظ می‌نماید.»^۹

از بزرگان دین بیاموزیم

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم:

★ خداوند را با هیچ عبادتی همانند دل برکندن از دنیا نپرستیدند. میزان الحکمه: ۷۶۷۷

★ خوشا به حال کسی که برای خدای بلند مرتبه فروتنی کند و از آن چه برایش حلال کرده نیز کناره گیرد بی آن که از سنت من روی گرداند، زرق و برق دنیا را کنار نهد بی آن که از سنت من به انحراف گراید. میزان الحکمه: ۷۶۸۵

امام علی علیه السلام:

★ از خوی‌هایی که بیشترین کمک را به دین می‌کند، بی رغبتی به دنیاست. میزان الحکمه: ۷۶۹۴

★ بزرگواری، برگزیدن آبروست بردارایی و پستی، برگزیدن دارایی است بر آبرو. میزان الحکمه: ۱۷۵۰۲

★ هر که برای خود کرامت قایل باشد، خواهش‌های نفسانیش در نظر او خوار آید. میزان الحکمه: ۱۷۵۱۰

۸- میزان الحکمه: ۱۷۵۴۸

۹- منابع: الف- سیری در تربیت اسلامی: مصطفی دلشاد تهرانی

ب- نقطه‌های آغاز در اخلاق اسلامی: آیت ... مهدوی کنی

- ★ بزرگوار کسی است که دَهش او بر خواهش از او پیشی گیرد. میزان الحکمه: ۱۷۵۳۶
- ★ بزرگوار کسی است که آن چه دارد ببخشد. میزان الحکمه: ۱۷۵۳۷
- ★ بزرگوار کسی است که خود را بالاتر از این داند که برای نیکی هایش عوض نیکو انتظار داشته باشد. میزان الحکمه: ۱۷۵۴۰
- ★ بزرگوار، نیکو کاری‌های خود را « دینی » به گردن خود می‌داند که باید پردازد و فرومایه احسان‌های گذشته ی خود را دینی به گردن دیگران می‌داند که باید پس بگیرد. میزان الحکمه: ۱۷۵۴۴
- ★ بزرگوار، هر گاه به تو نیازمند شود، تو را معاف دارد و هر گاه تو به او نیاز پیدا کنی، نیاز تو را بر طرف سازد. فرومایه هر گاه به تو نیاز پیدا کند، تو را به ستوه آورد و هر گاه به او نیاز پیدا کنی، تو را به رنج و زحمت افکند. میزان الحکمه: ۱۷۵۴۵
- ★ لذت بزرگواران در خوراندن است ولذت لثیمان در خوردن. مردی به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد: دوست دارم گرامی‌ترین مردم باشم. میزان الحکمه: ۱۷۵۷۳
- ★ حضرت فرمود: از خدا نزد خلق خدا شکایت مکن تا گرامی‌ترین مردم باشی. میزان الحکمه: ۱۷۶۱۹
- امام صادق علیه السلام:**
- ★ همه ی خیر دریک خانه نهاده شده و کلید آن بی‌اعتنایی به دنیا قرار داده شده است. میزان الحکمه: ۷۶۸۲



بخش دوم: شیوه کار با دانش آموزان (فعالیت‌ها)



فعالیت شماره ۱: قصه خوانی

بدرقه مهدی

آخرین روزهای اسفند ماه بود، بچه‌ها کاپشن‌های خود را در آورده بودند. و کم کم صدای آواز بهار با بوی گل‌های زیبایش به گوش و مشام می‌رسید. اما در کلاس ما همه ی بچه‌ها اخم کرده و غمگین نشسته بودند. هیچ کس دل و دماغ حرف زدن نداشت میز آموزگار پر شده بود از هدایای دانش آموزان که برای «مهدی» آورده بودند. مهدی در این شش ماهی که از اول مهر به کلاس ما آمده بود، با هر کس طوری رفتار کرد که همه فکر می‌کردند فقط با او دوست صمیمی است و امروز قرار است او با خانواده اش به شهر دیگری منتقل شوند. می‌گفت پدرش کارمند اداره ارشاد اسلامی است. اول قرار بود چند سالی در این جا بمانند ولی به خاطر پست جدیدی که در مرکز استان به پدرش داده بودند ناچار بودند از شهر ما بروند.

بالاخره این سکوت سنگین به وسیله هادی شکست او گفت: بچه‌ها می‌دانید اولین روزی که مهدی با پدر و مادرش وارد محله ما شد با ما همسایه شدند یک کامیون، اثاث و وسایل خانه آن‌ها را آورده بود. از وحله اول که او را دیدم چهره خندانش مرا جذب خود کرد. آن روز خیلی اصرار کردم که در بردن وسایل خانه شان به او کمک کنم ولی هر بار با بهانه‌ای مثلاً با تعارف شربت، میوه و شیرینی وسایل را از دستم گرفت و نگذاشت به زحمت بیافتم و بعد از تمام شدن کار متوجه شدم که درعین حال که هیچ کاری نکرده‌ام ولی حسابی پذیرایی هم شده‌ام. پیمان درحالی که داشت با کتابهایش ور می‌رفت، گفت: بچه‌ها عجب اخلاقی داشت این مهدی؛ من هم یک خاطره از او بگویم. پیمان خودش را جا به جا کرد و در حالی که به بچه‌ها نگاه می‌کرد گفت: خوب بچه‌ها، می‌دانید که او

در کنار من می نشست. آن روز که آقا معلم گفته بود منظره حیاط مدرسه را نقاشی کنید، مهدی مدادهای رنگی خود را نیاورده بود. من به او گفتم حتماً از مداد رنگی های من استفاده بکن ولی هر چه منتظر ماندم از من بخواهد تا مداد رنگی هایم را به او بدهم اما او خندید حرفی نزد..... ولی من قبل از این که نقاشی اش را به آقا معلم نشان بدهم، گفتم: مهدی جان نقاشی ات را با مدادهای من رنگ کن. گفت چشم. ولی دیدم فقط مداد را از من گرفت و دوباره گذاشت سر جایش و همین طور چندین بار می گذاشت و برداشت و بالاخره نقاشی اش را رنگ نکرد و پیش آقا معلم برد. گفتم: چرا تعارف می کنی، گفت همین طوری خوب است. گفتم: آخه آقا معلم نمره کم می کند! گفت: عیب نداره بگذار تیبیه شوم تا یادم نرود و دفعه ی بعد مداد رنگی هایم را بیاورم.

ناصر که از حرف زدنش معلوم بود که حسابی بغض در گلویش گیر کرده است، گفت بچه ها من هم یک چیزی از اخلاق «مهدی» برایتان بگویم؟! احمد که کنار ناصر نشسته بود گفت: حالا دیگه بغض نکن بگو ببینیم چی شده بود. ناصر گفت: خانه ما و هادی و مهدی در یک کوچه است، در این کوچه بعد از ظهرها بچه های هم سن و سال که دور هم جمع می شویم و بازی می کنیم، یک ماه است پدریکی از بچه ها برای او یک دوچرخه خریده است، او اوایل دوچرخه اش را به کوچه نمی آورد و نمی گذاشت کسی سوارش بشود. ولی بعد از چند روز گفت هر کس خوراکی به من بدهد می تواند یک دور بزند. البته بعضی ها خوراکی می دادند و بعضی ها هم التماس می کردند و هر کس به شکلی توانست، با دوچرخه او دوری بزند. اما مهدی تا حال حتی یک بار هم اعتنایی به دوچرخه او نکرده است، تا جایی که حتی یک بار آن پسر ی مغرور می گفت: من از خدا می خواهم این مهدی فقط یکبار از من بخواهد که دوچرخه ام را بدهم تا سوار شود آن وقت من حاضرم دوچرخه ام را نه یک بار بلکه یک روز در اختیار او قرار بدهم ولی او اصلاً هیچ اعتنایی به من و دوچرخه ام ندارد.....

در این موقع که ناصر داشت درباره مهدی و دوچرخه آن پسر همسایه صحبت می کرد، آقای امامی (مربی مدرسه) به همراه مهدی وارد کلاس شدند. همه بچه ها به احترام آن ها از جایشان بلند شدند آقای امامی گفت: بفرمایید. بچه ها روی صندلی خود نشستند. آقای امامی گفت: بچه ها امروز آقا مهدی به اتفاق پدر و مادرشان آمده اند مدرسه، هم از معلمان و هم از شما خداحافظی کنند و ما با هم آمدیم تا او با تک تک شما خداحافظی کند. او با این که امروز از جمع ما می رود ولی دوستی هایش با همه، انشاء الله از راه دور به وسیله نامه یا تلفن ادامه خواهد داشت و خدا را چه دیدید ممکن است دوباره آقا مهدی به همراه پدر و مادرشان دوباره به شهر ما برگردند. خوب حالا از نیمکت اول یکی یکی بیاید جلو، هم هدیه خود را به آقا مهدی تحویل دهید و هم خداحافظی بکنید، بچه ها به همان شکلی که آقای امامی گفت عمل کردند. کار خداحافظی تمام شد. مهدی که حسابی اشک می ریخت و اصلاً میلی به جدا شدن از بچه ها را نداشت با آقای امامی هم روبوسی کرد و در حالی که به شدت گریه می کرد به طرف در رفت. آقای امامی گفت: پس مهدی جان! کادوهایت چی؟ گفت: راستی یادم رفت، من همه آن کادوها را به جشن عاطفه ها که فردا در مدرسه برگزار می شود، اهدا می نمایم. خداحافظ همگی!! مهدی با این آخرین حرفی که زد همه ما را در بهت و شگفتی فرو برد.

«اسماعیل کریم زاده»



فعالیت شماره ۲: بحث و گفتگو



پس از نقل قصه «بدرقه مهدی» با طرح سؤالات زیر در خصوص موضوع مناعت طبع با دانش آموزان بحث و گفتگو می کنیم.

۱- مناعت طبع یعنی چه؟

- توجه به عزت نفس، توجه به کرامت انسانی و بی اعتنایی به همه مواهب وز خارف دنیا که بر عزت و کرامت نفس خدشه می زند. به عبارت دیگر مناعت طبع عبارت است از

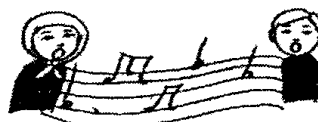
عدم تمایل و رغبت نسبت به چیزی که در آن جاذبه میل و رغبت به طور طبیعی وجود دارد ولی انسان به سبب حفظ گوهر انسانی به آنها بی رغبتی نشان می‌دهد.

۲- مصادیق رفتارهایی که بیانگر مناعت طبع می‌باشد:

- دست نیاز به سوی هر کسی دراز نکردن.
- طمع نداشتن و به داشته‌های خود راضی بودن.
- در مهمانی‌ها و مجالس نسبت به خوردنی‌ها کم اعتنا بودن.
- بخشیدن مال خود.
- تکبر نداشتن و متواضع بودن.
- برای دستیابی به خواسته‌هایش تن به ذلت و خواری ندادن.



فعالیت شماره ۳: شعر خوانی



امانت‌های خداوند

شاگرد جنوب

باز شد مدرسه‌ها،
بیچه‌ها خوشحالند.
بر لباس نوی خود،
همگی می‌بالند
شادمانم من هم
چون که در تابستان
کار کردم بسیار
در دل نخلستان
پر شده قلک من
از همان کار و تلاش
می‌توانم بخرم
دفتر و کیف و تراش

باز هم مادر من
نخ و سوزن برداشت
روی پیراهن من،
وصله‌ای دیگر کاشت
پدرم کفش مرا، قالبی دیگر زد
کت و شلوارش را
کرد با من همقد
من ولی می‌دیدم
اشک در چشم پدر
با نگاهش می‌گفت:
«شرمگینم ز پسر»

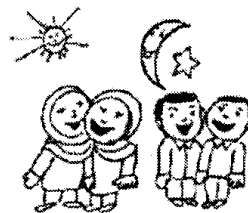


فعالیت شماره ۴: تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه‌ای این واحد کار تصاویری از صحنه‌ای که شخصی در حال پخش میوه و یا شیرینی می‌باشد و تعدادی از بچه‌ها با حرص و ولع به طرف آن هجوم می‌آوردند و در طرف دیگر کودکی با لبخند زدن و بی‌اعتنا به خوردنی‌ها در حال نظاره کردن به اعمال نامناسب بچه هاست. از دانش آموزان می‌خواهیم تا ضمن رنگ آمیزی داستان کوتاهی برای آن، در ذیل برگه بنویسند.



فعالیت شماره ۵ - رنگ تفریح



الف) لطیفه

او مرا می‌شناسد.

یک نفر با دعوت قبلی به یک مهمانی می‌رفت در راه یکی دوستانش را دید. دوستش از

او پرسید:

- کجا می‌روی؟

- مهمانی می‌روم.

- مرا نیز با خود ببر.

- صاحب خانه تو را نمی‌شناسد و تو دعوت نشده‌ای.

- عیبی ندارد، بگو من « طفیلی » هستم!

- گفت: باشد..

در حالی که با هم می‌رفتند با یکی دیگر از دوستانش مواجه شد و او هم خواست

همراهشان باشد. مرد گفت:

- اسم اولی را « طفیلی » گذاشتیم، تو را چه بنامیم؟

- بگو: این « قفیلی » است!

مرد موافقت کرد و باهم به راه افتادند تا این با دوست سوم روبرو شد او هم اصرار کرد که با آنها به مهمانی برود مرد گفت:

- اسم اولی « طفیلی » اسم دومی هم « قفیلی » است، اسم تورا چه بگذاریم؟

- صاحب خانه مرا می شناسد!

دوست سوم این را گفت و با هم راه افتادند

وقتی وارد خانه شدند صاحب خانه از افراد نا آشنا پرسید.

- مرد گفت: این اولی طفیلی است.

- خوب!

- این دومی هم قفیلی است

- خوب: پس این گدای شکم گنده ی بی حیا کیست؟

- دوست سوم گفت: دیدی گفتم که صاحب خانه مرا به اسم می شناسد!

(ب) مسابقه



چوپانی تعدادی گوسفند داشت.

وقتی آن ها را ۵ تایی می شمرد ۴ اضافه می ماند.

وقتی آنها را ۴ تا ۴ تایی می شمرد ۳ تا اضافه می ماند.

و وقتی ۳ تا ۳ تایی می شمرد ۲ تا اضافه می ماند.

و وقتی ۲ تا ۲ تایی می شمرد ۱ تا اضافه می ماند.

گوسفندان او چند تا بود؟

(جواب: ۵۹ رأس)



فعالیت شماره ۶: قصه خوانی



بدهکاری خوب است؟

کبری خیلی دوست داشت در « روز مادر » هدیه‌ای برای مادرش بخرد. از چند روز پیش، یک گل سر قرمزرا پشت ویتترین مغازه احمد آقا نشان کرده بود، اما پول کافی برای خریدنش نداشت. یک روز که با هما از مدرسه برمی گشت، دوباره پشت ویتترین ایستاد و

گل سر را نگاه کرد. هما گفت: «هنوز گل سر را نخریده ای؟»

کبری گفت: « پولم کم است.»

هما گفت: « چه قدر کم داری؟»

کبری گفت: « صد تومان »

هما گفت: « من این پول را به تو قرض می دهم.»

کبری خوشحال شد. گفت: « چرا؟»

هما گفت: « همین طوری. پس دوستی کجا به درد می خورد؟»

کبری عصر آن روز صد تومان از هما گرفت و روی پول خودش گذاشت و گل سر را برای مادر خرید و منتظر رسیدن روز مادر شد. با خودش قرار گذاشت پولی را که برای خرجی مدرسه می گرفت نگه دارد تا صد تومان شود و قرض هما را بدهد. فردای آن روز، کبری به دنبال هما رفت. هما در را که باز کرد، به چشمهای کبری نگاه کرد و سلام نداد. کبری اول سلام داد. بعد هما جوابش را داد. کبری از رفتار هما تعجب کرد، اما چیزی نگفت. در راه مدرسه، هما یک قدم جلوتر از کبری راه می رفت. از هر طرف هم که دلش می خواست کبری را می برد. همین که وارد حیاط مدرسه شدند هما لیوان آبش را از کیفش در آورد و گفت « کبری، من خسته شدم برو برایم کمی آب بیاور.»

کبری لیوان را گرفت و رفت و آب آورد. هما آب را خورد. بعد نگاهش به بچه‌های

کلاس افتاد که در گوشه‌ای بازی می‌کردند. به کبری گفت: «ببین! یک کم کیف من را نگه دار تا بروم بازی کنم.»

کبری کیف هما را گرفت. سنگین بود، اما آن را خوب نگه داشت. زنگ که خورد، کبری کیف هما را سرصف برد تا به او بدهد. اما هما مثل هر روز پیش او نایستاد. کبری مجبور شد کیف را تا کلاس هم ببرد. در کلاس، هما انتظارات دیگری هم داشت: «یک ورق کاغذ از وسط دفترت بکن و به من بده!» «یک کم آن طرف‌تر بنشین تا جایم تنگ نباشد.» «وقتی خانم دیکته می‌گوید، تو زیر میز برو.» «اگر خانم از من سؤال کرد، یواشکی جوابش را بگو.» کبری حس کرد هما، همای هر روز نیست؛ رفتارش فرق کرده است کبری به خاطر پولی که از هما گرفته بود، این رفتار هما را تحمل می‌کرد. وقتی به لحظه‌ای که مادر هدیه اش را می‌گرفت. مثل گل می‌خندید فکر می‌کرد، همه این ناراحتی‌ها برایش شیرین می‌شد. یک دو روز از این ماجرا گذشته بود. در این مدت رفتار هما خیلی عوض شده بود. از کبری انتظار داشت کارهای او را انجام دهد. حتی یک بار خواست که کبری تمرینهای ریاضی اش را حل کند. کبری از کاری که کرده بود، هم خوشحال بود، هم ناراحت. اما فکری به ذهنش نمی‌رسید. عاقبت رفتار هما آن قدر بد شد که کبری عصبانی شد و گفت «مگر کُلفت گرفته‌ای! کارهایت را خودت انجام بده!» هما که از این حرف کبری جا خورده بود، گفت: «به به! دست درد نکند. این هم جواب خوبی من. حالا که اینطور است، زود پولم را پس بده. زودتر! و گرنه می‌رم همه چیز را به مادرت می‌گویم.» کبری مانده بود که چه کند. نه پولی داشت که به هما بدهد نه دلش می‌آمد که گل سر را پس بدهد، و نه احمد آقا چیزی را که فروخته بود، پس می‌گرفت.

کبری عاقبت تصمیم گرفت از مادرش کمک بگیرد. به مادر گفت: «برای خریدن چیزی، صد تومان پول کم دارم، قرض می‌دهی؟» مادر که تعجب کرده بود، گفت: «من کی به تو پول قرض داده‌ام؟ هر وقت هر چه پول خواسته‌ای گرفته‌ای. اولاً این حرفها یعنی چه؟ بعد پول را برای خریدن چه چیزی می‌خواهی؟» کبری گفت: «راستش را بخواهی نمی‌توانم

بگویم. شما فقط به من اعتماد کن و صد تومان بده. قول می‌دهم که بعداً بگویم.» مادر صد تومان به کبری داد. روز بعد، کبری همین که هما را دید صد تومانش را پس داد و تشکر کرد. هما که انتظار نداشت پولش را به ان زودی پس بگیرد، تعجب کرد. کبری گفت: «می‌دانم پولت را برای چی می‌خواهی. می‌خواهی برای مادرت هدیه بخری. درست است؟» هما که از کارهایش پشیمان بود، گفت: «بله. تو از کجا فهمیدی!» کبری خندید و گفت «از وقتی که تصمیم گرفتم هیچ وقت به کسی بدهکار نشوم!»



فعالیت شماره ۷: ایجاد موقعیت

موقعیت زیر را با خواندن قصه ی زیر برای دانش آموزان ایجاد می کنیم و از آنها می‌خواهیم با دقت در متنی که خوانده می‌شود موقعیتها را مقایسه نمایند:

* آخر سال بود. امتحان نقاشی نوبت آخر در حال برگزاری بود و آقای راستگو آموزگار کلاس سوم ورقه‌های امتحانی را توزیع کرده و موضوع نقاشی را تعیین کرده بود. مهران که به گفته ی مدیر و ناظم مدرسه و نیز آقای راستگو دانش آموز با انضباط و با دقتی بود برای اولین بار فراموش کرده بود مداد رنگی هایش را در کیفش بگذارد و ناچار باید برای رنگ کردن نقاشی‌ای که کشیده بود از عماد که بغل دستش نشسته بود، مداد رنگی قرض می‌گرفت اما عماد خودش مشغول رنگ کردن نقاشی اش بود و مداد رنگی هایش را لازم داشت. مهران بر سر دو راهی مانده بود که آیا نقاشی اش را بدون رنگ به معلم تحویل دهد و از گرفتن نمره عالی و به دنبال آن معدل کل عالی بگذرد و یا اینکه مرتب مزاحم عماد شده و مداد رنگی هایش را بگیرد درحالیکه او هم باید در همان فرصت اندک باقیمانده از وقت امتحان، نقاشی اش را رنگ می‌زد. بالاخره تصمیمش را گرفت و نقاشی را بدون رنگ تحویل معلم خود داد و تصمیم گرفت: اولاً عزت نفسش را نشکند و برای گرفتن نمره ی ۲۰ به دوستش التماس نکرده و رو نزند. ثانیاً: مزاحم دوستش عماد نشده و او را از کشیدن یک نقاشی خوب و رنگ شده محروم ننماید. بهترین کار این بود که میل

و آرزوی « شاگرد اول کلاس شدن و بهتر از دیگران بودن » را در خود کنترل کرده و در فرصتی دیگر کسری معدل خود را جبران کند و به این خواسته ی خود برسد.

* در طرف دیگر کلاس امیر مرتب غرولند می کرد و به عباس و جعفر و رضا که مداد رنگی هایش را بدون اجازه بر می داشتند و نقاشی خودشان را رنگ می زدند و بعد هم سر جایش نمی گذاشتند، اعتراض می کرد. با سر و صدای بچه ها غوغایی درست شده بود. یکی داد می زد و دیگری فریاد می کشید و آن یکی توهین می کرد و انگار مسابقه ی مداد قاپی و رنگ آمیزی بود. بالاخره زمان امتحان به پایان رسید و آقای راستگو ورقه های امتحانی را جمع کرده و به ارزیابی و نمره گذاری آنها پرداخت. مهران نقاشی خود را با نمایی از یک درخت ترسیم نموده و فقط با تنها مداد مشکی موجودش آن را سایه زده بود و بچه های دیگر هر کدام تصویری از حیوان، گیاه، میوه شئی و دلخواهشان را کشیده و رنگ کرده بودند. در اینجا با طرح سئوالات ذیل، دانش آموزان را به تفکر در مورد موقعیت های مطرح شده برانگیخته و می پرسیدم راستی اگر شما در چنین شرایطی قرار بگیرید چه می کنید؟

- آیا ترجیح می دهید نقاشی تان حتماً رنگ شده تحویل معلم گردد؟

- یا برای شما اهمیتی ندارد که نقاشی را رنگ کنید؟

- و اصولاً آیا می پسندید که با منت کشیدن و التماس کردن از دوستان از مداد

رنگی های او استفاده نمائید و یا برعکس

- و.....

پس از ارائه نظرات دانش آموزان پاسخ های آنان را به گونه ای هدایت کنید که بچه ها به مفهوم « مناعت طبع » به عنوان یک صفت خوب و این که انسان نباید به خاطر رسیدن به خواسته ها و آرزوهایش به هر رفتاری که موجب تحقیر و خدشه دار شدن شخصیتش بشود، تن دهد و نتایج بحث ها باید به این موضوع برسد که انسانی که دارای « مناعت طبع » می باشد تحت هیچ شرایطی حاضر نیست خود را کوچک شمرده و ذلیل نماید و به عبارتی

دیگر: « انسانی که دارای مناعت طبع است حاضر نمی‌شود به هر وسیله‌ای که شده به اهدافش برسد. »



فعالیت شماره ۸: بحث گروهی



دانش آموزان را به گروه‌های دلخواه تقسیم می‌کنیم سپس بر گه مربوط به سئوالات هشتگانه زیر را در اختیار هر یک از گروهها قرار می‌دهیم از آنها می‌خواهیم در فرصت تعیین شده با پاسخ دادن به سئوالات و وصل کردن حرف اول هر کلمه رمز جدول را که کلمه مناعت طبع می‌باشد بدست آورند، گروهی که زودتر اقدام به پیدا کردن رمز جدول نمایند مورد تشویق قرار می‌دهیم سپس از هر یک از گروهها می‌خواهیم با بحث و گفتگو یک یا چند نمونه از ویژگی‌های یا رفتارهایی که بیانگر مناعت طبع باشد را شناسایی نموده و توسط نماینده گروه در کلاس ارائه نمایند. پس از ارایه گزارش تمامی گروهها فهرستی از رفتارهایی که بیانگر مناعت طبع می‌باشد در اختیار دانش آموزان قرار می‌گیرد.

ضمناً پاسخ سئوالات هشتگانه به ترتیب عبارتند از ۱- مادران ۲- نیت ۳- ابراهیم
 ۴- عزت ۵- توانا ۶- طوطی ۷- بهار ۸- علی علیه السلام

دانش آموزان عزیز، با پاسخ دادن به هر یک از سئوالات زیر و وصل نمودن حروف اول پاسخ‌ها، دو کلمه بدست می‌آید که یک صفت خوب انسانی می‌باشد، ضمن پیدا کردن آن دو کلمه یک نمونه از رفتارهایی که بیانگر وجود این صفت در افراد باشد را در محل نقطه چین بنویسید:

- ۱- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند بهشت زیر پای است.
- ۲- اولین واجب در نماز است.
- ۳- نام پیامبر بت شکن است.
- ۴- امام حسین علیه السلام فرمودند مرگ با از زندگی با ذلت بهتر است.

۵-.....بود هر که دانا بود.

۶-پرنده‌ای است سخن گون:.....

۷- شروع هر سال با فصل..... است.

۸-امام..... عليه السلام اولین پیشوای شیعیان است.

نام صفت خوب انسانی:.....

ویژگی‌های رفتار:

.....-

.....-

.....-

.....-



فعالیت شماره ۹: از بزرگان دین بیاموزیم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

☆ خداوند را با هیچ عبادتی همانند دل بر کردن از دنیا نپرستیدند.

امام علی علیه السلام

☆ همه خیر در یک خانه نهاده شده و کلید آن بی اعتنایی به دنیا قرار داده شده است.

☆ بزرگوار کسی است که دَهش او بر خواهش از او پیشی گیرد.

☆ هرکسی برای خود کرامتی قایل باشد دنیا در نظرش کوچک آید.



فعالیت شماره ۱۰: قصه گویی



الف) ۱- حاتم طایی و خارکن

در زمان‌های قدیم مردی زندگی می‌کرد که بسیار ثروتمند و بخشنده بود و مردم او را

با نام حاتم طایی می‌شناختند. روزی از حاتم پرسیدند: «ای حاتم کسی را می‌شناسی که از خودت بخشنده‌تر باشد؟»

حاتم گفت «آری» با تعجب از او پرسیدند: «چه کسی؟ مگر ممکن است کسی از شما بخشنده‌تر باشد؟» حاتم گفت: «آری. به یاد می‌آورم که روزی به همراه امیران و بزرگان شهری در صحرائی مهمانی ترتیب دادیم و برای تهیه غذا چهل شتر قربانی کردم، در هنگام خوردن غذا پیرمردی را دیدم که مشغول خارکنی بود و بسیار خسته به نظر می‌رسید. نزدیک او رفتم و گفتم: «ای پیرمرد تو که نیازمندی چرا به مهمانی حاتم نمی‌آیی تا حداقل امروز خودت را به زحمت نیندازی، درحالی که بی‌نیازان و ثروتمندان دوره سفره نشسته‌اند و غذای بی‌زحمت می‌خورند.» پیرمرد گفت: «ای حاتم از کرم و بخشش تو متشکرم ولی زمانی که من سالم هستم و خداوند بزرگ قدرت کار کردن را به من می‌دهد، نان خشکی را که حاصل کار و دسترنج خودم است و باسختی بسیار به دست آمده بخورم، خیلی بهتر از آن است که برای آسایش و تنبلی دست از کار بکشم و غذای لذیذ و آماده‌ی حاتم را بخورم که عمری زیر منت و بندگی حاتم باشم. ای حاتم من فکر می‌کنم اگر من از قدرتم استفاده نکنم و منتظر بخشش دیگران باشم، درمقابل نعمت سلامتی که خداوند به من داده است ناشکری و ناسپاسی کرده‌ام.»

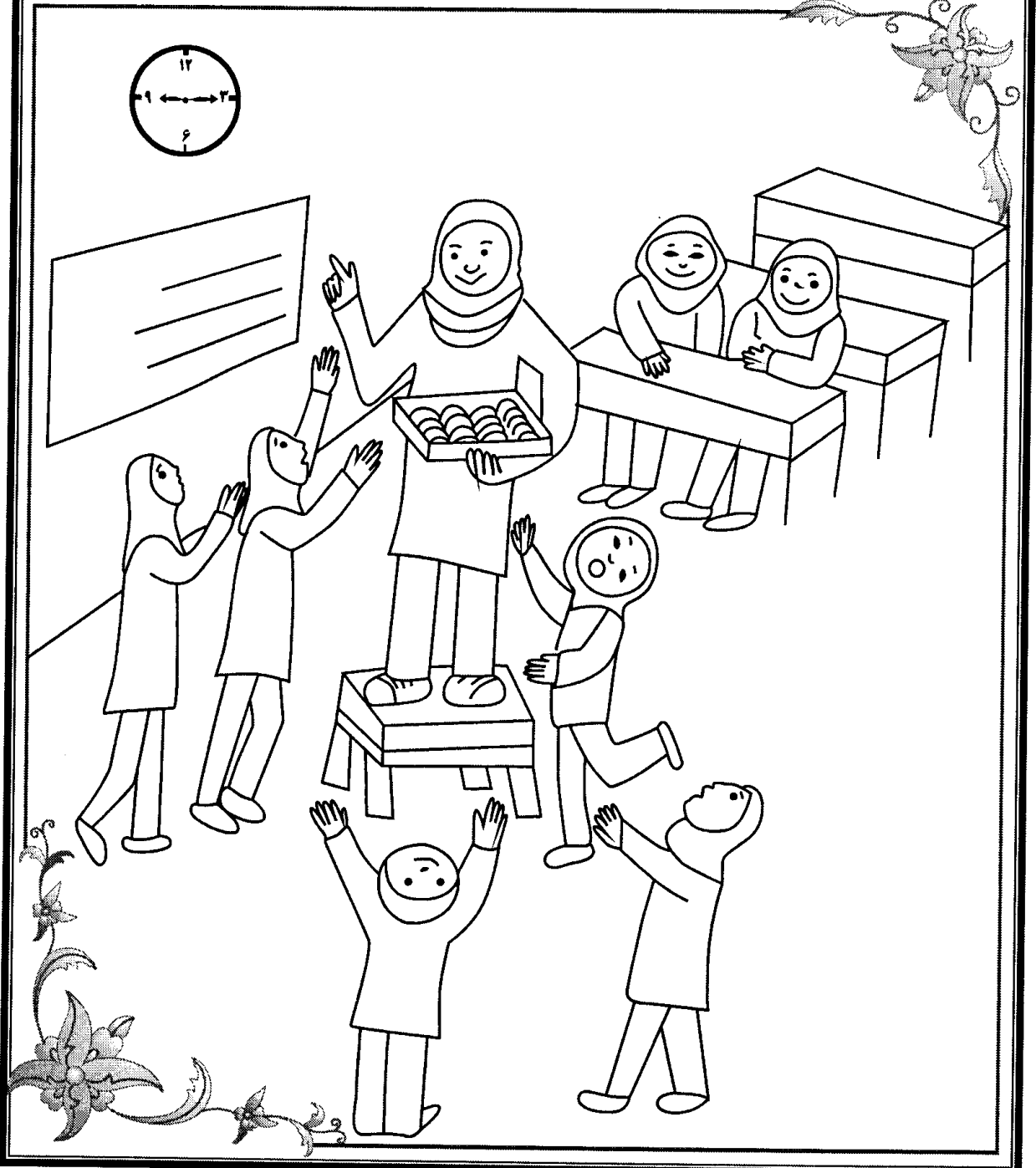
«فاطمه سادات آل رسول»



تکمیل برگ شکوفه واحد کار ((مناعت طبع))



دانش آموز عزیز



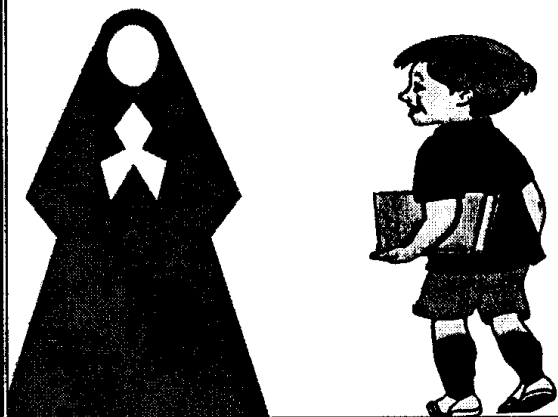
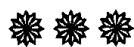
آن چه که از این واحد کار آموختیم:

- ★ من از خوردن بسیاری از خوراکی‌ها خوشم می‌آید.
- ★ من از پوشیدن بسیاری از لباسها و کفش‌ها لذت می‌برم.
- ★ من از داشتن بسیاری از وسایل بازی و تفریح خوشحال می‌شوم.
- ★ من.....

★ ولی اگر کسی بخواهد با دادن هریک از آن‌ها سر من منت بگذارد و یا انتظار دیگری از من داشته باشد، حاضر نیستم نه تنها از آن‌ها استفاده بکنم بلکه حتی نمی‌خواهم به آن‌ها یک لحظه نگاه کنم. زیرا شخصیت و عزت و آبروی خود را خیلی بالاتر از این‌ها می‌دانم که به خاطر یک لذت زودگذر خود را ذلیل و اسیر دیگران بکنم.

★ من از تمام کسانی که این روحیه را دارند، خوشم می‌آید.

زیرا این افراد «مناعت طبع» دارند.



بخش سوم

« ضمائم »

- ۱- رهنمودهای برگزاری جشن اختتامیه
- ۲- فرم ارزیابی عملکرد مجریان طرح و گزارش کار
- ۳- مهارت‌های مورد نیاز:
- قصه‌گویی
- از قصه تا نمایش

۱- رهنمودهای برگزاری مراسم جشن اختتامیه

از جمله اقداماتی که جهت تحقق اهداف برنامه به اجرا درمی آید برگزاری مراسم جشن اختتامیه است. لازم است موارد زیر در اجرای این مراسم مدنظر قرار گیرد:

۰ این مراسم با شرکت کلیه دست‌اندرکاران اجرای طرح، دانش‌آموزان و اولیای آنان برگزار می‌شود.

تذکره: حتی المقدور از مسئولین منطقه در مراسم مدرسه دعوت به عمل آید.

۰ سعی شود در محتوای مراسم موارد زیر لحاظ شود:

۱- ارایه گزارش اقدامات انجام شده در ارتباط با طرح در مدرسه.

۲- سخنرانی پیرامون اهداف و محتوای برنامه.

۳- اجرای برنامه‌های شاد و جذاب از سوی دانش‌آموزان (نمایش، سرود، دیگلمه و...) در مراسم.

۴- تشکیل نمایشگاهی از فعالیت‌های عملی دانش‌آموزان در ارتباط با برنامه در محل برگزاری مراسم.

۵- تقدیر و تشکر از خدمات و زحمات کلیه دست‌اندرکاران اجرایی برنامه در مدرسه به‌خصوص مجریان.

۶- انتخاب دانش‌آموزان برتر براساس ملاک‌های پیشنهادی زیر و اهدای هدایا به آنان با همکاری و مساعدت اولیاء در این مراسم.

الف) نحوه انعکاس محتوای برنامه‌ها در دفتر شکوفه‌ها.

ب) پذیرش مسئولیت‌های فردی در ارتباط با اهداف هر واحدکار.

ج) مشارکت در فعالیت‌های گروهی (سرود، نمایش، روزنامه‌دیواری و...).

د) ساختن وسایل ابتکاری در ارتباط با اهداف واحدکار.

هـ) انجام تکالیف در ارتباط با اهداف هر واحدکار.

و) مشارکت در روش بحث و گفتگو در ارتباط با اهداف هر واحدکار.

توجه: مجریان می‌توانند ملاک‌های دیگری را به این لیست اضافه کنند.

تذکره: از هر کلاس یک نفر دانش‌آموز با انتخاب مجریان و با عنایت به ملاک‌های پیشنهادی ارایه شده جهت شرکت در مراسم اختتامیه منطقه معرفی شود.

۰ ارسال گزارشی از اجرای برنامه به منطقه پس از اجرای مراسم.

۰ برگزاری جشن اختتامیه در منطقه با حضور آموزگاران برتر و دانش‌آموزان نمونه به همراه اولیای آنها انجام پذیرد.

۲- فرم الف

«بسمه تعالی»

فرم پیشنهادی ارزیابی عملکرد مجریان برتر طرح آموزش آداب و مهارت‌های زندگی اسلامی (طرح کرامت) دوره‌ی ابتدایی

امتیاز کسب شده	دبستان:			ملاکهای عملکرد	استان:
	نام و نام خانوادگی مجری:				
	ضعیف	متوسط	خوب		
				۱ ترغیب دانش‌آموزان به مشارکت در فعالیتهای گروهی	
				۲ استفاده بهینه از امکانات موجود جهت اجرای هر واحد کار	
				۳ رعایت تکریم شخصیت دانش‌آموز	
				۴ بررسی برگهای شکوفه دانش‌آموز	
				۵ شرکت در جلسات توجیهی و آموزشی برگزار شده از سوی استان و منطقه به‌ازای هر جلسه () امتیاز	
				۶ تشکیل جلسات موردی یا جمعی با اولیاء به ازای تشکیل هر جلسه () امتیاز	
				۷ برگزاری اردوهای یک روزه با توجه به اهداف واحدهای کار () امتیاز	
				۸ تشکیل نمایشگاهی از کارهای دانش‌آموزان در ارتباط با طرح در مناسبت‌های مختلف به ازای تشکیل هر نمایشگاه () امتیاز	
				۹ تعداد روشهایی را که جهت اجرای هر واحد کار استفاده نموده به ازای استفاده از هر روش () امتیاز	
				۱۰ استفاده از روشهای ابتکاری به ازای استفاده از هر روش ابتکاری در هر واحد کار () امتیاز	
				۱۱ تشویق دانش‌آموزان فعال طرح و پیشنهاد تهیه هدایا برای آنان به ازای هر مورد () امتیاز	
				۱۲ ارائه گزارش کار پس از اجرای هر واحد کار به ازای هر مورد () امتیاز	
				۱۳ تهیه تجهیزات ابتکاری برای اجرای بهینه واحدها به‌ازای هر مورد () امتیاز	
جمع کل امتیازات	محل امضاء مدیر مدرسه			محل امضاء ارزیاب منطقه	

فرم ب

«بسمه تعالی»

فرم پیشنهادی گزارش کار طرح آموزش آداب و مهارتهای زندگی اسلامی «طرح کرامت» دوره‌ی ابتدایی

نام واحد کار نام مدرسه پایه نام و نام خانوادگی مجری

۱- زمان اجرا: از تاریخ لغایت

۲- نظر خود را درباره‌ی جذابیت هر یک از شیوه‌ها و استقبال دانش‌آموزان از آنها در جدول زیر مرقوم فرمائید.

نظر مجری					شیوه‌های استفاده شده
خیلی ضعیف	ضعیف	متوسط	خوب	خیلی خوب	
					۱-
					۲-
					۳-
					۴-
					۵-
					۶-
					۷-

۳- در صورتی که غیر از روش‌های پیشنهادی از روش‌های ابتکاری دیگری استفاده

نموده‌اید توضیح دهید.

۴- هر نظر دیگری در ارتباط با این واحد کار دارید مرقوم فرمائید.

۵- نمونه فعالیت‌های دانش‌آموزان نمونه کار- عکس- فیلم ارسال شود.

نام و نام خانوادگی مدیر دبستان

نام و نام خانوادگی مجری

۳- مهارتهای مورد نیاز جهت اجرای واحدهای کار

الف: قصه‌گویی

اهداف: دانش‌آموزان باید با اجرای این برنامه بتوانند:

الف- خوب گوش کردن و دقت نمودن به شنیدنی‌ها را تمرین کنند.

ب- چارچوب قصه و سیر آن را به خاطر بسپارند.

ج- نتایجی از قصه را به صورت جملات ساده و کوتاه بگویند یا در دفتر شکوفه‌ها درج کنند.

د- درباره مضمون قصه بحث کنند.

این برنامه، اهداف اجتماعی و فکری کلاس را تأمین می‌کند. و مجری باید در ضمن اجرای آن عملکرد دانش‌آموزان را تحت نظر داشته باشد و ارزیابی نماید.

(... قصه می‌تواند به گونه‌ای شگفت‌انگیز انتقال فرهنگ دهد، بیاموزد، رشد فکری ایجاد

کند، نگرش بدهد، گرایش‌های اخلاقی را تعالی بخشد، الگوی مطلوب ارایه نماید و...)

چنین است که همواره گنجاندن قصه در متن فعالیت‌های آموزشی و پرورشی به مثابه ترجیح‌بند هر مقاله و اظهار نظر طرح و برنامه درآمده است.

برای اجرای قصه‌گویی در کلاس، رعایت موارد زیر ضروری است:

۱- گزینش قصه

هر قصه یا هر نوشته‌ای به نام قصه را نمی‌توان در کلاس مطرح نمود، یک قصه باید در چارچوب هدف و برنامه‌ای باشد که ما در پی آنیم. از طرفی باید دارای سوژه و محتوای مربوط به اهداف سایر برنامه‌ها نیز باشد از سویی لازم است شرایط و خصوصیات یک قصه خوب را دارا باشد.

۲- یادداشت کردن طرح چهارچوب قصه

قصه گو، باید به عنوان اولین قدم آمادگی برای قصه‌گویی، خلاصه‌ای از قصه را به صورت طرح و چهارچوب آن یادداشت کند، طوری که مجبور نباشد، عیناً جملات کتاب را بازگو کند.

قصه گو، براساس یادداشتهای خود، تمام جزئیات و خط سیر قصه را بیان می کند، ولی با بیان و جمله بندی های خودش. پس تعدادی تغییرات، تکرارها، حذف ها و ... پیش می آید که همه و همه به شیرین تر شدن آن کمک می کند.

۳- تمرین

قصه گویی، یک فن است که پرداختن به آن نیز مستلزم تمرین و آمادگی است، قصه گو باید پس از اینکه طرح قصه را آماده کرد، آنقدر تمرین داشته باشد که احساس کند به تمام جزئیات و فراز و نشیب های قصه وارد شده است و به راحتی می تواند، احساس خود را به مخاطبین خود منتقل بنماید.

قصه گو، با بهره مندی از این زمینه ضروری که عبارت از علاقه مندی و ذوق شخصی است، باید با تمرین و دقت بسیار آن را در خود تقویت نماید و در حین قصه گویی، تمام همت خود را بکار بگیرد تا لحظات مطلوبی را بیافریند، یعنی حتی گاهی لازم می آید که نسبت به تَن صدا سخن گفتن، لهجه و تکیه کلام خود و ... توجه و دقت داشته باشد.

۴- ارایه قصه

مجری در این مرحله، به اصلی ترین مقطع کار خود می رسد، یعنی هنگامی که در برابر دانش آموزان قرار می گیرد و آنان را در انتظار شنیدن عبارت شیرین «یکی بود، یکی نبود...» قرار می دهد. نحوه ارایه قصه دارای انواع و اشکال گوناگونی است که در اینجا به چند روش پیشنهادی اشاره می شود.

۴-۱- قصه خوانی

هرچند که این روش چندان توصیه نمی شود اما در صورتیکه مجری استفاده از روشهای دیگر را ممکن و مقدور نداند می تواند قصه را عیناً از روی متن بخواند، البته در این صورت تأکید می شود که از قبل قصه را خوانده باشد و در صورت لزوم، پاره ای عبارات یا قسمت ها را حذف نماید و نیز آمادگی لازم برای خوب خواندن متن را داشته باشد.

۴-۲- قصه گویی معمولی

همان‌روش عمومی و جاری در قصه‌گویی که عموماً در رادیو نیز از همین روش استفاده می‌کنند و پدر و مادرها نیز با استفاده از چنین روشی قصه می‌گویند.

۳-۴- قصه‌گویی با تقلید صدا

از آنجا که هر قصه‌ای دارای شخصیت‌های مختلفی است، قصه‌گو می‌تواند نقل قولها را متناسب با ویژگی‌های هر یک از شخصیت‌ها، بیان نماید. مثلاً: اگر به جای یک پیرزن حرف می‌زند، صدایش لرزان و ضعیف باشد و هنگامی که به سخنان یک پدر خشن و زورگو می‌رسد، صدایش را خشن و بلند نماید و ...

۴-۴- قصه‌گویی با تقلید حرکت

در این روش، قصه‌گویی می‌کند حرکات شخصیت‌های داستان را تا حد مقدور تقلید نماید. مثلاً: وقتی پیرمردی چاق و سالخورده راه می‌رود، نحوه راه‌رفتن او در ضمن گفتن متن داستان نمایش داده می‌شود و وقتی کسی دارای بیماری یا ناراحتی جسمی است، قصه‌گو حرکت و حالات او را ارابه می‌دهد.

این موضوع نیاز به تمرین و آمادگی دارد و گرنه شاید حرکات تصنعی و ناچسب آن، حواس بچه‌ها را از اصل داستان پرت کند.

قصه‌خوب، قصه‌ای است که آنچنان پیام و هدف خود را به مورد اجرا بگذارد که مخاطب احساس نکند خاصیت قصه‌گویی در همین نکته انتقال پیام از طریق غیرمستقیم است.

پس نباید گمان کنیم که قصه نیز همچون یک مقاله بلافاصله پس از خواندن یا شنیدن آن باید قابل بررسی و بحث باشد. برخی بلافاصله پس از بیان قصه، بحث و نتیجه‌گیری از آن می‌پردازند و دوست دارند که پیام‌های آن را فوراً از زبان بچه‌ها بیرون بکشند و یا خودشان مستقیم آن‌ها را به دانش‌آموزان القاء نمایند. در اینجا این روش توصیه نمی‌شود. اما در صورتی که دانش‌آموزان، خود مایل باشند که پیرامون قصه و اطلاعاتی مربوط به آن صحبت به میان آید. وقت مناسبی است که مربی به بهانه توضیحی برخی اطلاعات و آگاهی‌ها راجع به قصه، به طرح مباحث و مسایل لازم و ضروری با مخاطبین پردازد.

روش اجرای قصه‌های تصویری

الف- قصه‌های تصویری که متن قصه به همراه تصاویر آمده است.

روش اجرا

- دانش‌آموزان برانگیخته شوند تا نخست مجموعه تصاویر هر قصه را با توجه به نام آن قصه ببینند و رابطه و پیوند آنها و سرانجام قصه را خود، کشف کنند.
- سپس متن قصه برایشان خوانده شود، یا خودشان متن را بخوانند.
- طرح تصویری، که فاقد متن و عنوان قصه می‌باشد.

روش اجرا

- مجموعه تصویر را به دانش‌آموزان نشان دهید.
- از دانش‌آموزان بخواهید پس از مشاهده دقیق تصاویر، در مدت زمان معینی داستان مربوط به آن را به صورت شفاهی بازگو کنند و یا داستان کوتاهی درباره آن بنویسند.

نکات:

- در صورت امکان مجموعه تصاویر را به تعداد دانش‌آموزان تکثیر کرده و در اختیار آنها قرار دهید.
- از دانش‌آموزان بخواهید تصاویر را رنگ‌آمیزی کنند.

ب: از قصه تا نمایش

اهداف:

دانش‌آموزان با اجرای این برنامه باید بتوانند:

- الف-** حداقل یک قصه را یاد بگیرند.
- ب-** تخیل و حاصل اندیشه‌های خود را به زبان بیاورند.
- ج-** در کلاس به مباحثه و گفتگو درباره موضوعات مختلف مربوط به موضوع کار دارند.
- د-** حاصل اندیشه و بحث خود را به یک صحنه نمایشی تبدیل کنند.

هـ- بدون اینکه از ابزار و اسباب فیزیکی و ظاهری استفاده کنند، تمام صحنه‌ها، دکور و گریم تئاتر و بازیگران را در ذهن مجسم کنند.

و- در یک گروه نمایشی شرکت کنند و قصه را به صورت نمایشی به اجرا درآورند.

تذکره:

از آنجا که این برنامه مستلزم آمادگی کافی مجری محترم می‌باشد. لازم است قبلاً نسبت به روش اجرای این برنامه آگاهی به عمل آید.

روش اجرا

۱- قصه‌گویی

مجری، قصه‌ای را بر می‌گزیند که علاوه بر ایجاد احساس آرامش و لذت، آفرینی، امکان تبدیل شدن به یک نمایشی را داشته باشد. این قصه در مدتی کوتاه مثلاً ۱۰ تا ۱۵ دقیقه بیان می‌گردد. گاهی می‌توان از حکایات و خاطرات نیز بدین جهت استفاده نمود.

۲- صحنه‌آرایی قصه

پس از اینکه قصه یا حکایت یا خاطره به پایان رسید. مجری از دانش‌آموزان می‌خواهد که صحنه‌ها، مقاطع و مراحل آن را از ابتدا تا انتها بازگو کنند و مجری، همه آنها را به صورت جملات کوتاهی بر روی تخته بنویسد. اینکار با پرسش و بحث عمومی و شرکت فعالانه همه دانش‌آموزان صورت می‌گیرد.

تعداد صحنه‌ها، در داستانهای مختلف فرق می‌کند. از طرفی بستگی به طول داستان دارد و از سویی محتوای آن نیز تعداد صحنه‌ها را کم یا زیاد می‌کند. پس ممکن است که یک داستان فقط سه صحنه داشته باشد و یا بیش از ۱۰ صحنه را شامل گردد.

۳- گزینش صحنه‌های نمایش

دانش‌آموزان، با کمک مربی، یک یا دو صحنه را برای اجرای آن انتخاب می‌کنند. طبیعی است که صحنه‌ای انتخاب می‌شود که از هر جهت امکان تبدیل آن به نمایشنامه، بیشتر و بهتر باشد. پس از اینکه اکثر دانش‌آموزان بر روی یک یا دو صحنه توافق حاصل

کردند و مجری هم موافق بود، بقیه مطالب از روی تخته پاک می شود و فقط همان دو صحنه باقیمانده و به عنوان موضوع و برنامه نمایش کلاس تلقی می شوند.

۴- جزئی کردن هر صحنه

دانش آموزان باید با استفاده از قدرت تخیل و اندیشه خود جزئیات هر صحنه را بیان نمایند. مثلاً اگر صحنه مورد نظر کلاس عبارت از هنگامی است که پدری به خانه می آید و با شلوغی و کثیفی خانه روبه رو می شود هیچکس را در خانه نمی یابد و بعد از چند لحظه، یکی از فرزندان کوچک خود را در یکی از اتاقها در حالت خواب می بیند، لازم است بچه ها بحث کنند که آیا آن مرد پیر است یا جوان است؟ آیا تعجب می کند؟ آیا به اسباب و وسایل دست می زند؟ و... وقتی همه اینها بحث شد و مجری، آنها را روی تخته سیاه نوشت، در واقع متن نمایشی برای یک گروه فراهم آمده است. این بحثها باید طوری باشد که درست مثل یک نمایشی قابل استفاده باشد.

۵- تعیین گروه بازیگران

شاید چنین گمان شود که آنچه تا کنون بیان گردید، تئاتر نباشد و ظاهراً تا حدودی نیز چنین است. به همین خاطر از ابتدا اشاره به این نکته شد که برنامه با روش معمولی و مرسوم نمایشی در مدارس ما فرق دارد ولی از نظر دور نداریم که همین بحث گروهی و مشارکت جمعی دانش آموزان از یک حکایت ساده توانسته است یک متن قابل نمایش (که البته فقط در ذهنها نقش بسته و خلاصه ای از آن روی تخته سیاه قرار دارد) را فراهم آورد و در واقع، این اصلی ترین جز هر کار نمایشی است.

به هر حال مجری به تعداد شخصیت های صحنه مورد نظر، تعدادی از دانش آموزان را در نظر گرفته و از آنها درخواست می کند که همان صحنه را پس از چند دقیقه مشورت با هم، در کلاس به اجرا بگذارند.

۶- ارایه نمایش

پس از اینکه گروه آماده شد. نمایش در کلاس ارایه می گردد، ولی بسیار طبیعی است که تماشاگرانی که از ابتدای تهیه متن نمایشی مشارکت و همکاری داشته اند، توقع دیدن

یک نمایشنامه کامل را ندارند ولی باید گفت علیرغم عدم توقع و کاستی این نوع نمایش، توجه و عنایت زیادی نسبت به آن جلب می‌شود.

مربی باید از این حس همکاری و لذت از آنچه خود پرداخته و ساخته‌اند، استفاده کند و بگذارد، گروه مزبور هر طور که خود می‌خواهند تا انتها بازی را به نمایش بگذارند.

۷- ارزیابی

پس از اتمام کار گروه نمایشی، مجری از دانش آموزان می‌خواهد که با توجه به آنچه در صحنه‌بندی و شرح جزئیات آن گفته‌اند، عیوب، نواقص و ضعفهای این گروه را بیان نمایند. و در عین حال، از توجه به نکات مثبت در برنامه آنان غفلت ننماید.

۸- اجرای مجدد

مجری براساس فرصت کلاس از گروه یا گروههای دیگر می‌خواهد که همان صحنه یا صحنه دیگر را به مورد اجرا بگذارند. البته کلاس توقع خواهد داشت که هر نمایشی، از کار قبلی خود بهتر و پخته‌تر باشد. بدین جهت نباید گمان کنیم که اجرای یک صحنه در دو یا سه بار، خسته کننده و ملال آور می‌باشد. بلکه بالعکس با توجه به ابتکارات و ابداعاتی که هر گروه به کار می‌گیرد و همتی که نسبت به رفع نواقص گذشته به خرج می‌دهد. شاید صحنه و یا عنوان آن تکراری باشد ولی مطمئناً محتوای آن چندان شباهتی با نمایش قبلی نخواهد داشت. پس از هر نمایشی به همان طریقی که ذکر شد، ارزیابی به عمل می‌آید و سپس نوبت به اجرای گروه بعدی می‌رسد.

از قصه تا نمایش، حرکتی است نشاط آفرین و پرتحرک که در دانش آموزان اعتماد به نفس و احساس همکاری ایجاد می‌کند و به رشد و شکوفایی استعداد، سخن گفتن، تخیل، خوب‌اندیشیدن و ... در آنان می‌انجامد. در این میان مجری است که با مدیریت و آگاهی خود از جزئیات این برنامه می‌تواند لحظاتی مفید شاد و اثربخش را بیافریند و گامی بلند در راه اهداف خود بردارد.

فهرست منابع

قرآن مجید	تحف العقول
نهج البلاغه	مشکوه الانوار
مفاتیح الجنان	خصال صدوق
اصول کافی	تفسیر مجمع البیان
تفسیر المیزان	تفسیر نمونه
وسایل الشیعه	بلاغه الحسین
چهل حدیث	انساب الاشراف
کنز المعال	الموفقیات
درسهای اخلاق آیت الله مشکینی (ره)	کفایه الاثر
نقطه های آغاز در اخلاق علمی - مهدوی کنی	تفسیر موضوعی قرآن - جوادی آملی
مهارتهای اساسی زندگی (اجتماعی - اخلاقی)	مرآه العقول
الفروع من الکافی	سیری در تربیت اسلامی - مصطفی دلشاد تهرانی
ارشاد و مفید	تفسیر عیاشی
بحار الانوار	شرح غرر
غرر الحکم	فهرست غرر
تصنیف غرر	محجه البیضاء



سال حرکت به سوی همت مضاعف و کار مضاعف



به امید اینکه همه مسئولان کشور در بخش های مختلف فرهنگی، سیاسی، عمرانی به همراه مردم عزیزمان با کام ها و همت بلندتر و کار بیشتر و متراکم تر، راه های نرفته را پیمایند و به اهداف بزرگ خود انشاء الله نزدیک تر شوند. ما به این همت مضاعف نیاز مندیم. کشور به این کار مضاعف نیاز مند است.



(مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای)



کرامت نیروی

انسانی که واجد کرامت باشد، انسانیت خود را ((قدر)) می داند و آن را جز به بهای بهشت نمی فروشد و به کمتر از ((شرف)) برای خود راضی نمی شود. او خدای کریم را از آن روی می ستاید که او را ((مطلق کرامت)) و ((معیار)) آن می داند. آدم کریم النفس باور و ایمان دارد که: خدای کریم بر من منت فرموده و با لطف خود مرا خلق کرد و در خلق من همه لوازم کرامت را بنا نهاد ((و لقد کرما بنا بنی آدم...)) و این من هستم که باید آن ((قابلیت)) را به ((فعلیت)) برسانم و آن فعل را به ((ابزار در خلق و عمل)) بکشانم.